الدعاء الفاضل الناس
بجمیع الحاجات وکشف المهمات ومن یستشفاد هذا الدعاء ... فاسئلك
وعطیاته من الله تعالی فاغتنمو اقرأت ... یا من انت الله ... الا انت ... وبحق
فی کل الاحوال بسم الله الرحمن الرحیم ... واحد لا اله الا ... یا ثابت وبحق الدال یا
لا اله الا هو انت الهی والکل شیء الهادی یا تواب وبحق ... یا دیان
بحق الالف وبحق الباء یا بدیع وبحق التاء یا خالق وبحق الدال یا شهید وبحق
الجیم یا جامع وبحق الحاء یا حکیم وبحق الذال یا ذکی وبحق الشین یا سلام وبحق العین
وبحق الراء یا رحمن وبحق الطاء یا طاهر وبحق الظاء یا ظاهر وبحق الکاف یا کافی وبحق
یا صمد وبحق الضاد یا منان وبحق القاف یا قادر وبحق العاو یا وهاب وبحق
وبحق الغین یا غنی وبحق الفاء یا فتاح وبحق النون یا نور وبحق الباء یا باسی وبحق
واللام یا لطیف وبحق المیم یا مالك وبحق الالف یا لا اله الا هو وبحق الثاء یا دیکود
الهاء یا هادی وبحق اللام الالف ... وبحق الواو یا وتره وبحق ... کلها
یا بدوح ... وبحق الجیم یا جاده ساز وبحق ... آسمائهم بهذه الحروفات
الکاف یا کرامی وبحق کل ما یتکلم وبتوهم وتنفس ... بفضلك ورحمتك وکرمك
ان تنجرلی هذه الحروفات ... وحاجاتهم ومنجزاتهم ... الطیبین الطاهرین
یا رب العالمین ویا خالق الخلق اجمعین
مستعین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بدان ای عزیز که حضرت حق سبحانه وتعالی این نسخه روزی تو کرد بدانکه
... دنیا و آخرت ترا داده است اگر بدین صفت عمل کنی واین دعوة ایست بلا شك
بی ریب در هر مرادی واین هدیه ایست از حضرت حق در خواص نود و نه نام
که فقیر حقیر حاجی حسن ابو قوسی از مردم روحانیه تعلیم یافته اگر کسی تجربه کند بداند
یقین است واین خواص مجمل است در نود و نه نام واین فقیر بکرات تجربه کرده
شرط اول خلوت است دور از آواز مردم دویم بخور مناسب سیم طهارت چهارم
... نماز گذاردن در رکعت اول الحمد یکبار وسه بار قل هو الله احد و در دویم
... بار وسه بار آیة الکرسی بخواند وچون سلام باز دهد روی بقبله بنشیند و
صد ویکبار نود ونه نام بخواند واگر از برای دوستی والفت بخواند در آخر بگوید
ای فلان بن فلان والقیت علیك محبة منی ولتصنع علی عینی الی
آخر آیه وبگوید اللهم یا رب بهذه الاسماء العظام القی محبتی فی قلب
۲۲ واگر فراق میان دو دشمن یا دو حرام خواهد یعنی در آخر صد و یکنوبت که صد و
نود نام خوانده باشد والقینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة
وبگوید اللهم فرق بین ۲۲ وبین ۲۲ کما فرقت بین الارض والسماء و
کما فرقت بین الثلج والنار وکما فرقت بین المشرق والمغرب حقا لا
... ابدا بحق هذه السماء العظام واگر جهت دست تنگی وتنگی امور خواهد
بگوید ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین وسورة اذا جاء
نصر الله والفتح بخواند وقدرت ... کند که در همان روز ...

فتح پیدا شود و اگر بجهت دختری بسته باشند یا کسی را بستگی باشد برگشته عود خوانند و در زیر دامن
آنکس بوی را رد کنند دیابد و اگر کسی را [illegible] بسته باشند همین نوع عمل کنند که فتح شود در همه امور و
دعوة صدر و بکار راست و بخور بوی خوش در هر حال و اگر بجهت دفع دشمن باشند در راه
دعوة سوره الم ترکیف بخوانند و بگویند اللهمّ یا ربّ کما صرفت شرّ اصحاب الفیل عن
الکعبة فاصرف شرّ هذه العدو عنّی و اگر جمعی باشند هذه الأعداء عنّی بگویند
و در ابتداء خواندن نود و نه نام خدای تعالی هر مرادی که دارد بخوانند یا من هو انت
الله الذی لا اله الّا هو انت الرحمن الرحیم الملك القدوس السلام
المؤمن المهیمن الی احزه الصبور الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفواً احد و اگر کسی مریضی داشته باشد که هیچ نوع علاج پذیر نباشد نود و نه نام
بر صحن چینی یا قلعی نویسند بمشک و زعفران و گلاب و با بشویند و بعسل ترنج و یا شکر
گرم کنند و در دم خوب بخورد آن بیمار دهد شفا یابد و اگر آن آب بر کفن مرده
ریزند چون او را در گور نهند البته از عذاب قبر و تنگی لحد حضرت حق جلّ و علا او را محفوظ
دارد بفضل و عنایت بی نهایت و اگر سورهٔ فاتحة الکتاب با وی داخل کنند در نگاشتن
خاصیت آن بدرجهٔ کمال بود و اگر میان دو تن موافقت نباشد از این آب اشیاء را
بجوشانند البته مصالح آیند و بر هر چه خوانند و آن را دهند تا بخورند البته مراد یابند
نود و نه نام ۱۰۱ فاتحة الکتاب ۱۴۲ در خواص سورهٔ فاتحة الکتاب [illegible] بدانکه بیست
و یک هزار خاصیت در سورهٔ فاتحة الکتاب هست چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی
بعضی که اثر آن مشاهده رفته و از قاریان این استماع افتاده قلمی شود تا دردمندان
از آن فایده گیرند سوره را ده نام نهاده اند جهت یمن و برکت و استجابت
دعا

[illegible] بالفعل بود هر اسم [illegible] اوقات خاطر اخلاص [illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] کار [illegible] ظاهر و بروز [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] ادب [illegible] حیرت [illegible] کرده اظهار [illegible]
[illegible] نقد و جنس [illegible] که [illegible]
[illegible] فقیر [illegible] بعد از آن دیگر [illegible]
[illegible] از صیغه [illegible] اضر الامرانی [illegible]
بعد [illegible] آنکه [illegible] [illegible] درویش [illegible] بغیر از آنکه [illegible]
مرحوم [illegible] رضا [illegible] تعلق [illegible] کار [illegible] عالم [illegible]
از [illegible] حساب [illegible] که از هر باب [illegible]
و [illegible] بدر [illegible] ظلم و ستم [illegible] ظهور [illegible] باعث [illegible]
[illegible] مقتضی المرام روانه [illegible]
[illegible] [illegible] رحمت [illegible] کار [illegible]
و نقصان [illegible] لا [illegible]
و [illegible] [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] صداقت [illegible]
[illegible] ارسال [illegible] الشیا [illegible] ارسال [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فن چهارم از مقاله چهارم از قسم دوم از کتاب نفائس الفنون علم تعبیر است که آن عبارت است
از معرفت احوال خوابها و کیفیت احکام رؤیا و این علمی شریف است چنانکه یوسف ع
تا بدین سبب مباهات چنانکه حق تعالی از و حکایت فرموده قوله تعالی رب قد آتیتنی من
الملک وعلمتنی من تأویل الأحادیث و شرح آن چنانکه باید در این کتاب
میسر نشود اما آنچه از و مهم باشد در این دوازده فصل بدان اشارت کرده شود ان شاء الله تعالی

فصل اول

در حقیقت خواب و اسباب رؤیت و مراتب صحت آن و آداب معبر خواب

بحث از این در علم نفس سبق یافت که قوتهاء بدن که ادراک محسوسات کنند ده نوع اند پنج ظاهره
که آن سمع است و بصر و شم و ذوق و لمس و پنج باطنه که آن حس مشترک است و خیال که
خزینه اوست و واهمه و حافظه و متخیله و مرکب این قوی روح است نه اعضا باید دانست
که اگر در عصبی سده واقع شود آنچه ورای آن سده باشد از عضو حس او باطل گردد
و روح سدها باطل شود و چنین مقرر است که قوت حس و حرکت اعضا بواسطه
بخارات است پس مادام که آن بخار متوجه بظاهر بدن بود اعضا در حس و حرکت باشند
و بیداری عبارت از آنست و هرگاه که آن بخار متوجه باطن بود حواس ظاهره معطل شوند

و خواب

و خواب عبارت از آنست و سبب عدم توجه و تردد او بظاهر یا از قلت او بود که بواسطه کثرت
انفعال متحلل شده باشد و طبیعت از برای اخلاف بدل آن بنضج غذا مشغول گشته
یا از برای انسداد مجاری روح چنانکه چون شراب یا طعام خورده باشد حاصل شود زیرا که چون بخارات آن
معده بدماغ صعود کند و با عضا فرو آید آن مجاری گرفته و مجال نفوذ و تردد نماند و بسبب
دیدن چیزها در خواب یا بواسطه آن بود که نفس بواسطه تعطیل حواس ظاهر بسوی روحانیات
متصل شود و بچیزی از مغیبات مطلع گردد و چنین مدرکات نفس صور محسوس نبود
متمثل نبود بلکه معنی کلی باشند متخیله از برای حکایت آن معنی کلی صورتی ترکیب کند و آن صورت
چنین در لوح حس مشترک منطبع شود در آینه مشاهده کرده تا بنابر آنکه صورتی که در لوح خیال که خزینه
حس مشترک است محفوظ بود و حس مشترک در بیداری بواسطه اشتغال تصور آنکه از
حواس ظاهر بود و متواری میشد از آن غافل بود وقت خواب بنا بر عدم اشتغال بدو ظاهر شود
یا بواسطه آنکه قوت متخیله بسبب اشتیاق او بچیزی یا از تألم او بفوات چیزی در وقت
بیداری ترکیب صورتی کرده باشد و بجای حافظه که همچو خزانه اوست سپرده و چون بیداری
بعلت اشتغال حس مشترک ظهور آن صورت او را میسر نشده بوقت خواب بروی
ظاهر گردد یا بواسطه آنکه مزاج روح متغیر شده باشد چه بحسب آن تغیر احوال تخیل مختلف شود چنانکه

اگر حرارت مستولی باشد آتش بیند و اگر برودت برف و سرما و اگر رطوبت باران
و سیل و دریا و اگر یبوست گرد و خاک و پریدن در هوا و مانند آن و ازین اقسام
بجز قسم اول اعتبار ندارد و سه قسم دیگر از قبیل اضغاث احلام اند و قسم اول
بدو قسم شود یا صریح که بتاویل احتیاج ندارد و این آثار رحمت الهی بود که بوقت
فرو ماندگی بندها را بدان هدایت کند چنانکه جالینوس در کتاب فصد آورده که مرا در پهلو
حجاب درد پدید آمد هر علاجی که دانستم کردم هیچ سود نداشت چون امید صحت منقطع گشتم
در آن شب بخواب دیدم که شخصی پیش من آمد و گفت رگی که میان خنصر و بنصر است از دست چپ
بگشای و بگذار تا چندین خون از وی برود که شفا یابی چون روز شد فصادی را طلب کردم و آن
رگ بگشودم و آن مقدار خون که گفته بود بگرفتم شفا حاصل شد هم در کتاب جمیل السرور
آورده است که شخصی را زبان بزرگ شده بود چنانکه در دهان نمی گنجید و هر علاجی که
اطبا کردند سود نداشت بخواب دید که برگ خس مضمضه کنم همچنان کرد شفا یافت
و آنکه صریح نباشد و بتاویل احتیاج دارد و خوابهای انبیا و اولیا و صلحا بیشتر
ازین دو قسم باشد و ازینجاست که پیغمبر فرموده رؤیا المؤمن جزء من ستة و
اربعین جزءا من النبوه و سر آنکه نبوه را بچهل و شش جزو کرده در رؤیاء مومن را

بگو

بجزو از آن بهانه است که مدت نبوت پیغمبر صلعم بیست و سه سال بود و از آن جمله مدت شش ماه
خبرها را بطریق رؤیا معلوم میکرد و بیست و دو سال و نیم بطریق وحی و چون بیست و سه سال را
بشش ماه قسمت کنند چهل و شش جزو شود و مدت رؤیا از آن جمله یکجزو باشد و در بعضی تعبیرها
آورده اند که شرایط صحت رؤیا آنست که مزاج بیننده متغیر نباشد و بر طهارت خسپد
و بوقت خواب پهلوی راست بر زمین نهد و بوقت والشمس والتین قل یا ایها الکافرون
و سوره اخلاص و معوذتین بخواند و بگوید اللهم انی اعوذ بک من الاحلام
و استجیرک من ملاعب الشیطان فی الیقظه و المنام و باید که راست
گوید و هرچه گوید سنجیده سنجیده گوید چه اگر دروغ بسیار گوید و هرچه خاطر درآید
بی فکر و تاملی در عبارت آرد خواب او را اعتبار نباشد و ازینجاست که رسول صلعم
فرموده اصدقکم حدیثا اصدقکم رؤیا و ازینجاست که خواب شاعران
و منجمان را زیاده اعتبار نباشد و هر خواب که در اول بهار و بوقت رسیدن
میوه‌ها بینند درست باشد و اثرش زودتر پدید آید و حکمت در آنکه خواب
شبگیر اثرش دیرتر ظاهر شود و خواب سحر زودتر آنست که ایزد تعالی از کمال
عنایت بندگان نخواهد که ایشان در رنج انتظار نمانند و باید که خواب را بهمه کس نگو

و ستر گوید چه رسول صلعم فرموده که لا تقصص الرؤیا الا علی الناس کما اسرت الیک
و اگر ده را اول روز گوید بهتر باشد و در خواب هیچ زیادت و نقصان نکند
چه رسول صلعم فرموده کذب فی الرؤیا کلف یوم القیمة عقد شعیرة و باید
گوید که حافظ و شفیق و نیک خواه او بود چه معتبر اوست و در نقل آمده است که زنی بحضرت
رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله بخواب دیدم که دختر زادم و ستون خانه شکست رسول صلعم
فرمود ترا پسری شود و شوهرت از سفر بسلامت باز آید همچنان واقع شد بار دیگر آن زن
آمد همان خواب دیده بود تا از رسول صلعم بپرسد او را در خانه نیافت در حجره رسول صلعم
یکی از زنان او پرسید آن زن گفت ترا دختری شود و شوهرت بمیرد چون رسول صلعم
بحجره آمد از و سوال کرد رسول صلعم فرمود این خواب را از دیگری پرسیدی گفت بلی
رسول صلعم فرمود تعبیر همان باشد و باید که چون خواب نیک بیند طغیان نیارد
و در شکر و ضرا فزاید و اگر خواب بد دیده باشد چون از خواب درآید بگوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و آیة الکرسی بخواند و بگوید اللهم اعوذ
و بك الوذ و الیك افر و علیك التوکل فاصرف عنی شرها رأیت
و قنی شرها قضیت یا راد البلاء و دافع القضاء و شامل العطاء
و اظهار نکند

و اظهار نکند و با کس نگوید و صدقه دهد و دردعا و عبادت کوشد تا حق تعالی بلا دفع کند
و معبر باید عالم و حاذق و پرهیزکار و درست گو باشد و اوقات ستر کند و پیوسته از حق تعالی
هدایت و معونت طلبد تا آنچه از اسرار غیب جز آمده بر منهاج حق و سنن صواب باشد
و چون بیننده خواب بر و عرضه کند بگوید خیرا لنا و شرا لاعدائنا و نام او بپرسد
چه بسیار خواب باشد که بنام تعبیر باید کرد همچو محمد و محمود و احمد و سعد و سعید و سالم
و غانم و مانند آن و صنعت او هم بپرسد تا تعبیر بقدر همت و منزلت و اندیشه
و پیشه روزگار و حال او کند و بپرسد که خواب در روز دیده یا در شب چه اگر بروز
دیده باشد با نزدیک روز تر آن زود تر باشد و از حال مزاج و غذا و هوا و مسکن و جای
خواب وی با این همه سوال کند و عادت قدما و عرب چنان بود که چون کسی خواب بر ایشان
عرضه کردی هرچه نظر ایشان در آن ساعت بر آن افتادی از بهایم و طیور و امتعه
اثر فال گرفته اند شنیده تعبیر کردندی

در دیدن تجلی نور ایزد

در روحانیات و انبیا و اولیا و سلاطین و ملوک و جن و شیاطین و قیامت
و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ اگر کسی بخواب بیند که نور حق جل جلاله بر وی تجلی
کرد کار او در دین و دنیا نیکو شود و در آن موضع که این خواب دیده باشد

عدل و انصاف و فراخی نعمت پدید آید اگر بیند حق تعالی او را حساب کند مستمند
بمراد رسد و اگر مسافر باشد بسلامت و خوشدل بخانه باز آید چنانکه حق تعالی فرموده
فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا
اگر بیند که حق تعالی مناجات میکند نام او در دین و دنیا بزرگ شود و پیش ملوک مقرب گردد
قال الله تعالی و قربناه نجیا و قال النبی صلعم خیر ما یری احدکم فی النوم ان یری ربه
او نبیه او یری ابویه المسلمین و اگر بیند که حق تعالی برو خشم گرفت و ازوی
اعراض کرد او را از گناه توبه باید کرد تا از آن قوم نباشد که حق تعالی در صفت ایشان
فرموده اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم
ولهم عذاب الیم و رضای مادر و پدر باید جست و اگر بیند فرشتگان مقرب همچو جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را بخواب بیند اگر ایشانرا در شادی و امن و نیکویی بیند
در دین و دنیا شرف و منزلت یابد و طریق علم حقیقت بروی کشاده و از آفات ایمن
باشد و اگر بیمار بود شفا یابد و اگر بترسی و غمی باشد از آن ترس و غم بیرون آید
اگر بیند که یکی از ایشان خصومت میکند خصوصا با عزرائیل مرگ نزدیک باشد
توبه باید کردن و بحق تعالی رجوع کردن حکم عامه فرشتگان هم برین قیاس باشد
واگر بیند

واگر بیند که با فرشتگان می پرد در دین و دنیا شرف و کرامت یابد و عاقبت شهادت
واگر در شهری یا دهی یا محلی بیند که فرشتگان بسیار جمع شده اند عالم عابدی آنجا در گذرد
و یا کسیرا بظلم هلاک کنند و اگر فرشتگان در صورت زنان بیند در دین و ستان دروغ گوید
و اگر بیند که فرشتگان از جانب در سرای او می آیند خانه او را از دزد باید نگاه داشت و اگر
زنان را بخواب بیند از جوانان و اهل شیخ احتیاط باید کرد و اگر انبیا و اولیا را بخواب
بیند تعبیر مجمل آنست که اگر او را در حالتی نیکو و با جمال و شکل پسندیده بیند
دلیل کند بر نیکوی حال بیننده و یافتن شرف و جاه و اگر ترش روی و خشمناک بیند
برخلاف این باشد معلوم باید کرد که حال آن نبی یا ولی در حال حیوة چگونه بود و بر بیننده همچنان
رنجی رسد و عاقبت کار او نیکو شود و بر خصمان ظفر یابد و اگر مصطفی صلعم را بخواب بیند
در لباس و جمال نیکو اگر در رنجی باشد خلاص یابد و اگر درویش بود توانگر شود و در آن
حضرت و دیگر نعمت پدید آید و حج کند و اگر متغیر لون و دلتنگ بیند در آن ولایت
در دین و شریعت ضعفی پدید آید و دیدن او فی الجمله دلیل رحمت و راحت باشد
علا جلا و اجلا لقوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و قال علیه السلام
من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی و دیدن صحابه و اولیا و بزرگان

و بیم و دلیل خیر و برکت باشد و راه یافتن در دین و شریعت و اگر پادشاه را بخواب بیند
که در محله یا در سرای آید در آن موضع آفت و زیان رسد مگر جایگه آمدن او
آنجا عیب نباشد چه در بیم هنگام بپسندید یا دارند و دلیل دولت و نعمت باشد
و اگر در پادشاه مرده را زنده بیند رسوم آن پادشاه در ملک پدید آید و اگر در پادشاه
افزونی بیند ملک و ولایت او زیادت گردد و نقصان او بر عکس این اگر ببیند
که پادشاه بر خوان نشسته و چیزی میخورد و خوان از پیش او برداشته اند دلیل زوال
عمر او بود اگر کسی خود را با پادشاه بیند و اهمال آن نباشد اگر بیمار بود اجل
نزدیک آمده باشد و اگر بیمار نبود از خویشی و پیوند جدا ماند و اگر بیند خود را پادشاه
بیند از آن که بود و اگر سر برهنه بخواب بیند همی آن باشد که در فرشته یاد کرده باشند
و اگر دیگر نیز بیند مکار بود و اگر بیند که شیطان او را بفریفت از مال و از ولایتی
جدا ماند کما قال الله تعالی یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم
من الجنة و اگر بیند که شیطان را قهر کرد بر دشمن ظفر یابد و اگر کسی بیند که
بهشت است و میوهای او را میخورد آن کس عالم شود و از علم برخوردار باشد
و در دنیا و آخرت محترم باشد و اگر کسی در دوزخ بیند اگر از گناه پشیمان [illegible]

موحی

معاصی را بار ببیند و اگر از منصرفان دنیا باشد توبه کند و اگر بیند که از دوزخ بیرون آید دلیل بیداری
و پرهیزکاری بود یا باز آمدن از سفر و اگر بیند که در آنجا برنج گرفتار است آن رنج و مشقت
دنیا بود و اگر قیامت را بخواب بیند دلیل عدل پادشاه بود در آن ولایت و تغیر علامت
او از نفخ صور و غیر آن همین است و اگر بیند که او را بار کشند بد و مناقشت حساب
میکنند دلیل یافتن مقصود بود از دین و دنیا و اگر در آن تشدید کنند دلیل عجز
و توقف مراد بود

فصل سیم در دیدن انسان و اعضای او و آنچه از او بیرون آید

کودک خورد اگر معروف باشد دلیل بشارت بود و اگر بیند که او را بر گرفته است
مدبر ملکی بسیار نیک کاری بزرگ شود اما کودک مجهول ناخجسته و غم و دشمن ضعیف باشد
و اگر مرد بزرگ را کودک بیند که به بلوغ نارسیده کاری کند که موجب ملامت بود
و لغفه اگر درویش بیند بنعمت و راحت رسد و اگر توانگر بیند برود مال او از سلطان
شود و اگر مفسدی بخواب بیند که از مادر در وجود می آید از گناه توبه کند
و ضد او در خواب نعمت و راحت بود کودک که به بلوغ نرسیده نیکوی حال
و زیادتی جاه و مال بود سلام امر و رنج و اندیشه باشد چیزی که ضرورت
یافتن مقصود بود و اگر غلامی امرد [illegible] خود را بخواب بیند که بالغ شد

بلا اگر شهوت ازاد یابد و مرد مجهول در خواب دشمن باشد و جوان با جمال
نعمت و شادی و زن بکر تجارت سودمند بود یا صناعتی برومند مرد کهل
بخت باشد و حرارت شفق و اگر جوانی بخواب بیند که پیر شد حرمت و علم
او زیاده گردد و عاقبتش محمود بود پیر اگر خود را جوان و با طراوت
و جمال بیند سعادت و مهتری یابد و عیش او تازه گردد و اگر مرد
لشکری بیند موی سیاه او سفید شد مخدوم او برو متغیر گردد برو بنا
باشد اگر او را بهیئات نیکو و طراوت بیند کار او بنظام گردد و اگر
او را بهیئات بد و ترش روی بیند در معاش زحمت کشد و هر مرد صاحب
تدبیر و حیلت باشد و پیر نزار محرور خطا بر بود و اگر حاجب فربه شد انقصان
حضور حق کند صراف شند ... کار را نیک بود صیاد مرد بی باشد که روزی
بمکر و حیلت بدست آرد آهنگر مرد با قوت مجهول باشد قصاب مجهول
ملک الموت بود دلال راه نماینده باشد در کارها و همچنین بنسبت هر صنعت
برادر آن مقدم و مخدوم باشد و اگر بیند که سر از و جدا شد از مخدوم جدا
ماند و اگر بیند که کوچک شد از مرتبه بیفتد و اگر بیند سر خود را

بگو

بگو بهیمه یا سبعی یا مرغی تقدیر آن بر آن نوع از حیوانات کند در قوت و ضعف
و فضلت و خاصیت و تردد و طیران و مانند آن و اگر بیند مردم بی ضمیر
روشنا و مهتران بود تقرب جوید و اگر بیند که از آن بر میخورد منفعت یابد و اگر
توانگر باشد خویشی یا ادخصمی کند روغن بر سر ریختن اگر باندازه بود کار او زینت
گیرد و اگر بسیار بود دلیل اندیشه و غم باشد و اگر موی آفرزند در سر موی
جوانان و زنان و لشکریان زیادتی دلیل افزونی مال و درازی عمر بود و عزان ان را اندیشه
و تردد خاطر و اگر بیند که بعضی از موی او میریزد چنانکه جائی ظاهر شود و اگر وام دار باشد
وام بگذارد و اگر در رنج و غم باشد فرج یابد و اگر در میان موی سیاه سفید بیند
فرزندی مقبل شود و اگر زن بود شاید که از شوهر اندیشه و رنج بیند و اگر بیند
که موی او میتراشند امانتی که با و سپرده باشند بگذارد و اگر درویش و قرضدار باشد
از قرض خلاص یابد و اگر بیند که بدست خویش میتراشند پرده او دریده شود و از
مخدوم جدا ماند و اگر در ماه حرام بیند کفاره گناهان بود و کوتاه کردن موی توانگر را
بپراکندگی شدن مال شود و اگر پراکنده شدن تیغ و متوسطان را ایمنی از آنچه
ترسند و اگر کسی موی تراشیدن عادت بود صلاح حال او باشد و اگر بیند که موی

می تراشند شوهرش طلاق دهد و اگر زن گیسوان شوهر بود تا آخر عمر در خدمت شوهر باشد و اگر
کسی موی زن خود را ببرید ببیند آن دیگر زاید طره مرد را دلیل زن بود و زن را
مال و جمال و گردن جای امانت و دین باشد و زیادت و نقصان در آن زیادت و نقصان
در کار امانت اگر طوق در گردن بیند که زشت باشد حقی از یکی در گردن او باشد
و اگر روی زشت بیند یا ابروی کسی را خوب و بزرگ بیند دلیل جاه و قدر و نیکویی
حال و صحت آن کس باشد و اگر زشت و ناقص باشد بخلاف این و اگر بر روی غبار بیند
دلیل فساد و کفر بود و اگر بیند که از بینی او چیزی بر آمده است فرزندش باشد
چشم دین و نصرت بود و علم و فرزند و برادر و مال و اگر کسی بیند که چشمی درد
دارد در مال نقص یابد و تاریکی چشم دلیل روشنی بود در دین و دنیا یا بسیار
فرزند یا محبوب و درویشی و نابینا در خواب دلیل خلاصی بود از فقر
و سختی و کسی که عازم سفر بود اگر خود را نابینا بیند از سفر ترک باید
کرد و اگر برود باز نیاید و اگر خویشتن را یک چشم زیادت بیند و در سفر باشد
راه گم کند و اگر مقیم باشد در نگاه داشتن مال احتیاط بیشتر باید کرد و اگر
اندیشه کسی بر آن مطلع شود و اگر بیند که سرمه در چشم میکند در اصلاح کار دین

کوشد

کوشد و در چشم مردم عزیز گردد و اگر در دست سرمه بیند مال یابد و اگر مژگان
چشم و مژه نیک بیند دین و مال و فرزند و معتمد باشد و اگر ناقص بیند بضد این
و اگر کسی بیند که بینی او زیاده شد دلیل جاه و مال و عمر و فرزند بود و نقصان
بر همین قیاس و اگر کسی بوی خوش شنود و امید فرزند داشته باشد فرزندش
صالح شود و اگر ناخوشی شنود خبر ناخوشی بود و اگر کسی دو بینی بیند میان
او و فرزندان خلاف افتد کلید کارها و محل آشکار شدن خیر و شر است دهان
چیز در دهان رفتن روزی یابد و اگر بیند که چیزی بیرون آمد اگر آن چیز نیک
باشد سخن نیک از وی صادر شود و اگر بیند که لب یار و دولت و معتمد
و زن و فرزند و خویشتن نزدیک باشند و صلاح و فساد آن بدین جماعت بازگردد
زبان ترجمان دولت و تدبیر کننده اصلاح و فساد اگر بیند که بسیار سخن میگوید
کارهای بزرگ از وی تمشیت یابد اگر زبان خویش را دراز بیند سخن بسیار
گوید و اگر زبان را بچیزی بسته بیند یا از دهان بیرون افتاده دلیل آفت
دریغ بود و اگر بیند که بر زبانش موی بر آمد همچنین و اگر بیند که الفاظ و دیگر
سخن میگوید آن سخن کسی باشد که عضو بدو منسوب است و اگر بیند که ملازمه

فرو دارد اعما باشند چنانکه خلق فرو می برد و روایتی دیگر نفقه یا قریب حال بود
[illegible] دید باشد بر اهل بیت بیننده و چهار دندان پیشین دو زیر
[illegible] اشتا یا خوانند فرزندان و برادران و خواهران باشند و
[illegible] که ثنایا پیوسته است دلیل عم و خالند و انیاب که بر باقیات
پیوسته اند دلالت بر مهتران قبیله و طواحن که بدان طعام خایند خویشان
بالا بر خویشان پدر و زیر بر خویشان مادر و بعضی گفته‌اند جانب راست بود
پدر و چپ بمادر و اگر بیننده را اهل بیت نباشد بر دوستان و مشفقان برد
یکسان که بوقت منزلت توانند بود و غایب شدن دندانها غایب شدن ایشان
باشند که بدو منسوب است و افتادن مرد و رنج اما اگر [illegible] که دندانها
بابت [illegible] بیرون آورد فرزند باشد یا برادر یا مادر و منفعت
و [illegible] خللی [illegible] بیند خللی باشد بانها که بایشان منسوب است و نیکوئی
و درشتی بضد آن و اگر بیند که جمله دندانها را و بیفتاد دلیل باشد
بر درازی عمر بیننده و تفاوت دندانها اختلاف با خویشان خویش باشد
و اگر بیند که دندان از زرست دلیل بیماری و [illegible] بود و اگر بیند

که از نقره اید

که از نقره است یا از [illegible] دلیل مضرت در زیان مال بود و اگر از چوب
و آبگینه و موم بیند دلیل وفات گوشتی زیان شود در حضر و اگر بیند که گوشتی
از او جدا شد در حضر گوشتی بمیرد یا زن را طلاق دهد و اگر بیند که گوشتی پاک است بیند
خبرهای خوش شنود و اگر گوشتی را [illegible] بیند نقصان در دین و دنیای باشد و اگر
بیند که [illegible] در گوشتی میرود و مرگ بود و اگر گوشتی بر گوشتی چون [illegible] و سماع
بشنود اخبار غریب شنود [illegible] طمع آن [illegible] قبیله باشد که
بحکمان رجوع با او کنند رسیدن عز و جاه و نعمت بود و هر [illegible] که در آن
بود یا بزرگ که از [illegible] باشد و [illegible] از آن [illegible]
و ام اندیشه باشد و نقصان او نقصان جاه باشد و مال بود الا آنکه
افشان [illegible] بیند [illegible] از دوام و اندیشه فارغ شود و کندن
ریش اسراف باشد در خرج مال و پشیمانی از کارها و اگر زنی [illegible]
را [illegible] بیند اگر شوهرش غایب بود باز آید و اگر [illegible] باشد غایب شود
و اگر بیوه بود شوهر کند و اگر آبستن بود پسر زاید و اگر زنی [illegible] بود

مرا تر فضیحت شود و اگر کودک نابالغ خویشتن را با ریش بیند پیش از بلوغ
بمیرد و اگر بعد از بلوغ بیند پسر خواه که خدا شود خضاب کردن اگر بحنا بود
که معلوم شود با چیز خضاب مانند آن که بیند که حوا را تجمل بپوشاند و اگر بحنا [illegible]
بود بهم کاری که تجمل پوشیدن میسر شود سفیدی ریش جاه و حرمت
و وقار باشد و سیاهی سعادت و عز و جمال صورت بسیار بر تن توانگر را غم
زیادت مال باشد و درویش را زیادتی وام باز در بدست برادر
و فرزند و متعلق باشد و جبرئیل آورده از ساعد قوت و شریک و خویش
نزدیک باشد و اگر مرد و زن مجهول را ساعد برهنه بیند دلیل دنیا باشد چه از خبر
آمده است که رسول صلعم در شب معراج زنی را دید هر دو ساعد برهنه کرده از
جبرئیل پرسید این چیست فرمود دنیاست برادر یا شریک یا زن باشد
و زیادتی در آن زیادتی معاونت بود از ایشان جماعت و قطع آن دلیل
معصیت بود با یادش از معصیت پشیمان [illegible] کند هر دو دروغ خورد
و اگر بیند که دست او بسته است بگناه شود یا بد دین و اگر خشک

یا سست

یا سست شد یا انگشتان را از دراز و کوتاه بیند و اگر بیند دست او بسیار زشت کار ای
نیکو کند اگر پسندیده مصلحت بود و اگر مفسد در فتنه افتد و اگر بیند که دست
راست را خضاب کرد خون کند و اگر هر دو دست را خضاب بیند در
طلب معیشت رنج کشد در زنان را نیکو بود و نقش بر دست مردان از حیلت
و دشمن کامی بود بر دست زنان زینت انگشتان فرزندان برادر یا دوست
مشفق باشد و انگشتان در هم افکندن همیشه تنگ دستی بود یا اندیشه
از بلا و موافقت دوستان در رفع آن طلا انگشتان دست راست پنج نماز
نیز باشد ابهام نماز بامداد و سبابه پیشین و همچنین بر ترتیب و بلکه بیند خدم
نیز باشند و اهل قلم را دلیل تعطیل و بیکاری بود و زیادتی انگشت از مهمات عوائق
و موانع بود ناخن را اگر باندازه بیند قوت باشد و اگر دراز و قوی بیند
لیکن نه با افراط بر خصمان به حجت و قوت ظفر یابد اما افراط در آن
خلاف کار بود و اگر ناخن را چیده در سنت تقصیر کرده باشد و اگر ناخن
شکسته بیند در طلب مقصود خللی پدید آید سینه اگر فراخ بیند
دلیل جوانمردی بود و اگر تنگ بیند دلیل بخل و با کراهی اقوال و افعال

ومن یرد الله ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا پستان زن دختر باشد

شکم مال و فرزند و قبیله و تهی شدن شکم از امعا جدا ماندن از اقربا و گرسنگی

در خواب دلیل حرص بر دنیا و تشنگی خلل در دین اخته های مدفون و متاع خانه

بود جگر فرزند باشد معده خدمتکار و معتمد بود کلیه برادران باشند پهلو

زنان باشند دل تدبیر کننده کارها بود پشت کسی بود که استظهار بدو باشد و

چیزی که اعتماد بر آن دارد ذکر شرف مرد بود و افزونی که در آن باشد صفت شرف

او بود و نقصان نقصان آن و اگر بیند که ذکر او بسیار شد فرزندان او بسیار شوند

و اگر ذکر خود را بریده بیند فرزند او وفات کند یا از عمل معزول شود و اگر زنی بیند

که او را ذکر است اگر آبستن باشد پسری زاید و آن پسر مهتر باشد و اگر آبستن نباشد

هرگز بار نگیرد خصیه دختر باشد با زیادتی قوت و اگر خود سینه را او به بیند

اندرو مانند رنج رسد فرج فرج باشد از غم و اگر [illegible] یا ذکر خود فرج بیند

در کار وی ضعیف گردد و اگر با ذکر فرج بیند از همه غمها فرج یابد موی زهار

چون اندک بیند مال حلال بود و بسیار مال حرام را آن خوب [illegible] باشند

زانو اگر زانو قوی بیند [illegible] قدرت باشد در [illegible] معیشت و اگر ضعیف

ببیند

ببیند ضعف بود ران ساق عمر و معیشت بود هر چند او را قوی تر و دراز تر

بیند عمر دراز تر بود و اسباب معیشت ساخته تر و ضعف و خلل نقصان این

کعب دلیل فرزند و مقام بود اگر کعب خود را افتاده یا شکسته بیند

در رنج و مصیبت افتد قدم زینت و مال و معتمد او باشند و کارهای انگشتان

قدم دختران و کنیزکان و غلامان باشند و موی بر قدم و کف دست و ام

اندیشه باشد و بر ساق همچنین چندان از اندازه بیرون باشد و عروق و اعصاب

مردمی آرند که آن کارهای مردم باشند و تالیف کنند که آن مصالح مال

استخوان مال حرام باشد که اعتماد معیشت بر آن دارند خون

مال حرام باشد اگر بیند که در خون میغلطد در میان غم افتد و اگر

بر جامه خود خون بیند و نداند که از کجا است بروی دروغ گویند و اگر

که خون کسی میخورد و مال حرام یابد و از گناه باز ایستد ریم همان

حکم دارد گوشت آدمی مال حرام باشد اگر بیند که گوشت کسی میخورد آن کس را

غیبت کند منی مال نقد باشد حیض اگر زن خود را حایض بیند و تا شد

گناهی کند و اگر بیند که غسل کرد از گناه برون و اگر نومید شد [illegible]

حیض

وخود را حایض بیند فرزندی باشد یا شادی و اگر مرد زن خود را حایض بیند
یا با محرمی زنا کند غایط مال باشد منسوب بحرام غایط کردن از غم
جدا شدن باشد و اگر کسی در جامه غایط کند بر زن خشم گیرد و مهر او بدهد
و اگر کسی بیند که در برابر مردم بول و غایط کند متعرض خشم خدا گردد
و حدث جملگی حیوانات مال بود بول مال حرام باشد و اگر بیند
که بول میکند اگر در رنج و غم باشد فرج یابد و اگر وام دارد بگزارد
و اگر خویشتن را عاقر بیند بر زن خشم گیرد و اگر بیند که در جامه بول
میکند پسری آورد یا زنا کند و اگر زن خود را عاقر بیند علت شهوت
باشد گویند شخصی از ابن سیرین پرسید که بخواب دیدم که زنی از
خاندان من در پیش من نشسته بود من جام شیر بود میدادم هر گاه که جام
شیر بستدی بینداختی و بیرون خواستی تا بول کند گفت این زن است در ستر
و صلاح و مرد میل دارد براو را شیر ده تفحص کردند همچنین بود و
مروان بن حکم در خواب دیده که در محراب بول می کرد از سعید بن مسیب
پرسید گفت فرزندان تو خلفا شوند و پدر اردشیر بابک را گفتند

بود

بود در خواب دیده که بول کرد و جای جای از بول او برخواست که همه جهان
ببوشانید پیش بابک معبّر رفت و پرسید بابک گفت قبول کنم که اگر
ترا فرزندی آید نسبت بمن کنی تا تعبیر کنم قبول کرد گفت ترا فرزندی آید
که پادشاه همه جهان شود اردشیر بابک در وجود آمد و همه جهان بگرفت
و اگر کسی را بخواب بجای بول خون آید فرزند او در شکم مادر هلاک گردد و اگر
بیند که بقصد بادی از و جدا شد از اندیشه و غم بیرون آید و اگر بقصد باشد
سخن بر زبان او رود یا کاری کند که از آن مجل ماند و اگر آن باد را آوازی بود بد باشد
بود و اگر بیند که قی میکند از گناهی توبه کند یا از کاری کرده پشیمان شود هر چه بقی
بر آید تعبیرش بود خبره مال و قدرت باشد و اگر بیند که چیزی بر کسی انداز دان
گر خفا رسانده و اگر بیند که لعاب از دهن او بیرون رود مال بسیار بدست آرد
و ضایع کند و اگر بیند که دندان پاک میکند از غبار خوشنود شود و اگر بیند
که از بینی خون می آید مال حرام یابد و اگر پاکشان بیند از گناهی باز آید عطسه
بحقیقت دانستن کاری خنده که در آن شک بود سرفه شکایت بود
اشک با گریه شادی بود و با خنده غم و اگر اشک سرد بود کاری نیکو کند

فصل چهارم

و اگر گرم بود بخلاف این عرق اگر بوی ناخوش دارد دشمنی ناخوش شنود و اگر
بیند که از همهٔ تن او عرق میرود حاجت که دارد روا برآید
در تصرفات که انسان کند در اعضای خود و غیران و اعراض و انواع که
بر وی رسد حقنه کردن از گناه بیرون آمدن بود و سنت نکاح
داشتن مسواک همچنین غسل کردن حاجت روا داشتن و از اندیشه
و غم بیرون آمدن بود وضو ساختن متوجه حق شدن باشد تیمم نزدیک
آمدن فرج و رستن از غم اگر بیند که جنب است در طلب حاجتی که او خواستار است حاصل
شود سفر کند و اگر بیند که ریش او را بطول میکشند سخنی شنود که او را
بگرفته گیرد و اگر سپید [illegible] از خویشان او یکی بمیرد و اگر کسی را
دراز بالا بیند بزیاده از مقدار آدمی اجلش نزدیک آمده باشد و اگر
با اندازه بود زیادتی قدر و منزلت باشد اگر خود را کوتاه بیند دلیل حقارت
بود اگر کسی را دیوانه بیند انگشتی را مال بسیار شود اما واجب نفقه
کند و باشد که مهتر قوم گردد و مستی اگر از شراب بیند حکم او
همچنین باشد که گذشت و اگر بی شراب مست بیند دلیل رنج و سختی بود

لقوله

لقوله تعالی و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله
شدید و اگر بیماری در خواب بیند در کار عبادت خللی افتد
و اگر عزم سفر دارد باطل گردد گرسنگی حرص باشد بر مال دنیا تشنگی
بی‌نیازی در کار دنیا سیری جمع مال باشد و سیری از آب صلاح
کار اگر سیتی شادی بود خندیدن غم باشد اما اگر بواسطه شگفتی باشد
دلیل بشارت بود مرگ مقیم اگر مسافر باشد و مسافر بود باز آمدن از سفر و محبوس را
خلاص و زن خواستن نیز باشد کسی اگر زن نباشد و کسی که زن داشته باشد دلیل
طلاق دادن خواب [illegible] در بستر ایمنی باشد از آنچه ترسد و بیمار را دلیل مرگ
بود برهنگی در خواب مردم شهرت باشد از معصیت و لت
در گردن گرفتن مرده با کنار گرفتن دلیل عمر دراز باشد اما اگر بیمار مرده را
در کنار گیرد نیک باشد و اگر زن محبوبه را در کنار گیرد مقصودی که دارد
بیابد بوسه دادن و دست گرفتن همین حکم دارد و اگر دست
دشمنی گیرد یا او را بوسه دهد دشمنی از میان ایشان برخیزد
کشتی گرفتن و دشنام دادن و بردن و کشتن دلیل باشد

بر سنگی جای اندکی که معمور و مظلوم نماید اما اگر یکی از روی خصم حیوانات بود همچو شیر و پلنگ
و مار و کژدم دلیل ظفر بردن دشمن بود شطرنج و نرد باختن و مباهات کردن
باشد در کاری طلب اسب تاختن دلیل یافتن مراد بود گوی زدن طلب مال
و جاه یا زنی باشد یا اندیشه و حفظ و محافظه سنگ انداختن سخن بهتان
بود تیر انداختن سخن گفتن باشد اگر بر نشانه زند بمقصود رسد و اگر
بی تیر جنگ میکند دلیل درازی عمر باشد و اگر بیند که مردمان شهر با یکدیگر
جنگ میکنند فراخی نعمت باشد و با مردمان مجهول بیماری و جنگ در اغلب احوال
دلیل اضطراب و فتنه بود و جنگ در اشتر [?] و ده دلیل طاعون و وبا باشد صلح
دلیل درازی عمر آمدن لشکر آمدن باران بود و مبارزت زن خواستن
ترکیان از دشمن یافتن مراد بود اما اگر جنگی بترسی دشمن دلیل مرگ
بود کسی را ترشی روی بیند او را دختر آید نامه خواندن رسیدن خبرهای
خوشی بود یا یافتن میراث دلیل بردن مال حرام و نامه پیچیده خبر
مستور بود و نامه باز کرده خبر آشکار و اگر مهر باشد خبر صحیح باشد و نامه که
نتواند خواندن دلیل عطالت بود و اگر نامه بخواند و معنی آن نداند
در کار افتد که بمشاورت و معاونت محتاج شود و کتاب را نیز همانی تعبیر بود

برده فرزندن

برده فرزندن شادی بود و فروختن غم یا گواهی بدروغ دهد پیه هر چه در بیداری
پسندیده بود در خواب نیز همچنان باشد و اگر کسی بیند که او می فروشد شنید
اگر درویش بود منفعتی یابد و اگر توانگر بود در رنجی افتد و بیماری را نیک بود
و اگر در خواب بیند که چیزی می خورد تعبیرش آن باشد که بخرد و مزاح کردن
خار و اخستن کار و بی بود مگر سخن معنی دار گوید که تعبیرش مغز آن سخن بود
یاری گرفتن مصیبت و اندوه بود الا آنکه با زور و سرور بود که تعبیرش سخنهای
باطل باشد مجامعت کردن اگر در بیداری اثر شهوت ظاهر شود آن خواب
باطل بود و اگر با زن مجهول صحبت کند و اثر شهوت در ظاهر نبود دنیا بدو منفعتی
یابد و اگر با زنی معروف کند با آن زن معروف زن خود داند اهل بیت وی
زن از او منفعت یابد و اگر بیند که زن را طلاق دهد توانگر بود و اگر
بیند که با خویشتن مجامعت میکند در درویشی افتد و یا بیمار شود و باشد
که از زن جدا ماند و اگر بیند که با مادر یا خواهر صحبت میکند اگر قطع رحم
باشد بپیوندد و اگر مسافر بود با وطن رسد و اگر بیمار بود تن درست
گردد و باشد که از شهر خویش بگریزد و با فرزندان بمیرد و اگر بیند که با زن

بد صحبت میکند کاری که مناسب نباشد طلب کند و اگر زنرا بر زبر خود بیند دلیل دشمنی بود
و اگر ببیند که با مردی مجهول مجامعت میکند اگر منکوح جوان باشد ... منفعت بکند
و اگر مشایخ بود مقصودی که از وی یا از همنام یا همسر او طلبید بیابد و اگر با بهیمه
معروف همخواب شتر و خر صحبت کند با کسیکه استحقاق آن نداشته باشد نیکوئی کند
و اگر بهیمه مجهول بود بر دشمن ظفر یابد و اگر پری بیند که شهوت او غالب آید
اگر بیمار بود نیک شود و اگر درویش بود توانگر گردد و اگر جوان بود بخلاف
این باشد و اگر بیند که زنی خواسته است بقدر جمال آن زن دولت و قوت یابد
و اگر ببیند که دو یا سه زن بستد بمقصود رسد و اگر زن خود باز ستد مجامعت کند
بر اسرار او و احوال واقف گردد و اگر کسی ببیند که او بو سه کنند اگر عزم
سفر دارد از آن باز ماند و اگر متدینی بیند در کار شرع ثابت قدم شود
یا زنا کند زنجیر و غل و بند نیک باشد اگر زنجیر در گردن بیند از غم بیرون
کند و اگر ببیند که دست او بگردن بسته باشد از معاصی باز ایستد یا بلا
از کسی بزحمت خود دارد غمگین از جراحت بر تن ما باشد که حاصل آید
و چون خون برود بر هر عضوی که باشد از آن کسی که آن عضو بدو منسوب است
منفعت یابد اگر کسی ببیند که خود را میکشد از معاصی توبه کند و اگر ببیند

که او را کشند

که او را کشته دلیلی در از عمر بود و اگر او کسیرا بکشد گناهی بزرگ کند
و مقتول از او منفعت یابد اگر ببیند که کسیرا گردن زدند و سر او جدا شد
اگر بیمار باشد شفا یابد و اگر وام دارد گذارد و یا حج کند اگر ببیند که سر بریده
و دولت دارد هزار درم یا هزار دینار یا بهم بیابد اگر ببیند که او را بدو نیمه
کردند وزن کنند که اینرا نتوانند داشتن و نتوانند رها کردن مرد اگر مردی
بزرگ یا فقیه باشد لقوله تعالی وما صلبوه ولکن رفعه الله و اگر مرده را
زنده بیند اگر مرده مجهول بود خبری که از آن طمع بریده باشد باز یابد اگر مرده
معروف را بیند در حالتی و شکلی نیکو دلیل نیکی حال آن مرده بود و اگر این مرده را بیمار
ببیند دلیل بر خوف است او بود و اگر آن مرده از عضوی از اعضا بخود بنالد از آن
کسیکه آن عضو بدو منسوب است مشکلی باشد اگر از سر نالد از مخدوم و پدر و مادر و اگر
از دست نالد از برادر و یار و شریک یا بکوکنند دروغ خورده باشد و [illegible] اگر مجامعت
کند شفا [illegible] را بیند ایشان همراه ان و اصحاب به حجت باشند اگر مرده او را بخواند
و بنشاند او را نه بیند اما اگر او از او نشود و در عقب او آرزو بر او اجل مشغول
باشد بهمان علت که آن مرده بود بمیرد باشد و همچنین اگر در عقب مرده در خانه

مجهول را دید بیرون نیاید و اگر بیند که بیرون آمد در رنجی افتد و از آن خلاص یابد اگر
در عقب او برود اما در خانهٔ مجهول برود آتش بر طریق آن مرده بود واقع شود و کنند و اگر
او را دعا دهد یا از کاری منع کند همچنان شود و اگر بیند که مرده دروغ نگوید اما بیند که آنچه
موت خیالی روز داند ماه باشد و ماه سال و اگر بیند که با مرده صحبت میکند حاجتی که از آن طمع
بجا باشد حاصل نیاید و اگر از جهان او بود اعقاب او را نیکو یاد کند و اگر بیند که مرده با او صحبت
دارد او را عقاب او منفعت یابد اگر خویشتن را بیند که با مرده در جامه خفته است
دلیل درازی عمر بود و اگر مرده خفته با برهنه بیند دلیل راحت مرده است در آخرت
طریقت و رسم او را اگر یابد و اگر بیند که گور میکند [illegible] سرای بنا کند اگر بیند که
کسی را از نماز در گور میکنند آن کس از آن کار بیزار دارند اگر بیند که خویشتن را
از جای در او بر دارد از جای بیرون شود و اگر بیند که او را کشند از مردمان ثنا و محمدت
یابد و اگر کسی را مرده بیند بر جنازه نهاده است نکو منزلت و جز آن یابد اگر مرده ای
که پدر و مادر او زنده باشند از هر غم که باشد فرج یابد و اگر از آن مرده چیزی بدو دهند
منفعتی بدو رسد خوردن و بر خوان نشستن که بر آن طعام باشد دلیل
درازی عمر بود اما اگر بیند که طعام در گلوی او بگرد دلیل بیماری و درد او بود

با بردکان

با برده کان چیز خوردنی نیک باشد و از آن چیز رسد یا فتح مقصود
بود که امید از آن منقطع بود باشد اگر مرده را بر داشته با خود می برد مال حرام
یابد و اگر بیند که در هوا می پرد دلیل یافتن مقصود بود و سفر با سلامت (بزرگی و منفعت)
و یافتن مراد و اگر خویشتن را بر زمین نزدیک بیند سفر نزدیک کند
با فایده اما اگر چنان بیند که در هوا ابنیه نیکو برشد دلیل نزدیک [illegible]
و احب بود عروسی ماتم باشد ماتم عروسی و دست شستن نومید شدن
از کاری خلال کردن خصومت نکردن بود با خویشان قرآن خواندن متنزه
کردن از آثار ظلمت و امر و نهی و رام و عدل و انصاف بود و اگر
بیند که مصحف می نویسد حکمت داند و دین و دنیا با هم جمع کند و اگر بیند
که مصحف یافت یا بوی دهند بر کارهای بزرگ واقف شود و اگر بیند که
مصحف میخواند دلیل بزرگی او باشد مگر مبتلا معلم باشد یا وراق و اگر
بیند که بانگ نماز میدهد نه در وقت یا نه در جایگاه دلیل جور و ظلم بود و اگر
شنود او را بچیزی متهم کنند که از آن بیزار بود لقوله تعالی ثم اذن مؤذن
ایتها العیر انکم لسارقون و اگر بانگ میدهد و مردم جمع شوند و اگر [illegible]

که نماز کرد و شرایط و ارکان آن بجای آورد و از آفات [illegible] و مامون گردد و مقصود
که دارد بیابد و اگر بیند که پیش نمازی میکند مقتدای قوم شود و اگر بیند که خفته پیش نمازی
میکند باید که تدبیر کوید کار او نزدیک آخر باشد و قوم او هر دو نماز نکنند و اگر بیند که بی
طهارت نماز میکند یا در موضعی که نه جای نماز باشد یا قبله برو پوشیده کرده آنکس در کار
خویش متحیر باشد و بدشواری بدان رسد روزه داشتن حصینست از آفات دنیا و بازان
ناشایست زکوة دادن تمام نیک حاصل کردن باشد حج کردن یافتن مقصود بود اگر خود را در کعبه بیند
ایمن باشد لقوله تعالی و من دخله کان آمنا قربان کردن از همه اندیشه‌ها و غم فرج یافتن باشد
میکند فرزند شایسته آید و اگر بیند بنده آزاد کرد باید اگر بیماری بیند شفا یابد و اگر محبوس
بیند خلاص یابد و بوسیدن حجر الاسود تقرب کردن باشد با امامی بزرگ آب زمزم خوردن
سفر اختیار باشد و منفعت دینی و دنیاوی حاصل شود غزا کردن نام و درجه یافتن باشد
[illegible] اسب ولایت و دولت بود و زین نیز باشد اگر خود را بر اسب
نشسته بیند ولایتی و دولتی باندازه یابد و نیکویی و هموار [illegible] اسب و هر زیادتی و نقصان
که در اسب بیند زیادتی و نقصان ولایت باشد و اگر بیند که بر اسبی نشسته [illegible]
یابد باندازه همت و [illegible] اگر اسب خنگ نشسته بیند آنکس ولایتی یابد و معیشت
مشغول کردد و همچنین اگر اسب برهنه نشسته باشد و اگر اسب سیاه بیند دلیل ولایت و سیادت بود

و اگر اسب [illegible]

و اگر اسب کمیت بیند زیادتی و فرح باشد و اگر اشهب بیند صلاح کار دنیا بیند و اگر سمند
باز رود باشد و لیکن کاری اندک بود و اگر ابلق بیند و لیکن مشهور گشتن بیند [illegible] بود
[illegible] بیند صلاح کار دنیا باشد [illegible] زنان باشد شیر اسب [illegible] بود
[illegible] گفتار بود اگر خود را بر اسبی ردیف دیگر بیند تبع آنکس ولایتی
[illegible] و اگر بیند که اسبی بار در وی آمد یا شهری آمد بزرگی آنجا فوت شود
[illegible] باشد و اگر بیند بر استر نشسته ولیکن دراز عمر بود و اگر استر بارین
[illegible] بر نشسته بیند [illegible] زن کند و گوشت استر مال زنان باشد و شیر استر
ترسی و رنج بود و اگر بیند که بر استر کسی نشسته بود با زن آن کس خیانتی کند خر بخت باشد
اگر خر بیند که بار بر پشت دارد از بخت خود منفعت یابد و شیر او [illegible] باشد
و اگر بیند که خر را بکشت و آنوقت بخوردن گوشت او [illegible] اسباب معیشت
خود تباه کرده اند و اگر بیند که از خر افتاد از بلندی فرود آمد مقصود رسد
اگر خر با اسب [illegible] گور بیند [illegible] کند [illegible] نیاید و اگر
خر خود را بیند که استر شود از سفر منفعت یابد و اگر اسبی شود از
سلطان فایده یابد و اگر گربه شود از دزد و اگر خر در پشت کرد دلالت

قوت و مساعدت بخت باشد تا آنکه و بعضی او پسندیدها بخوابند اگر بیند که گوزن
صید کرد منفعت یابد شتر چون شتر را برنشسته بیند دلیل جنازه باشد
و اگر بیند که او با شتران بسیار است دلیل قوت و اگر بیند که از شتر
شیر میدوشید یا میخورد از زنا یا از ضیاع مال یابد یا قحبه زن بود و شتر مرد بزرگ
نیز باشد و اگر بیند که شتری در عقب او می‌آید از بلای احتیاط باید کرد و اگر
شتر مجهول در دهی یا در محله آید اهل آنجا را بیماری آید و یا از دشمن
رنج رسد گاو عمل سلطان و فراخی سال باشد و اگر گاو در بیابد یا ببیند باندازه
فربهی و نیکویی آن در آن سال منفعت بسیار برد و رسد و تعبیر فراخی و تنگی
سال بفربهی و لاغری گاو بود و اگر بیند که گاوان زرد و سرخ [illegible] بر سر نهاده با خداوند
در شهر یا در دهی میروند در آن موضع بیماری افتد سرگین جمله بهایم فرزندان باشند
گوسفند غنیمت بود یا زنان بزرگ و اگر ماده باشد و اگر بیند که گوسفندان
بسیار نگاه میدارد فرمان ده جماعتی گردد و دیگر بهایم نیز همچنین حکم دارد
گشتن میش سلطان بود و پشم جمله بهایم مال باشد اگر کسی بیند که گوشت را
قربانی میکند بنده آزاد کند یا اسیر را خلاص دهد بز کوهی و میشی اگر نر باشد

منفعت بود

منفعت بود اگر ماده بود از زنان آهو کنیزک بود خرگوش زن باشد که الفت
نگیرد پلنگ پادشاه عجمی بود اگر کسی چنو را بر حیب بیند مخذول شود اما اگر بر روز بیند
زن را طلاق دهد شیر پادشاه باشد و مرد قوی و یا دشمن قوی اگر شیر را استخوان
بلند بر دشمن ظفر یابد و گر چیزی از شیر هم ظفر بود و یا فتنی مقصود گوشت او خوردن
یا فتنی مال پادشاه بود و استخوان و موی همچنان پلنگ و یوز همین تعبیر دارد
و باندازه و قوت و مرتبت هر یک باشد خوک مردی حرام خوار بود و شیر
او مصیبت بود آنکس را که بخورد و گوشت او معصیت سگ دشمنی ضعیف است
که مهربان باشد و بانگ او سخن فرومایگان اگر بیند که سگ جامه او بدرید
یا او را بگزید قصدی باشد از دشمن و خصومت با او و اگر بیند که سگ فرمان بردار
او باشد [illegible] باشد جنس گربه دزد باشد اگر بیند که گوشت گربه [illegible]
یا چیزی از او میخورد آنچه از وی دزدیده باشند باز آید و اگر بیند که گربه او را میخراشد
یا میگزید بیمار شود و گربه دشتی در معنی زیاده از گربه اهلی بود و اسو همچنین
موش زن زانیه ستیره بود و اگر بیند که موش طعام او یا چیزی که بود و تعلق
دارد میخورد دلیل نقصان عمر بود کبین دشمن ضعیف بود و گوشت او [illegible]

اندوه و بیماری گرفتار شود کفتار زن زانیه بود اگر بیند که گوشت کفتار همی خورد زن او بدکاری
کند و اگر شیر او خورد از زن زانیه با او خیانت کند و اگر کفتار را بکشد دشمنی را مخذول کند
گرگ پادشاه ظالم بود و مرد دلیر و کذاب و خصم نیز باشد اگر شیر او بخورد رنج بیند
روباه حیله کننده مکار و فریبنده بود که با روباه بازی میکند زیرا که دولت و ازو آید
کشف آید مرد عالم باشد اگر او را در خانه بیند علم باشد ضایع و اگر در موضع عالی بود
علم عزیز باشد مار دشمنی بود پنهان اگر سفید بود ضعیف باشد و سیاه قوی تر بود و مار هر چه
در آن زیادتی و شوکت چندانکه زیادت شوکت دشمن بود اگر بیند که گوشت مار همی خورد
مال دشمن یابد و اگر از وی سخن خوش شنود منفعتی بدو رسد و اگر او را منقاد
خویش بیند پادشاهی یا گنجی بیند اگر مار سفید مطیع خویش بیند آن گنج نیکو گردد
و اگر از مار بترسد و او را بیند از دشمن ایمن گردد و همچنین از هر چه از آن بترسد و آن را
ببیند دلیل آن خوف و غنیمت بود و اگر بیند که مار از خانه فرو افتد از پادشاهی رنج بدو رسد
و ماری که در خانه خویش بیند زنده باشد دشمن آن مردم و دشمنی ضعیف بود که قدر او
جز بزیان نباشد گزیدن او در رنج و غیبت بود و اگر کژدمی در خانه خویش بیند سخن
چینی باشد زنبور و مگس مردمان سفله باشند مورچه اگر بیند که مورچه بسیار از سوراخ

بخت او باشد و اگر ماران بسیار را مطیع خویش بیند
صح

بیرون می آیند

بیرون می آیند اهل آن را بسیار شود و مور ماکیان نیز باشد بقوت به جان میل دارد
ملخ لشکریان باشند مسح انگبین مردم بسیار منفعت باشند و کثرت آن
مال باشد یعسوب از سنج مردی حقیر باشد که خویشتن را بزرگ داند
پشه و شپش مردم ضعیف و حقیر کار باشند لیکن مردم سبک حال باشند
پروانه مردم خسیس دل باشند که خود را در تهلکه اندازند باز پادشاهی
قاهر بود عقاب و کرکس همچنین اگر آموخته باشند اما اگر از این مرغان بیابد بوجهی
باشند ولد فرزند بود و اگر بیند که با این مرغان صید میکند عمال سلطان
او را منقاد شوند و اگر گوشت یا پر ایشان بیابد مال سلطان بود و اگر آن را از
گردن بیند باندازه آن از پادشاهی رنج بدو رسد اگر از این مرغان یکی
او را بردارد و در هوا برد میان خلق معروف و مشهور گردد شاهین
و چرخ و دیگر شکار کنندگان باندازه قوت و ضعف ایشان همچنین
تعبیر دارند کلاغ و زاغ مرد فاسق و دروغ زن بود اگر بیند که کلاغ شکار
میکند غنیمتی یابد بوجهی که شرعا پسندیده نباشد سیمرغ خلف باشد و زنان و ابدال
طاوس پادشاه عجمی بود با مال و جمال و زن با جمال نیز باشد کلنگ مرد مسکین

عجب باشد و اگر کلنگی یا بد چیزی از دست او برآید و باشد که کسی شرکتی
کند که از آن منفعت یابد لقلق مردی عادل بود تذرو مرد غدار بود
عقعق مردی بد عهد بود حافظ حکیم هیات گوید که اگر کسی بیند
که میخواهد عقعق را بگیرد کار او تباه کند که بدان ترسد صرد کس مردی بخیل باشد
یا در رم ضربی با کیان ناکرم و خدمتکار و بردهٔ باشد اگر ببیند که با کیا بیرا
بکشد از کنیز ناگزیرد رت ستانند کبوتر اخیرک باشد و جماعت کبوتران زنان
باشند و اگر ببیند که کبوتر بسیار بجای او می آیند منفعت بسیار یابد و اگر
گوشت کبوتر میخورد از زنان نصیب یابد کبک زن نیکو و موافق بود
و اگر ببیند که کبکی را بکشد حاجت بیابد فاخته زن بیدین و نامعتمد بود
بلبل و قمری و فلان غلام باشند رخمه مردی بیمار و دراز بود بوم دزد با شوکت بود
هدهد مردی باشد که خود را بعلما مانند کند کنجشک مردم بزرگوار بود و گوشت
و بیر او مال باشد و بچهٔ او فرزند بود و بسیار از بچگان او مهتر و مال
با فاتن بود آشیانه او جستن تفحص کردن کار زنان باشد خطاف
خویشان بود مرغان آبی مالک باشند و هرچه ایشان بزرگتر بود

در معنی باله

در معنی باله باشد اگر مرغ ابو بیرده مالی یا ملکی یابد باندازه چیزها و اگر مرده باشد
اندیشه بود اما گوشت و بیر او بهمه حال مال باشد و او از این چیزهای خویش آگاه باشد
بط میت باشد بعضی گویند امیر المؤمنین علی نقل از زوار فقیر و نیک آمده در رباعی
میرفت بطی چند در پیش آمدند و میفروشند فرمود که صوایح بغیتها فوایح
خایه مرغ زنان باشد زن بود لقوله تعالی کانهن بیض مکنون ماهی چون بی
پایه باشد زن بود و اگر بسیار باشد و بزرگ مال و ماهی خرد اندک باشد و اگر
از شکم او یابد همه مال بود نهنگ دشمن باشد دزد و گوشت او خوردن مال
بود اگر کسی از مرغ یا جانور وحشی یا جمادی سخن شنود ببیند میراث عظیم یابد
و دوران دیدار کارهای عجیب پدید آید

در آثار علوی در آسمان و ستارگان

میغ پادشاه مهربان و با عالم حکیم بود و استحقاق با میغ آسمانی یا بیکران
میغ با رعد و برق پادشاهی با هیبت بود اگر ببیند که از میغ پاره بیافت
یا بخورد یا تصرف کرد از حکمت بهره یابد و مالی بطریق حکمت گرد کند و اگر ببیند
که میغ جملگی هوا یا بعضی از آن فرو گرفت رحمتی باشد از باریتعالی که بر آن باد
و باریکی و صاعقه بود که برخلاف آن باغ باران چون عام بود رنگ

فصل ششم

اما اگر در محله یا در سرائی باران بارد بلا و فتنه بود اگر از باران عام بیند که ناودانها
میرود همه غمها و رنجها از آن دیار زایل شود و اگر از ناودانها روان در موضع مخصوص
باشد خونها بود که آنجا ریخته شود و اگر خاک و ریگ بیند که بارد نعمت بود
برف چون بهنگام بارد فراخی سال و نعمت بود اگر بخلاف این بود عقوبت
و لشکر سلطان باشد و اگر بیند که برف میخورد و شادی بود ترک رنج و دلیل نیک باشد
اما اگر بیند که یخ آب میخورد دلیل شادی بود و یافتن مراد و بازگشتن بحق
رعد هر جهت میزان بود دلالت کند از رحمت و عذاب که تابع آن باشند و اگر
با رعد برق باشد آن اثر زودتر پدید آید اگر بیمار رعد بیند یا باران شفا یابد
و اگر وامدار بیند وام بگزارد و اگر محبوس بیند خلاص یابد برق مسافر را ترس
باشد و مقیم را طمع لقوله تعالی هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا سیلاب
دشمن باشد و صلح کردن بود بر بلا و فتنه و غم اگر بیند که از آن جای گذشت از دشمن
و غم رهائی یابد و تعبیر آبهای تیره همه چنین باشد و آب صافی چون غالب بیند و
سهمناک همین باشد باد چون با قوت بود دلیل ترس و غم باشد خصوصا
چون با [illegible] و گرد بود و اگر بیند که باد خراب کند یا درختان برکند

دلیل

دلیل معصیت بود در آن ولایت یا وبا یا حصبه یا طاعون نعوذ بالله من الآفات
کلها اما اگر باد فروغ و تاریکی و غبار باشد دلیل نیکوی عیش مردم بود نسیم دلیل
شادی و راحت و رستگاری از غمها بود و زم پراکنده شدن کار دین و دنیا باشد و
سرخی در هوا دلیل آفت بود روشنی که نه از آتش بود راه یافتن باشد دود
چیزها که تاریکی پدید آید و اگر بیند که از آن سیاه بود علم پر گشاده شود و نیز باشد که
مصیبتی افتد که بر آن ثواب یابد و اگر بود با آتش بیند اگر اثر با نیک و در بانده زنند
باشد جنگ و خصومت بود و اگر نه چنین طاعون و سرسام و آنچه درد و حصبه
و فتنه باشد و اگر بیند که از آسمان بر زمین می آید اثر آن بیشتر باشد و اگر دود
ماند که بیند ترس و تهدید باشد از جانب پادشاه و اگر بیند که از مراد روشنائی
آتش می افروزد باید آن گرم میشود کار نیز سازد که بدان از درویشی برهد
و اگر آتش افروزد تا چیزی پزد منفعتی یابد و اگر جامه سوخته باشد به اندازه
آن بعضو بعضی زیان رسد و اگر آن سوختن با شعله باشد از جهت پادشاهی مضرت
یابد یا از خیانت و اگر بیند که آتش بر میدارد دلیلست از عمل پادشاه و اگر آتش
در جامه بیند همچنین و اگر از آتش تف و بوی رسد در زبان خلق افتد و اگر آتش

بخوردهای بیتیم باشند خوشی و فرح و فراخی سال بود و خلاص از غم صاعقه
نتوانند را و روشنی باشد اگر بیند که در میان آسمان می پرد و سفر کند و بزرگی
یابد و اگر بیند که بنردبان به آسمان رسید در دین و دنیا بزرگ گردد و اگر
بیند که دولت در رسید و بجنت و با آسمان رفت کار بزرگ از و بظهور آید
و اگر از آسمان چیزی بیفتاد گناهی بزرگ کند و اگر آسمان را شکافته بیند
مارا بنهان نافع آید آفتاب پادشاه بود و والی هر موضع پادشاه آن
باشد اگر بیند که او آفتاب شد یا روی او از نور چنان شد که در و نظر
نمیتوان کرد پادشاهی و توانائی یابد باندازه خویش و اگر از آفتاب
روشنی خوش بیند حال او نیک شود و اگر آفتاب را در آسمان بی نور بیند
و روشنائی او بر خانه یا بر تن او افتاده باشد از پادشاه نصیب وافر تمام یابد
یا زن خواهد اگر در تپش آفتاب ابر و تاریکی بیند غمناک بر کار خویش گردد
سایه علما زاهد بود ماه ملکی عادل یا وزیر پادشاه یا عالمی بزرگ یا غلام
نیکو یا مرد دروغ گو یا زنی بود اگر بیند که روشنائی ماه بر زمانی افتاده بعد
آن زمانی از پادشاه منفعت یابد و اگر ماه را تاریک بیند و زیر ابر بیند

و اگر دولت

و اگر در دولت و خورشی بیند یا در کار رحمت یا در خانه خود زن بزرگ بخواهد
باندازه نور که دیده باشد و اگر بی نور بود اندک باشد و اگر زن بیند که ماه
در کنار او فرود آمد شوهر بزرگی یابد در تاریخ آمده است که چون پیغمبر ص
خیبر را بگشود و صفیه را از برای خود اختیار کرد بر روی او جراحتی دید
از سبب آن پرسید صفیه گفت شبی بخواب دیدم که آسمان جدا شد و در کنار
من آمد چون از خواب بیدار شدم و با شوهر خود گفتم نه این خواب بازگفتم
او چوب بر روی من زد و گفت میخواهی که محمد ص را دولت یابد و شوهر تو باشد
باشی این اثر آن چوب است و آفتاب و ماه پدر و مادر نیز باشند و ماه نو که
نو در اول ماه بیند دلیل ولایتی نو یا فرزندی بزرگ باشد یا از سفر باز
آمدن مردی بزرگ یا منفعتی و ستاره روشن همین حکم دارد که ماه نو
اگر ستاره روشن را مجتمع بیند کار بزرگان و ولایت منتظم شود و اگر مجتمع
بیند و تاریک [illegible] این بود و اگر بیند که ستاره ها را بخورد مال مردم
بغصب بخورد و اگر بیند که آفتاب یا ماه یا ستاره روشن فرو میرود
دلیل باشد بر آنکه کار او در ضرر و شر بپایان رسید عطارد دبیر باشد بود

والیا و فرمان دهنده بود و اگر بیند که بدان گذر کرد و از او فی و هول بیرون آید و اگر
از آن بخورد از مال او بهره یابد و چون خورد بدو بینقباس و مرد عالم نیز بود برکه
و حوض مرد جوانمرد و عالم باشد و زن بسیار خیر و منفعت آب شور اندیشه بود
چشمه خیر و برکت و نعمت باشد اگر مرد عفیف بیند که در عطا یا در سرای
او چشمه بدید آمد مصیبتی باشد که از آن بگرید کار بر زن باشد و مرد عالم و مال
حلال و اگر زن بیند مرد با منفعت بود چاه آب همچنین اما چون چاه آب
انبارخانه بیند مال مجموع باشد شهرستان و قلعه و حصار اهل و بنیاد دلیل آن
بود و اهل و بنیاد از باد و تیر و هیز کار دیوار مرد باشد محوطه کسی باشد که جمع
در پناه او باشند سرای دنیا باشد اگر بزرگ و نیکو بیند توانگر شود و فراخ
یابد و اگر تنگ و ناخوش بیند بضد این کوشک فاسق زندان بود و تنگی
و بار سار ابتدا درجه و قضاء حاجت و کوشک از دور دیدن ملک بود اگر بیند
که در کوشک میرود سلطان بزرگ بپیوندد ایوان مرد بلند قدر باشد برج حاجب
خطر و آفت باشد غرفه زن دیندار بود منظره مرد منظور بود روزن
ولایت و تجارت بود خانها در سرای زنان باشند صفها و رواقها بیرون

خانه

خانه مجهول منفرد گور بود و خانه از گل و خشت دیدن به از آنکه از گچ و آجر از نو بینی را
در خانه بیند که در بنا باشد از معاصی توبه کند و اگر خانه از زر بیند آتش بسوزد
و اگر خانه از آهن بیند ولیکن از زر عمر بود بام سرا زن بود و مرد حیله
نیز باشد از جهت زن ناودان امیر از بود و منفعت اندک رباط و بنا باشد
... مردی بزرگ بود که وسیله و مقصود باشد آستان زن باشد و امیر سرا
خشت پخته مرد منافق بود خشت خام هر خشتی هزار درم باشد و گل
نیز باشد گل مرد ملازم بود اگر بیند که در خانه آن را دیگران نقش میکنند
در آن خانه گفت و گوی و خصومت بود سقف مردی بلندقدر باشد
اگر بیند که سقف بر او افتاد از مردی بزرگ ترسی برسد یا غایبی
که بمنزلت همسرای بود باز آید یا غنیمتی حاصل شود چوب خانه همسرای باشد
نردبان کارهای خیر بود چون نماز و روزه و صدقه اگر بیند که بنردبان
میرود در کار دنیی درجه بزرگ یابد دکان مرد در سرای دولت بود اگر خود
بر دکان نشسته بیند عزتی و مرتبتی عظیم یابد طاق زنان باشند و خزینه
همچنین مستراح تنور عزیم و زن پر باشد در سرا امیر او گل خدا آن را

دوری از خانه زنان باشند و دوری از زن یا برد راکه ده شدن روزی بود و بسته شدن
مصیبت و اگر کسی بیند که در سرای مردی بر خصم غالب شود لقوله تعالی ادخلوا
الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون حلقه دار صاحب در رسول بود اگر کسی
در سرای خود را باز بیند زن شی نابکار بود آستانه دار زن بود کلید دار آن کسی
باشد که دخل و خرج سرای بدست او بود دروازه مرد بزرگ باشد که مصالح شهر
پاره تعلق بدو دارد و بازار دنیا و تنگی و فراخی آن بهمان نسبت گرمابه اگر بیند
که در گرمابه با آب خوش غسل میکند از غم و اندیشه بیرون می آید و اگر گرمابه با آب بیند
و غسل نکند از بهر زنان رنج کشد و آب گرم خوردن دلیل تب و بیماری بود و آب سرد
خوردن و غسل کردن دلیل تن درستی و خوشی عیش و اگر بیند که گرمابه بنا میکند
حجر که دارد بیابد چون مرد بزرگ بود و ولایت نیز باشند اصطبل مرد باشد
بسیار مال و نیک حمایت و جماعت آسیا مرد باشد با سیاست که مصالح
مردمان بدست و زبان او بود و سخن نیز باشد اگر آسیا را به آب و دانه
بیند گفت و گوی بیفایده بود و اگر بیند که آسیا را به آب می گرداند دلیل
او نزدیک اهل کار باشد کعبه خلیفه باشد و بزرگی و در رجب و میراث

هلال هرکه

هلال هرکه کعبه را بخواب بیند در خیر و راحتی افتد یا در رنج و شدت تمام و آنرا
بقوت خواندن توان دانست اگر خویشتن را در کعبه بیند از همه آفات ایمن بود لقوله تعالی
و من دخله کان آمنا اگر بیند که بکعبه میرود اگر از عمل معزول است باز بر عمل
رود و اگر مسافر است بسلامت بخانه رسد و از هر اندیشه که باشد راحتی یابد
مسجد جامع و دیگر مساجد تبع کعبه بود اگر بیند که در مسجد جامع نماز میکند سفر کند
که در آن سفر مال و نعمت یابد و اگر بیند که خطبه میخواند اگر از اهل خطبه است
یا در خاندان او کسی خطیب بوده باشد ولایت و بزرگی یابد و خلق مطیع و منقاد
او شوند و اگر به هیچ وجه اهل این نیست بهم نام او باز گردد یا در رنج افتد و اگر
بیند که نماز میکند و روی بقبله ندارد حج کند لقوله تعالی و حیث ما کنتم
فولوا وجوهکم شطره و اگر روی بکعبه دارد حاجات او بطریق صواب
برآید محراب امام یا رئیس قوم باشد مکتب جای مشغولی و اندیشه
باشد که عاقبت آن بخیر و صلاح دعوت کند و هر خللی که در آن بیند
باشد در دین و صومعه همچنین منبر اگر خویشتن را بر سر منبر بیند اگر
اگر پادشاهی باشد یا کسیکه اهل منبر تواند بود و سخن از وعظ و حکمت گوید

آنکس در رتبه بزرگ باید و موجب زیادتی صیت و نام نیک او شود و اگر از اهل صنعت باشد
کاری کند که فضیحت و رسوا شود اگر در خانه آتشکده بیند که اثر آن برتر از
کهنه پادشاه ماه باید و اگر خویشتن را در آتشکده بیند از قبل پادشاه
در کار باطل افتد و اگر بیند که ناقوس میزند خبر باطل از او منتشر گردد
و اگر خویشتن را در کنشت یا کلیسا بیند هم در کارهای باطل افتد زنار
فرزند باشد کافر [illegible] در خواب عیال [illegible] کفر بود انکس باشد اگر بیند
یا بیمار و فرق بقرینه معلوم شود بت صورت باطل باشد اگر بیند که بت می
پرستد در دین دروغ گوید گورستان دلیل کارهای فوت شده باشد و پشیمانی
و اندیشه و صحبت داشتن با قومیکه در ایشان منفعتی نباشد اگر خود را در
گورستان بیند در کاری افتد که دیگران از آن عبرت گیرند تابوت
[illegible] بود و ملکی بزرگ باشد و این ضعیف در سنه سبع و ثلثین
[illegible] بخواب دید که از پس تابوتی میرفت جمعی [illegible]
داشتند چون روز جهت ختم و تهنیت جلوس [illegible] تیمور خان مولانا را
طلب داشتند این کمینه را نیز با آنکه از امثال این معانی محترز بود بخاطر نشان

الزام فرمودند

الزام فرمودند و بوقت تهنیت بسیورغامشی و عاطفت مخصوص گشت
و اگر کسی خود را در تابوت بیند اگر از دشمن ترسد بر وی ظفر یابد و اگر
پادشاهی را شاید پادشاه شود لقوله تعالی ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت
و اگر غایبی دارد بسلامت باز آید

در باغ و بوستان

و درختان و میوه‌ها مانند آن باغ دنیا باشد و زن و بستان زن بود
و آب و دانه و ضرابه آن نیکی و بدی حال زن و درختان مردان باشند تفاوت
ایشان بتفاوت بزرگی و خردی ایشان اگر خود را بر سر درختی بیند
از آنچه ترسد نجات یابد برگهای درخت درم و دینار بود شکوفه فرزند باشد
و مال حلال درخت خرما مرد عالم بسیار منفعت و زن ستر [illegible] بود و هر که
از درخت خرما خرما چیند یا می خورد روزی حلال بود و سخن خوش که بشنود
و اگر بیند که خرما [illegible] از [illegible] بزرگان بود که بیشی
او آورند و خرما علم نیز باشد و اگر بیند که خرما میخورد و استخوان او بیرون
میکند او را فرزندی شود و استخوان خرما سود باشد رطب خوردن فرزند او
شود و استخوان در شکاری که آبادان بود اما اگر نه در وقت بیند بیمار

دبازرگانرا تجارت سود مند نیفتد و خوردن سخنی باشد که مردمان را خوش آید
شکر مال حلال و سخن خوش بود اگر بیند که بر نار تکیه کرد اجلش نزدیک آمده باشد
انجیر مال و روزی حلال بود و هر آنچه که بخورد یا بیابد بهر از دنیا رسد و هر انجیر دینار
باشد و درخت انجیر مردم بسیار مال و بسیار منفعت باشند برگ انجیر اندیشه
باشد و بیماری و درخت جوز که بخیل بود و میوه او مال و منفعت و تعبیر بادام و فندق
و فستق بدین نزدیک بود زیتون آن مردی بسیار خیر و منفعت باشد انگور هرچه سفید
باشد در هر وقت که بیند منفعت و نعمت بود و سیاه اگر نه در وقت خود بود
اندیشه و پشیمانی از کار رود و در وقت مال حلال مویز همین تعبیر دارد اما مالی
باشد که بعد از آن رحمت بیند و سیاه و سفید یکسان بود خرما مال حرام باشد
درخت سیب مردی مؤنس بود آلو و شفتالو و زردالو و خیار و خربزه و هرچه
زرد باشد جز ترنج دلیل بیماری بود درخت شفتالو مردی توانگر و سخی بود که مال بسیار
جمع کند و در جوانی هلاک شود درخت زردالو مرد معلول و بیمار بود باغ خربزه
مردمان با همت باشند اگر بیند که خیار یا بادرنگ میخورد و زنش حامله باشد دختر زاید
ترنج اگر بسیار بیند مال و نام نیکو باشد و اگر یکی یا دو بیند فرزند آید که سفر کند نارنج نیک باشد

واگر

واگر این چیزها را سبز بیند دلیل روزی حلال و صلاح دین و دنیا بود و هرچه
از این میوه‌ها ترش باشد اندیشه بود درخت توت مرد بسیار منفعت بود و بار
او مال حلال انار مال مجموع باشد و ترش او اندوه و حصبه درخت انار مردمان بسیار
باشد و کنیزک بکر و اگر انار یابد بهره از دنیا رسد درخت سنجد مردی لجوج و بار
او مالی بود که برنج بدست آید درخت خیار مال اندک بود و مردم اهل درخت
و درختان به میوه همین تعبیر دارد درخت صنوبر و سرو دلیل مردم نیکو سیرت
و یا فرزند باشد و چوب عود و صندل مردم نیکو نام و فرزند نیک سیرت بود درخت
مازو مالی باشد که در او افزایش بود درخت لک مرد عالم طبیب بود و مرد بسیار
منفعت اندک مؤنث مبارک نفس و بار او خوردن دلیل خوشی مرغزار
و هر گیاه مجهول باشد دین مسلمانی بود و خرمی کشت زار علم و منفعت
حلول بود اگر کشت در موضعی بیند که نه جای کشت بود دلیل کند بر فرمانی که از برای
خصومت جمع شوند اگر بیند که آنرا میدروند دلیل قتل بود و هرچه از آن سبز
بیند فراخی نعمت بود و خشک تنگی روغنها اگر برق البستانه بیند وعده آن
داند سالها بود اگر در ضرع و جوال بیند مال مجموع اگر بیند که کشت میکند ازادی

بزرگ منفعتی یابد و اگر بیند که میدرود و درو خرمن مینهد منفعتی تمام از جایگه امید ندارد
حاصل کند گندم مالی باشد که برنج بدست آید برنج و گاورس همچنین دارد مالی
باشند بامؤونت و اگر بیند که از این حبوب خشک یا پخته میخورد اولیتر بود و
نعمت بود مهیا پنبه مالی نیکو بود که از جای امید دارد نرگس یاسمین مالی باشد
که نماند ریاحین و گل در جایگاه خود بود و بوقت خود دلیل شادی و خوشدلی بود
نرگس زن و کنیزک بود و اگر در بوستان بیند فرزند باشد گل همچنین یاسمین شادی
و خیر بود بنفشه کنیزک پارسا بود خار مرد درشت و بدسیرت باشد و دلیل
وام نیز بود هیزم نفاق بود و مردم منافق تره راز مردمان بسیار اندوه
باشد و اگر بیند دسته تره میبندد دلیل خصومت بود اگر بیند که شاخ
تره در دست دارد از حدوث فتنه احتیاط باید کرد گزر بوقت خود
مال و نثار بود و نه در وقت مرد جوانمردی و اندیشه شلغم زن روستایی
و اندیشه باشد چغندر خیر و منفعت باشد ترب مردی بدروی بود و اورش
جلال کرفس همچنین بادنجان بوقت خود روزی بود با اندیشه و نه در وقت
ناپسند نما باشد باقلی خشک اندوه و فراخی سال بود پیاز و سیر اگر تر را بیند

واخر

و اگر خشک باشد شادی و فراخی و نعمت بود پایبخ و انگبین و خشک پستها و بادام
و مال حرام چون پخته بیند که میخورد از مال کسی توبه کند عدس همین
تعبیر دارد برنج و حبوب که در دارو بکار رود سخنان سودمند و علم و
حکمت بود خشخاش مال مهیا بود ترنجبین روزی حلال بود
وفصل در معدنیات و آنچه از آن سازند زر غم و غرامت بود و اگر بیند که
در دستی یافت فرزند بود و اگر بیشتر باشد علم و قوت در کار دین و دنیا
و اگر پاره زر بزرگ بیابد دلیل پادشاهی و مهتری بود و اگر بیند که زری
ریزد دلیل آفت و هلاک بود اگر بیند که زر با امانت بکسی میدهد
آنکس با او خیانت کند نثار زر سخن مکروه باشد که بشنود نقره
مال مجموع بود و پاره نقره کنیزک اگر بیند که نقره از کان برون می آید
مواید بازن ملک کند و اگر نقره گدازد در خصومت افتد درم درست
دین باشد و علم و قضای حاجت و نثار و گواهی درست و فرزند باشد
نثار آن شنیدن سخن نیک اگر بیند که درمی ضایع شد جمله را نصیحت کند
گنج علم باشد و منفعت در تجارت و بعضی گفته اگر کسی بیند که گنج یافت

در غم و اندوه افتد و دلیل وفات نیز باشد یاقوت سنگی و عیش خلق و فرزند
شایسته و زن با جمال بود و دولت نیز باشد و عالم را زینت دهد علم و پادشاه را زینت
پادشاهی و بازرگانان را زیادتی مال لعل همین تعبیر دارد زمرد مردی سخی و عادل
دیندار بود و مال حلال نیز باشد مروارید منظوم قرآن باشد و علم و فرزند و غلام
و اگر بیند که مروارید را سوراخ میکند تفسیر قرآن کند بصواب و اگر بیند
که میفروشد ثمرهٔ علم او بمردم رسد و مروارید خرد زن و کنیزک نیز باشد
و مروارید منثور مال بسیار بود و خدم و میراث و اگر بیند که مروارید را
بچوب سوراخ میکند با مخنثی صحبت کند مرجان مال بسیار بود فیروزه فتح
و نصرت و عمر دراز بود فرزند بود عقیق دلیل عزت و نعمت جزع همچنین
و بعضی گفته اند جزع خصومت بود شبه مال بود از وجه شبهه و الماس
نه دولت و زن و الماس را فرزند بود آهن مال و قوت باشد برنج مال
ترسایان بود روی مال جهودان ارزیز مال گبران و عوام خلق اگر
بیند که ارزیز میگدازد در حق اش فتنه آبگینه اندیشه سهل بود بسر همه
مال بود و زیاد تا دو بیست درصلاح و سرمه دان زن باشد و سرمه چو

فرزند

فرزند سیماب اگر بیند که سیماب در دست دارد و عهدی خلاف کند
نفط زن زناکار و مال حرام باشد قیر رنگها همانا باشد از افتها نمک
درم باشد صمغ مال تاج ملک و پادشاه و بزرگ بود باندازه
و مرد را زن توانگر و زن را شوهر توانگر و فرزند نیز باشد گوشواره تجارت
و مال بود که از آن حاصل شود و چون در گوش خود گوشواره بیند اگر صحیح
باشد مروارید در دین و علم و قرآن و نام نیک زیاده شود و اگر زن آبستنی
در گوش خود مروارید بیند پسر زاید طوق زنرا نیکو باشد از شوهر
و مرد را ظلم و مهتری و بازرگانان را سود و منفعت و اگر از آهن بیند
بهتر باشد که زر دست برنجن اگر مردی بیند در دولت خود تنگ
دستی بود و اگر بسیار باشد بر دشمن ظفر یابد و اگر بیند که پادشاه دست
رعیت میکند آن رعیت از پادشاه عدل بیند و اگر پادشاه
بیند که در دست خود میکند فتح بزرگ از دست او برآید و زنرا
فرزند نرینه و شادی بود بازوبند زینت و جمال و منفعت بود
انگشتری فرزند باشد و زن و کنیزک و سرای و چهارپایان و مال و ولایت

اما اگر زر باشد و نگین مرد انرا پسندیده بود و گفته اند انگشتری سلطان بزرگ بود
و حلقه اهل ملک و نگین هیبت و مهر نظام امور و نقش کار مراد و اگر بیند از آهن
یا نقره انگشتری در انگشت دارد باندازه چیزی بزرگ یابد یا زنی تواند گرفت یا فرزند
شایسته بود اگر بیند که نگین از انگشتری او بیفتاد خللی باشد در معاش و اگر انگشتری
خود را بفروشد از زن جدا شود و اگر بیند که انگشتری از انگشت با انگشت دیگر برد
زنش با او خیانت کند نگین فرزند باشد و مهتری کم پدر باشد و عم و فرزند
و برادر و خویش و قوم که بدو مستظهر باشند و اگر آهنین باشد یا نقره بهتر بود اگر بیند
که کمری بر میان بست استظهاری و قوتی تمام یابد و گویند نیمه عمر او مانده باشد
باقی عمر و راحت گذراند یا پسر بنج فرزند باشد و اگر از زر بود بیمار و زن را
ایمنی از خوف شوهر کردن بیند زنان را حمایت و زینت بود و مردان را پرهیزکاری
و حفظ قرآن مباره [illegible] حرام بود فلوس سخن باشد و بیشی
و خیانت نیز باشد

در الات صناعات و الات

خانه و حرب ملاهی قلم حکمت و علم و امر و نهی و ولایت و فرزند
باشد دوات نیز و زن البته و خصومت بود و منفعت

فصل دوم

ارزن

ارزن های دراز مجره زن عالمه باشد و پندار با منفعت از جهت زنان مصحف
میراث باشد و امانت و روزی حلال و قوت و بخت باندازه بیند لوح دیانت
و علم و حکمت بود یا اندیشه یا ریاست قومی از جهال مداد سیادت و سروری باشد
اگر بیند که مداد بر جامه او چکید و او اهل قلم بود انگشتری ابرص یا جرب یا آبله
گوید آید و دیگ زن بکر بود و همسران و خدمتکاران دیگ پایه همسران بود
اتشدان و تنور زن محتشمه بود یا کدخدای خانه شمع و چراغ مهتران
قبیله باشند و مهتران عالم و عابد و سالار نیز باشد چراغ پایه تن آدمی بود چراغ غذای
روح او روغن و فتیله رطوبت بدن اگر چراغ افروخته بیند دلیل تندرستی
و عمر دراز بود انگشت و خاکستر و غبار اندیشه باشد بیفایده و خصومت
و بیماری نیز بود و هر چه از الات و ادوات چنین از آهن بیند قوت باشد
و چون از چوب دیگر بود بر آنچیز تغییر کنند آینه حالت و خدمتکار بود
و اگر در آینه نگرد و صورت خود بیند او را پسر شود و اگر عامل باشد
معزول گردد [illegible] رود دیگری بجای او نشیند یا زن را طلاق دهد و زنش
شوهر دیگر کند و اگر کودک بیند او را برادری آید شانه یاران هم اتفاق

باشند اگر بیند که مورش نه مسکین بمعونت یاران از اندیشه که دارد بیرون آید
وشانه کهنه اگر ضایع کند از غم نجات یابد مروحه خدمتکار آسایش رساننده بود واگر
وعزم درست معترض او همی باشند در ولایتی یا شهری همچو قاضی و رئیس که قطع
و فصل خصومات کند و فرزند و یا روی نیز باشند طبق خدمتکار بود که کار
مهمان سازد کاسه‌ها خدمتکاران با خیر و برکت باشند سکره و طاس و جام
بود سبو و کوزه ود به زنان باشند و خدمتکار رغربال و مانند آن خدمتکار
متمیز بود بیک فرزند باشند و خدمتکار رقوب بیشتر همچنین و اگر ببیند که
کار کند آن کاری که در آن باشند تمام شود کلیدان مزدور بود کلید پادشاه
و مال و جاه و اگر بیند در بگشاد کاری بزرگ بر دست او گشاده شود و قوت
تمام یابد خصوصا چون از آهن بود و مال نیز باشد خوان معیشت بود
و اگر بر آن چیزی خورد دیدن بر آن بیند عمر دراز بود و شمع نیز باشد اگر جمعی بر آن
نشسته باشند شمار پادشاهی باشد یا حکیمی که مردم بقوت او بمقصود رسند
میخ کاران باشند محکم در دین و پادشاه یا مانند آن اگر بیند که میخ آهنی به پشت
او فرو می برند از پشت او فرزندی آید که مهتر قوم شود و در عالم نیز باشد اگر بیند

که میخی در دیوار

که میخی در دیوار زد مرد بزرگ را ملازمت کند و میخ دلیل اندیشه و بیماری عشق
نیز بود قفل خدمتکار امین باشد از زفاف و گشودن و بستن او دلیل شادی
و غم زنجیر اگر در دست بیند گناه بود و اگر بر در بیند خدمتکار سوزن و جوالدوز
آلتی باشد که بدان کار خود باصلاح آرد و اندکی از آن در خواب به که بسیار
تخت پادشاهی زنان منافقه باشد و زن با جمال اگر کسی خود را بر آن خفته بیند
نیک باشد و اگر نشسته بیند سفر کند کرسی همچنان اما اگر تخت و کرسی
بزینت و جامه بیند زیادت حشمت و اسباب دنیا باشد و عمر دراز و تنگی
آن تغیر کند اما اگر بیند که در حجره رود دلیل نزدیک آمدن اجل باشد
و همه جامه‌ها افکند همین حکم دارد پرده ترس و اندیشه باشد که رفع
شود صندوق زن خدمتکار و معتمد بود صراحی غلام یا کنیزک باشد
سروبان چون روند دلیل سفر و زیادتی در رتبه بود و چون فرود آیند
باز آمدن از سفر رستن دین باشد و اگر تابد سفر کند و اگر بیند که رسنی
بر خود می بندد سفر کند و ولایتی یابد و اگر بیند که رسنی در گردن
کسی انداخت آنکس از آن [illegible] رسن عهد نیز باشد جوال و انبان

دعوا زره صاحب سر باشد یا لالا زن اعجمی بود هودج زنبا باشد که گهواره عیش
خوشی و آرامش زن مهربان بود علم مرد عالم باشد یا امام وقت و مرد شجاع و قوی و تکبر
و جوانمرد نیز باشد اگر علم سرخ بیند از مردی شادی بیند و اگر سیاه بیند مال
یابد و علم سفید مرد غیور باشد و زرد بیماری بود در لشکر و سبز سفر بود بخیر
و سلامت و در میان قوم مذکور شود چتر پادشاهی و مرتبت باشد طبل
خبر دروغ باشد اگر پادشاهی بخواب بیند که طبل او بدرید یا بشکند یکی از سپاهیان
او هلاک شود و بهمن توانگر فقر گرفته باشد و لاف و آواز او و آواز صنج
و بدبه اخبار مختلف و ناخوش بود و بوق اگر بانگ بوق شنود او را
بجای که حادثه باشد خوانند و اگر خود بوق زنند در حادثه افتد منجنیق
بهتان و سخن نحس باشد مگر بیند که سنگ در حصن دشمنان می اندازد
کمان زن باشد و برادر و فرزند و سفر و ولایت و تقرب جستن بحق تعالی
و اگر بیند که کمان می تراشد یا کمانی یافت زنی کند و اگر زن آبستن بود
پسری زاید و اگر بیند که کمان می کشد سفر کند با حرمت و بزرگی و اگر بخلاف
آنکه در کمان بیند و لیکن این معاینت تیر رسول باشد و پیغام و نامه

نیزه

نیزه سفر و زن و ولایت و فرزند باشد سپر برادر و یار و قوت باشد سنان و دیگر
سلاحهای آهنین که بدان ماند عمر و راز و برادر و ولایت و ظفر و منفعت باشد
باندازه قوت و قیمت سلاح و مقدار آن چنانکه جعبه زن باشد و کژاگند و دولیان شکار
نیز بود کمند مخالف باشد که در کارهای قوی بدو استعانت جویند شمشیر پادشاهی باشد
و فرزند و زن و ولایت اگر بیند که شمشیر حمایل کرده بود ولایتی یابد یا زن خواهد
یا فرزندی آید اگر بیند که حمایل بگسست از ولایت معزول شود یا فرزندش
بمیرد یا زن را طلاق دهد زره حصنی باشد یا شماری حصین و ولایت و دین
و دیانت نیز بود خود اکثر بود از آفات و زن نیز بود هر کس که خویشتن را
با سلاح تمام بیند در میان جماعتی که سلاح ندارند مهتر و مقدم ایشان گردد
لشکر در خواب باشد زین زن باشد لگام دین و دیانت خیمه و خرگاه
پادشاهی و ولایت بود و معتمد و سرای و کنیزک اگر نای شعیب بود بانگ دف
چون زنان زنند خبر باشد و اگر مردی شنود زنند ظاهر شدن بحث و اگر جوانان زنند ظاهر شدن
دشمن و گاه باشد که طرب و شادی بود نرد و شطرنج غرور کارهای باطل بود و اگر بیند
که بر حریف غالب شد در کاری مستولی گردد

در طعام و شراب.

وعطر و لباس نان پاکیزه عیش خوش و مال حلال و شهوتها و آن نیز بود
و نان حنظل بعضا اینکرده هزار درم بود یا صد درم مقدار ببینند
و پادشاه استواری یا ولایتی نان بسیار در خواب یاران و دوستان باشند
و عمر دراز گوشت خام مال حرام بود و پخته و بریان مال پادشاه و مطبوخ اندیشه
و غم ترید روزی مهیا باشد انگبین مال حلال و منفعت و شفا بود شکر و فانید
و جمله حلواها سخنهای خوش و پاک بسیار و منفعت بود و فرزندان خوردن فالوده
که با تشنگی پخته باشند از اطعمه و اشربه مال باشد با خصومت و تعب الا حلوا [illegible]
عیش خوش و عمر دراز بود جلاب سخن خوش و مال و علم و ادب و دین باشد
و بیشتر شربتهای شیرین همین حکم دارند و تعبیر شراب سیب و انار رود آید و شفاء
آن همان باشد که در اصول اینها گفته شد شیر هر حیوانی که گوشت او حلال است
دلیل روزی حلال و کار نیک بود و شیر تیغ بعضا اینکرده و شیر آنکه گوشت
او نخورند اندیشه و بیماری و ترس و هر چه از شیر مرتب باشد چون دوغ و پنیر
اندیشه و غم بود مگر بینند که پاک شد لقوله تعالی و جعلنا لهم بضاعة [illegible]
در بعضی روایات آن بضاعت بینوید روغن و مسکه پاک باشد

وعلم و

و علم بجز و منفعت خمر مال حرام بود با خصومت و گفتگوی و اگر بیند
که عصیر میکند بخدمت پادشاهی پیوندد و سرکه مالی باشد با خیر و برکت و در بعضی
اوقات اندیشه و پشیمانی مستی اگر از شراب بود توانگری باشد از مال حرام
[illegible] شراب بود آفت و بلا دوشاب سخن خوش باشد که از جانب
پادشاه شنود با منفعت سخن خوردن مال حرام بود یا خون ریختن بناحق
زهر خوردن خشم فرو خوردن باشد و مال حرام دارو خوردن ایمنی
و توبه بود از گناه فقاع مال و منفعت با ترس باشد مشک و عنبر و کافور
و صندل و گلاب و زعفران و هر چه ابزار بوی خوش باشد ثنا و محمدت
و نام نیک و علم شریف و دین پاک و خلق پسندیده و مال با منفعت و زنان
ستوده با سیرت بود و بوی ناخوش بعضا اینکرده و دیدن زعفران را نیز [illegible]
تعبیر کنند جامه نیکو و پاکیزه جاه و حرمت و منفعت و دین و عمل و دولت
بود و نیز زن باشد مرد را و مرد زن را لقوله تعالی هن لباس لکم و انتم لباس
لهن دستار شرف و حرمت و دولت باشد لقوله علیه السلام العمایم تیجان
العرب کلاه عمر و ریاست و مهتری بود بر همه و سود اگر پاکیزه باشد

پیمان تعبیر دارند که در مطلق جامه گفته شد و اگر چاک نباشند غم و اندوه کشد و خلل
در کار و دین شدن از زنان باشند و بندان که خدمتکار زن را [illegible] جامه کسی مردوزن [illegible]
سیاه بزرگی و سیادت سرخ جنگ و خصومت و ظلم باشند زرد [illegible]
و بیماری کبود مصیبت و اندیشه و بیشتر جامهای رنگین [illegible] باشند
مقنعه قوت یا منفعت باشد که از پدر یا برادر یا شوهر [illegible] و شوهر
نیز زن را و زن مرد را چادر همین تعبیر دارد یا از آنها چیزی و برکت [illegible]
نهالی و بالش و نطع خدمتکار و زن باشد و عز و شرف و مرتبت نیز باشد
موزه زن بود و عیش و قوة و منفعت کفش زن و کنیزک و خدمتکار
و مال نیز باشد از جهة زنان نعلین سفر باشند و کنیزک و جامه چرمین [illegible]
چون کهنه باشد غم و اندیشه و درویشی بود الا موزه که [illegible] آن [illegible]
از نو باشد   در خوابهای بدیع بود گویند [illegible] خواب
دید که تاجی بر سر داشت و آن تاج را صد و بیست کنگره بود از [illegible]
بیدار [illegible] معرفت اخبار عصر او تعبیر کردند که صد و بیست سال [illegible]
کند و حکایت [illegible]

[illegible] گویند [illegible] انوشیروان بخواب دید که از جام زرین شراب
[illegible] خوک [illegible] میکرد از بوذرجمهر تعبیر آن پرسید
[illegible] فرمان [illegible] شبستان تو اند برهنه کنند پیش تو
[illegible] ایشان [illegible] از ایشان زن در برهنه شدن تعلل میکرد
[illegible] در حمایت او [illegible] می نمود چون با نزا امتحان برهنه کردند
[illegible] بوذرجمهر [illegible] زین سربت است و خوک این مرد که
[illegible] میکرد [illegible] یعقوب بن اسحق نقل میکنند
[illegible] از علماء [illegible] نشسته بودم و در خاطرم بود که جنب
[illegible] عمل را نشستم و فاتحه نکرده کاتبرا بفرمودم
[illegible] نوشت و پیش من آورد من در آن تامل
[illegible] که از دو [illegible] نیز بود خط میکشیدم و آن ورقها را
[illegible] خفتم در خواب دیدم که جمعی بهشت پاره [illegible] پشت
[illegible] سر من بیرون می رفتند از ایشان پرسیدم که شما چه
[illegible] کسید گفتند ما آن که قلم بر ما اجرای ما نهادی روزی خود برداشتیم

میروم چون از خواب در آمدم و دانستم که اندیشه من خط[illegible]
همه حق جل و علا پس آن ورق را پاره کردم دیگ[illegible]
که اذا جاء نصر الله میخواند از ابن سیرین پرسید
نزدیک است از گناه توبه کنی که آخرین سوره است
دیگر شخصی بخواب دید که ستونها [illegible] میگفت
پرسید گفت در خانه رو و وصیت [illegible]
لقوله تعالی و اذا وقع علیهم القول اخرجنا لهم دابة
الارض فکلمهم آن شخص بخانه رفت [illegible] بیت
روز وفات یافت دیگر مردی بخواب دید [illegible]
در بن درخت زیتون میریخت از ابن سیرین [illegible]
در یابد که مادر خود صحبت میکنی آن [illegible]
خود بکنیز خریده بود و حضور داشت دیگر م[illegible]
رمضان مبارک بخواب دید که انگشتری در د[illegible]

و دل

[illegible] حلیمی که بوشنیدها نطای الصمدی که از ادراک ما جدای ای احدیکه
[illegible] صفات بیهمتای و ای خالقیکه گمراهان را رهنمای و ای قادریکه خدای را
[illegible] ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده و چشم ما را ضیای خود
[illegible] رحمت ات ده که ان به مگذار بار ایکه رسه رباعی یارب دل
[illegible] جان ده در ره همه را بصابری مان ده این بنده چه داند
[illegible] انشها توئی هر چه تو دانی ان ده الهی عذر ما را بپذیر
و بر عیبهای ما مگیر الهی عمر خود بر باد دادم و بر تن خود بیداد کردم شیطان
لعین را شاد کردم الهی از پیش خطر و از پس راه هم نیست دستم گیر که جز
پناهم نیست الهی است و بود و نبود من یک نشت مرا از کرداب
[illegible] دی برسان الهی ترسم از بدی خود بیامرز مرا بخوبی خود
[illegible] شمار تو داریم و بزبان اشعار تو داریم الهی اگر گویم
تو [illegible] را اگر جویم رضای تو جویم الهی پنهان تو لید ما را فرا
[illegible] باغ امید ما را بی اب مکن الهی بر سر ما خاک خجالت
[illegible] مکن و ما را امیدی خود گرفتار مکن الهی از هر دو جهان مهر تو گزیدیم و جامه

پلاس پوشیدم و بپرده عافیت دریدم الهی میوه‌های که در دنیا برانگیختم که در
توانگران منکری بدر ولیشان و مسکنان و فقیران نگر الهی تو کریمی بران چشم
که بر مطیعان منگر بر عاصیان نگر الهی هر که را داغ محبت نمود دادی خرمن
وجود او را بباد نیستی بر دادی الهی هر کس از آنچه ندارد مفلس است من
از آنچه دارم الهی اگر طاعت بسی ندارم در دو جهان جز تو کسی ندارم
الهی بی تو جای شادی نیست و جز از روی تو آزادی نه الهی هر کس
ترا شناخت هر چه غیر تو بود همه را بینداخت الهی فضل تو را کران نیست
و شکر تو را زبان نه الهی دلی ده که در کار تو جان بازیم و جانی ده که
بر سر کار آن سازیم الهی یقینی ده که در آز بر ما باز نشود و طاقتی ده
که صعوه حرص ما باز نشود الهی دوای ده که از راه نیفتیم و بینایی ده
که در چاه نیفتیم الهی طاعت جفوجوی که تاب آن نداریم الهی دستم
گیر که دست آویز نداریم و بپذیر که پای گریز نداریم الهی گو چه آورده که
درو انشویم و مپرس که چه آورده که رسوا نشویم الهی عقبی ده که از دنیا
بیزار شویم و توفیقی ده که در دین استوار شویم الهی نگهدار تا پریشان
نشویم

دیم و براه دار تا سرگردان نشویم الهی تو بزنا دیگران ندانند و تو توان
ما دیگران نتوانند الهی تو بزنا تا دیگر کار من و منگر بکردار من الهی
دلی ده که طاعت افزون کند و توفیق طاعتی ده که بهشت رهنمون
کند الهی علمی ده که در آن آتش هوا نبود و علمی که در آن آب رزق
ریا نبود الهی دیده ده که ربوبیت تو بیند و دلی ده که جز عبودیت
تو نبیند الهی نفسی ده که حلقه بندگی تو در گوش کند و جانی ده که زهر
حکمت تو نوش کند الهی با صلاح آر که بی سامانیم و جمع آر که پریشانیم
الهی ظاهری داریم بس شوریده و باطنی داریم بخواب آلوده سینه داریم
پر آتش و دیده داریم پر آب الهی یافت تو از روی حالت و در
یافت تو نه بیاز روی هاست الهی آنچه تو کشتی آب ده و آنچه عبد الله
کشت فرا آب ده الهی از کشته تو خون نیاید و از سوخته تو دود
کشته تو بکشتن شادست و سوخته تو بسوختن خوشنود الهی ما در دنیا
معصیت میکردیم دوست تو محمد اندوهگین میشد و دشمن تو ابلیس
شاد و فردای قیامت اگر عقوبت کنی باز دوست تو اندوهگین شود
و دشمن تو شاد الهی دو شادی بدشمن خود مده و دو اندوه بدل

دوست خواهند الهی اگر بپرسی حجت نداریم و اگر بسوزی طاقت نداریم ما بیم
همه مفلسان بیچاره همه از طاعت تو بی بر آیه الهی اگر یکبار گوی بنده من
از عرش بگذرد خنده من الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله
مجرم است از دوستان است الهی چون در تو نگریم پادشاهیم تاج بر سر و چون
بر خود نگریم خاکیم بلکه از خاک کمتر رباعی پیوسته دلم دم از رضای تو زند
جان در تن من نفس برای تو زند گر بر سر خاک من گیاهی روید از
هر برگی بوی وفای تو زند الهی چون پاکان را استغفار باید
کرد ناپاکان را چه باید کرد الهی گفتی بکن بر آن داشتی و فرمودی
بکن نگذاشتی الهی اگر ابلیس آدم را بد آموزی کرد او را گندم که روزی
کرد الهی چون حاضری چگویم و چون ناظری چه جویم الهی غنی و میدانی
و بر آوردن میتوانی الهی چون همه آن کنی که خود میخواهی پس از این
بیچاره چه میخواهی الهی همه خواهند که در تو نگرند عبدالله خواهد که در روی
نگری الهی علمی که خود افراشته نگونسار مکن و چون عفو خواهی کرد
اخر اول شرمسار مکن الهی آمرزیدن مطیعان و عاصیان چه کار است
و کرم مگر همه را رسد چه مقدار است الهی اگر دریای عنایت تو موج
زند

زند نهایت که پیدا آید و چون بچشم رحمت نگری گناه که نماید الهی بیافریدی
رایگان و روزی دادی رایگان بیامرز رایگان تو خدای نه بازرگان
رباعی من بنده عاصیم رضای تو کجاست تاریک دلم نور و صفای تو
کجاست ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی این بیع بود لطف و عطای
تو کجاست الهی هر که را خواهی براندازی ما با در اندازی الهی اگرچه
بهشت چشم و چراغ است بی دیدار تو درد و داغ است قطعه اگرچه
مشک از فروغش نسیم است دم جان بخشی چون بویت ندارد مقام خوب
و دلخواه است فردوس ولیکن رونق کویت ندارد الهی اگر نقشی بتو
پردازم بجور و قصور کی پردازم الهی جمال تو راست باقی زشتند و زاهدان
مزدور بهشت اند الهی اگر بدوزخ فرستی دعوی دار نیستم و اگر بهشت
فرمایی بی جمال تو خریدار نیستم الهی دعا بدرگاه تو لجاج است چون دانی
بنده بچه محتاج است الهی کاشکی که عبدالله خاک بودی تا نامش از دفتر
وجود پاک بودی رباعی دی آمدم و نیامد از من کاری امروز زمن گرم
نشد بازاری فردا بروم بیخبر از اسراری نا آمده به بودی ازین بسیاری

الهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود زیرا که از تو نیک آید و از وی همه بد الهی اگر همه
عالم را باد گیرد چراغ مقبل کشته نشود و اگر همه جهان را آب گیرد داغ مدبر شسته نشود
الهی ابوجهل از کعبه می آید و ابراهیم از بتخانه کار بعنایتست باقی بهانه الهی بود در عنایت
است کار بعنایت رباعی آنجا که عنایت خدائی باشد ÷ فسق آخر کار پارسائی باشد ÷ و آنجای
که قهر کبریائی باشد ÷ سجاده نشین کلیسائی باشد ÷ الهی توانگران بزر و سیم نازند و درویشان
بسخن ضعیفان نازند الهی دیگران مست شرابند و من مست ساقی از ایشان فانیست و از من
باقی رباعی مست توام از جرعه و جام آزادم ÷ مرغ توام از دانه و دام آزادم ÷ مقصود من
از کعبه و بتخانه توئی ÷ ورنه من از این هر دو مقام آزادم ÷ الهی در اصطفا در دامن آدم
نور بیختی و گرد عصیان بر فرق ابلیس تو بیختی از روی ادب بد کردیم اما در حقیقت تو فتنه
انگیختی الهی آنرا که خواهی آب در جوی او روانست و آنرا که نخواهی چه درمانست الهی
روزگاری ترا می جستم و خود را می یافتم اکنون خود را می جویم ترا می یابم رباعی از صبح وصال بیخبر
بود عدم ÷ آنجا که من و عشق تو بودیم بهم ÷ روزانه اگر کسی نه بینم همدم ÷ شبها که غم تو است و عشق
چه کم ÷ الهی بر عجز خود آگاهم و بر بیچارگی خود گواهم خواست خواست تست من چه خواهم الهی اگر
امانت را نه امینم روز نخست میدانستی که چنینم الهی چون سگ را بار است و سنگ را دیدار است
عبدالله را با نا امیدی چه کار است رباعی در بارگهت سگان ره را بار است ÷ سگ را بار است
ر

و سنگ را دیدار است ÷ من سنگدل و سگ صفت از رحمت تو ÷ نومید نیم که سنگ و سگ را
بار است ÷ الهی چون آتش فراق داشتی آتش دوزخ چه می افراشتی الهی مکش این چراغ
افروخته را و مسوز این دل سوخته را و مدر این پرده دوخته را و مران این بنده آموخته را
الهی هر پای که شکسته تر بر بام عبدالله نهی و هر دلی که خسته تر بر مقام عبدالله دهی الهی ندانستم
ندانستم و چون دانستم نتوانستم الهی بحرمت آن نام که تو دانی و بحرمت آن صفات که تو
چنانی ما را از در خویش نرانی و بفریاد ما رس که میتوانی الهی این چاشنی که دادی تمام کن
و این برق که تابانیدی مدام کن رباعی یارب ز تو آنچه من گدا میخواهم ÷ افزون ز هزار
پادشاه میخواهم ÷ هر کس ز در تو حاجتی میخواهد ÷ من آمده ام از تو ترا میخواهم ÷ الهی اگر بد
فرمانست قلم رفته را چه درمانست الهی اگر عبدالله را خواهی سوخت دوزخ دیگر باید افروخت
و اگر بخواهی نواخت بهشت دیگر باید آراستن وارد الهی بیزارم از طاعتی که مرا بعجب آورد و بنده
آن معصیتم که مرا بعذر آورد الهی صحبت دوستان با جانست و صحبت عزیزان با تاب جان است
الهی هر کرا خواهی بر افتد کوی که بدرویشان در افتد الهی گل بهشت در چشم عارفان خار است
و جوینده ترا با بهشت چه کار است الهی شب فراق اگر چه تاریکست دل خوش دار که صبح
وصال نزدیکست رباعی عاشق که دل از وجود خود برگیرد ÷ اندر رو دو دو زلف دلبر گیرد ÷ باشد
که عجب نباید از دلدار او ÷ که او را بکمال لطف در بر گیرد ÷ الهی پای ده که باران کوی تو
پوئیم و زبانی ده که با آن شکر آلای تو گوئیم العزیز دنیا جای عبور است نه شهرستان شادی

وسرور رباطیست بدا قامت وباطلیست بی استقامت زخم آن بینش همه هست طلاق داده
ابراهیم ادهم است خانه محنت وبیدادلیست مردود وراندهٔ جنید بغدادیست جرعهٔ جانسوز تلخی است
پشت پا زده شقیق بلخی است کرشمه غفلت وبدنامی است ملعون نظر بایزید بسطامیست خودپرستان
دون همت را دیر است مردود شیخ ابو سعید ابوالخیر است بگذاشتهٔ اتقیا است وبرداشتهٔ اشقیا است
طالب آن ذلیل وزبان عذر او کلیل ورا اهل عبرت را این نکته رو ببین قل متاع الدنیا قلیل ای عزیز نظری کن
بقبرستان وغافل مباش چون مستان تا به بینی چند چهرهٔ مهلقا برو مر از خفته در آن نازنینان
صد مهر زر که همه سعی کردند وکوشیدند ودر تابه حرص واهل کوشیدند وماندهای نعیم خوردند وجامها
پر از زر وسیم کردند وکمرهای مرصع بر میان بستند وکلاه جواهر بر سر شکستند وسوداها وسعدها کردند وحیلها
نموده ونقدها ربودند وعاقبت مردند وانبار خانها انباشتند وغم دنیا بر دل گذاشتند وتخم محبت
دنیا در سینه کاشتند واخر بحسرت رفتند وهمه را گذاشتند ناگاه هجمهٔ بادبر مرگ کشیدند وشربت مرگ
از دست ساقی اجل چشانیدند ای عزیز از مردن بیندیش وحرص واهل بردار از پیش واگر نه فردای
بر تو روز ونرخ ماوی تو بود انکه دوستان در خاک دعای تورا جویا باشند وبزبان حال گویا باشند
ای جوانان غافل بیحاصل وای پیران جاهل کاهل مگر دیوانه اید که در غمی نمی‌پیچید وسر از هوا وهوس
در نمیتابید که ما چسان در زیر زمین در خاک وخون خفته ایم وچهره زرد در نقاب تراب
نهفته ایم وهر یک مانند ماه دو هفته ایم ودر یکهفته از یاد شما رفته ایم وما نیز پیش از شما بر بساط
زندگانی وکامرانی بوده ایم وسر بچرخ فلک سوده ایم ونشاط جهان فانی نموده ایم هیچ عقده که
دیگرا راید نگشودیم بستان عجوزه دنیا گمیدیم عاقبت شربت مرگ چشیدیم از زندگانی وفا ندیدیم تا بمنزل
قبور رسیدیم ما چیز زنده خود را دیدیم هر انچه کشته بودیم درو دیدیم خرمن عمر بباد فنا داده وبا کف
حسرت

حسرت وعنا افتاده نه از اهل وعیال دیدیم مرحمتی ونه از مال ومنال یافتیم منفعتی قانعیم با اینهمه ندامت
اگر در پیش نبودی قیامت اکنون ما را نه بالشی نه فراشی نه سامانی نه تماشی نه جای نه نوای نه امکان
صوت ونه صدای همه هستیم مشت گدای هر یک مبتلا صد بلای حظ ما از دنیا حرمان است
وکورنست ما نصیب کرمان است وقتی که ما را امکان بود وگوهر مراد در کان بود نکردیم هنری وبخستیم
جبری در پریشانی افتادیم ودل بدنیای فانی دادیم اگر ندارید جنون در ما نگرید کنون که
روح ما میزارد واشک حسرت میبارد وتوبه خود میدارد اکنون چه چاره که چاره ندارد
حال ما پریشانیست وگردهای ما پشیمانی رو آرید براه وبحال ما کنید نگاه که نه از نام ما
خبری ونه از اجسام ما اثری است ابدان ما ریزیده واستخوان ما پوسیده خانمان ما خراب
منزل ومقام ما سراب در بستر ما دیگران نایب ویتیمان ما از خانه غایب لبان ما
بگرد آمیخته ودندان ما فرو ریخته رخ ما را خاک خورده واستخوان ما را باد برده زبان
ما فرو بسته ودهان ما در هم شکسته مرغ روح ما از سر پریدا وسبزه حسرت از خاک ما
دمیدا ما در خاک تیره وشما در خواب خیره ان فی ذلک لعبرة ای عزیزان زنهار خرد
مندی انست که دل از دنیا برداری وخواب غفلت را بگذاری وپیش از رحلت دنیا
حاصل کنی زاد عقبی که دنیا را ثباتی وبقای نیست وانرا با هیچکس وفای نه ای عزیز قیامت
را فراموش مکن واز معصیت دور باش ودر طاعت کوشش **نظم** اگر در ظلمتی اینک
سراجست ، حساب امروز کن فردا چه حاجت ، هم اکنون حکم کل من علیها ، بماند
از تو اینک تخت وتاجت ، بکنج تخته تابوت افتی ، بخواری گر بود تخت زعاجت ،
کنون از حق فراغت میکنی ای ، بگور ای بد الست احتیاجت ، تورا پرهیز باید چند گاهی ،

که واپس گشت از عصیان مراجعت، کسی در حرف و افکن زتوبه، که چون فرزند شود بینی رواحت
ز بیخ فسق و زرق ای پیر انصار، مگر فضل خدا باشد علاجت، ای اهل جاه بیا باز نگاه و بسجد
پیکاه شب و روز بگناه در کناه احوال دین شما تباه نه شرم در جوانی و نه در پیری پشیمانی از گو مکی
تا پیری همه ناپاکی و دلیری عمری بکاستی و عذر نخواستی هرکت در کمین و مقامت زیر زمین
و بازگشت تو برب العالمین در جوانی لایعقل و در پیری بیحاصل غم دنیا بر دل و از آخرت غافل
نظم دلا در کار خود میکن نظرها، که در راه تو می بینم خطرها، کشا از خواب غفلت چشم آمن
بگوش هوش تو گویم خبرها، نگر در خلق گورستان فکنده، ز ریگ تیر فنا حمله سرها، بسا شاهان مه
رو بیند در خاک، گزایشان در جهان کی مانده اثرها، چه در پیش است مرگ ای بیر فضا
تماشای جهان کمن در سفرها، بدانکه دنیا سرای ترک است، و آدمی برای مرگ است راهیت
باریک و جاهیت تاریک وای بر کسی که چراغ ایمانرا کشت و بار مظالم بر پشت نظم مکن
کاه فقیری لشتی برون تازد، فغان و ناله عرش و ملایک انداز د، زتیر آه یتیمان الکرمینی زلوز
سینه نالان که ناوک انداز د، بوقت نیم شبی گر بگوید اللهی، هزاران چو تو از خانمان براندازد، هزار
جوشن فولاد اگر بپوشی تو، ز آه گرم فقیری چه موم بگدازد، ستمگر بر سر مظلوم ساکن انظالم، که دست
فتنه ایام بر سرت تازد، درون سینه مجروح بینوا خراش، بدانکه روز جزا نیز با تو برداز د، اگر بجل
نکند سایل ستمدیده، جزا دهنده تو را در جهنم انداز د، ز جورهای زمانه مثال عبد الله، که کمر
خمی بزند کرد کار بنواز د، اندرویش جهدی کن که مردی شوی و صاحب تجربه و دردی شوی
بهمت درویشان و برکت مزارات آن شان رخ ره تو زند و دل تو از حب دنیا سرد شود

که دنیا

که دنیا بازیگاه کودکانست و عادت و شیوه او آنست که پیوسته خود را بیاراید تا مردمانرا
بیازماید رباعی خواهی که در این زمانه مردی گردی، و اندر ره دین صاحب دردی گردی،
روزان و شبان بکرد مردان میگرد، مردی گردی چه گرد مردی گردی، ای عزیز بدانکه حق
سبحانه و تعالی در ظاهر کعبه بنا کرده از سنگ و گلست در باطن کعبه ساخته از جان و دل است آن کعبه
ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه بنا کرده رب جلیل است آن مقصود مؤمنان است و این
منظور حضرت سبحان آن کعبه مجاز است و این کعبه راز رباعی در راه خدا دو کعبه آمد منزل،
یک کعبه صورت است و یک کعبه دل، تا بتوانی زیارت دلها کن، کافزون ز هزار کعبه
آمد یک دل، ای عزیز دنیا نه جای آسایش است بلکه جای آزمایش است یکی را گوی تهمت سود دیگری
مایل بگذشت و یکی را همت بدولت ای من فدای آنکه همتش همه او است طالب دنیا
رنجور و طالب عقبی مزدور است طالب مولای مسرور رباعی دنیا طلبا تو در جهان
رنجوری، عقبی طلبا تو از حقیقت دوری، مولا طلبا چه داغ مولا داری، در
هر دو جهان مظفر و منصوری، بدانکه چون از خودی خود بریدی بدولت رسیدی
ای عزیز اگر طالبی راه پاک کن و پشت بر آب و خاک کن بیهوش باش و خروش
شکسته باش و خاموش که سبوی شکسته بدست برند و درست را بدوش اگر داری
طرب کن و اگر نداری طلب کن رباعی شرط است که چون مرد ره و درد شوی،
خاک تر و ناچیز تر از گرد شوی، هرگز مراد دل کند مرد شوی، کم کن الف مراد تا مرد شوی،
گل باش و خار مباش یار باش اغیار مباش یار نیک به از کار نیک مار بد به از یار بد

صحبت با اهل آب بجان است وصحبت نا اهل تاب بجان است رباعی صد سال اگر در آتشم
محل بود ان آتش سوزنده مرا سهل بود با مردم نا اهل مبادا صحبت کز مرگ بتر صحبت
نا اهل بود ابعزیز در این راه اگر عارفی هرکه دلت بجوان بهشت ببالا باید طهارت معرفت
او شکسته شود واگر درویشی از الله عز اسمه طلبد در اجابت بر او بسته شود رباعی خواهی که سخن
زجان آگه شنوی اسرار در معنی ز شهنشه شنوی گم کردی اگر ز خویش از هستی خویش
بیخود همه انی انا الله شنوی ای درویش بهشت بهانه است مقصود خداوند خانه است
کار نه روزه کند نه نماز عجز کند ونیاز وزراعت دلها کوشی وعیبها بپوشی ودین بدنیا
مفروش بدانکه هرکه ده خصلت شعار خود سازد در دنیا و آخرت کار خود سازد با حق
بصدق با نفس بقهر با خلق بانصاف با بزرگان بخدمت با خوردان بشفقت با دشمنان
بحلم با جاهلان بخاموشی با عالمان بتواضع با دوستان بنصیحت با درویشان بسخاوت
از حضرت خواجه کائنات پرسیدند که چه میفرمائی در باب دنیا فرمود چه گویم در حق چیزیکه بمشقت
و تلخی بدست آرند وبه بیم وصد وسواسی نگاه دارند وبحسرت بگذارند ای عزیز عمر مغتنم شمار
ونجات نفس در عبادت بجوی همه وقت مرگ را یاد کن نادان را زنده مدان نفس خود را
مرده ساز ومراد نفس مده بزاهد جاهل اعتقاد مکن حق شناسی را مایه بزرگی دان در همه کارها
یاری از حق طلب از دشمن دولت حذر نما از نادان مغرور اجتناب کن نا شنیده ونادیده
مگوی بعیب خود بینا باش وعیب کسان مجوی رباعی اندر ره حق تصرف آغاز مکن
چشم بد خود بعیب کس باز مکن سر دل هر بنده خدا میداند خود را تو در این میانه انباز مکن

ابعزیز

ابعزیز از قول راست برمگرد در جواب سخن تعجیل منمای نا پرسیده مگوی تا نخوانند مرو
آنچه نخرند مفروش در گذر تا در گذرانند آنچه ننهاده باز مگیر نا کرده را کرده مشمار دل خود را
بازیچه دیو مساز در نهان بهتر از آشکار باش نان همه کس مخور ونان خود را از همه کس
دریغ مدار از فرمان نفس حذر کن دشمن را حقیر مشمار با ناشناخته همسفر مشو اندک خود را
به از بسیاری دیگران دان غم بیهوده مخور دوستی خدا را در کم آزاری شناس خود را
از حال خود غافل مساز سعادت دنیا و آخرت را در خاصه دنیا شناس بطاعت خود مغرور
مباش عمل خود را بر زبان میاور نظم منمای ومشنوان عمل خویش را بخلق نیکو
زیرا عمل نهفته زهر چشم وگوش به از طاعتی که بهر فریب خلایق است
آواز چنگ زمزمه نای ونوش به ابعزیز نشنیده که بر طمع نقیب چه گفته است
سبزی فروشی شهر زنگی فروشم ابعزیز از نادان دامن فراهم کش با جهال
منشین لمحه وقت پیشه کن وبه خفتگان بحلم مدارا نصیحت شنو آنچه بخود روا نداری بکسی
دیگر روا مدار اگر شادی خواهی رنج کش واگر مراد طلبی صبور باش تواضع پیشه
کن از خود لاف مزن ونیکوی خود مگو رباعی عیب است بزرگ بر کشیدن خود را
واز جمله خلق برگزیدن خود را از مردمک دیده بباید آموخت دیدن همه کس را
وندیدن خود را ابمومن صادق نکوی کن تا در یابی دل کس را بسخن سخت رنجه
مکن بنده حرص مباش فریفته دولت متمول را عاریت وان تندرستی را

غنیمت شمر بدانکه هزار دوست کمست و یکدشمن بسیار از مردم نوکری وام مکن
حرمت خاندان قدیم نگاه دار بتوانگری فخر مکن از تعصب دور باش زبانرا از فحش
نگاه دار مردمانرا در غیبت همان گوی که در روی توانی گفت ناسپاسی را بخود راه
مده نیاز مندانرا سرزنش مکن و درویشانرا نا امید مساز حاجت برادران مومن را
کار بزرگ دان نکوی خود را بمنت بزبان میار مردم را در بدی مدد مکن وفا
از جوان مردان طلب نما ترک لذت و شهوت و هوا و هوس نفسانی کن بدانکه
مردم را رنج از سه چیز است از وقت بینی و از قسمت بیش خواهند و آن دیگریرا
از آن خویش میدانند ای عزیز چون روزی تو از روزی دیگران جداست اینهمه
سعی بیهوده چرا است مهار آرزو بر زبان نه و مهر دنیا از دل بردار روای برک نیکه روز
مست و مسرور ند و شب در فسق و فجور رند و صبح در خواب غرور رند و از فردای خود دور ند
و فرد از اصحاب قبور رباعی عمرم بغم دینی دون میگذرد هر لحظه ز دیده اشک خون
میگذرد شب خفته و روز مست و حالت خراب اوقات عزیز بین که چون میگذرد
ای بیخبر در کودکی پستی در جوانی مستی در پیری سستی پس خدارا کی پرستی رباعی قولی بسر زبان
خود بستی صد خانه بیرازت بیکی شکستی گفتی بیکی قول شهادت رستم فردات
کند خمار کاشب مستی ایدرویش اگر بیابی در بازارست و اگر نیابی حق بینیاز است
اگر دنیا را دوست داری بده تا بماند و اگر دشمن داری بخور تا نماند ای عزیز بر سه
چیز

چیز اعتماد مکن بر دل و بر وقت و بر عمر دل زنگ پذیرست وقت در تغیر است عمر
در تقصیر دی رفت و باز نیاید و فردا را اعتماد نشاید حال را غنیمت دان
که دیگر نیاید و بسی بر نیاید که از ما کسی را یاد نیاید بدانکه سه چیز نشانه بدبختی
است شکر در نعمت بیرضای در قسمت کاهلی در خدمت بی خلوص در عبودیت
عنایت عزیز است و نشان آن دو چیز است عصمت اول و توبه آخر ای
بینای بیدار و ای توانای بسیار سه چیز در سه وقت از ما بر دار محرومی
در وقت بار و رسوای در روز شمار و محجوبی در وقت دیدار ای عزیز
حق سبحانه و تعالی بعضی را بدولت قبول بر داشت و بعضی را بخذلان گذاشت حبشی زاده
سیاه در بهشت و قرشی چون ماه در کنشت طوغان شاه بخدمت شیخ
در آمد و بقدم او در افتاد و گفت ای مقدم شوارع طریقت و ای
یگانه جهان حقیقت خدا تعالی بر من رحمت کند یا نه شیخ فرمود ای
قطرهٔ از منی در ترازوی قدرت چند مهی کمان بدبری از کمان تو
بر نخوری طوغان شاه گفت که مرا امروز نصیحتی کن و پندی ده شیخ
گفت ایدولت هرکه مولا طلبد تورا نصیحت نکند و هر که ناصح امین بود
تورا فضیحت نکند چه توان کرد در اینکار و چه توان گفت از این
اشیر اربکیر ار خم لن ترانی کشته و دیگری در خانه ام هانی خفته و کلاه
سبحان الذی اسری کرد بر سر او گرفته لطف او گوید بیا قهر او

گوید برو و باران از سنگ دریغ نیست و صحبت از ناپذیر دریغ است یکی
میدود و بمیرسد و دیگری خفته و میرسد از این علم ناآموخته کاهی در غرقم
و گاهی سوخته یکی معتاد سال علم آموخت و چراغی بیفروخت و یکی در عمر حرفی
نشنود و در آنحرف بسوخت کسی که حرف حق توفیق نداد همو در راه بیداد
آمدن اولیا و راه نمودن انبیا اتهی بود در کوره بیتاب و دانه بود
در شوره بی آب از چشم و رضا نچه ای زاید وَمَن يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ
مِنْ هَادٍ **نظم** هر یکی را رنگ و وجهی داده سلطان ازل هر سری را سر
نوشتی کرده دیوان ازل احتیاط ما چه سنجد پیش تقدیر اگر چون ترا چون
گوی چوگان کرده سلطان ازل هر چه کاری در بهاران تیر ماه آن بدروی
ما چه تخم انداختیم اول دست دهقان ازل آنچه باری خواست آن شد پس
بسلطان میزنیم مشت جد و جهد را بر روی سندان ازل تا ابد سری نیاید
دایما جایع بود هر دل و جانی که جایع ماند در خوان ازل غیر تسلیم و رضا انصاف
یا تدبیر حیست عقل را عاجز که گوید مرد میدان ازل ای عزیز کار کن تا کاهل
نشوی و رزق از خدا دان تا کافر نشوی **نظم** هر که او تخم کاهلی کارد
کاهلی کافریش پیش آرد اگر از دل برون کنی اندیشه و کاهلی سازی پیشه
جای خود کنی دوزخ و برآور از آن دخ و دلرا کنی بر دو در گوی حکم سلطان ازل
چنین بود اگر گناه از خداست بنده را عذاب چراست انبیا با اینهمه دراکی

واولیا

و اولیا با این همه چالاکی ظاهر شرع را ربودند در باطن خوض مینمودند تو در این
همنفس از کی این هوا و هوس زنهار مگو نیکوی نقش بند کارخانه است بر سر کار چه
نیست حق سبحانه و تعالی فرماید **رباعی** هر کرا در وجود آوردیم از برای سجود آوردیم
آفریدیم تا کار سازم خوانند و میرانندم یا بی نیازم دانند طاعت ثقلین
در میزان کرم من از کاسکی امروز بکوشید تا فردا نکوشید کاشکی آنکار
بدل آگاه است نه بدستار و کلاه است بر کار باش که کاروان بر سر راه است
اگر ابلیس ماند مارا چه گناه است از عارفان در میان نشان نیست و زبانی
که از معرفت نشان در آن نیست ابراهیم را چه زیان دارد که آزر
پدر اوست و آزر را چه سود که ابراهیم پسر اوست اینکار بفعل قدیم است
باین غافل مشو که خدا کریم است بر گناه دلیری مکن که حق صبور است
و خود را غرور مده که خدا غفور است شبی برخیز و قیامی نمای که تا در
قیامت دست گیرد دوش اگر از تو بغفلت گذشته است امشب
یکی را دوش زاد برگیر که سفر دور نه نزدیک است از ندامت چراغی
برافروز که عقبه بس تاریک است ایمن مشو که هلاک شوی ایمن آنگه
شوی که با ایمان بخاک شوی نعمت مخور و بشکر لذت اینجهان نیست

ومحنت کشیدن بی صبر هلاک جاودانیست بیدار شو که هنگام طاعت بیگاه میشود اول
هشیار شو که آخر تباه میشود وحق تعالی دنیا را آفرید وخلق ار آراست گفت این چه بلا است
وآخرت را آفرید گفت این زن عطا است وخود را بقبول بی ارارست گفت هردو آن
مالست اگر پای داری در بند او آر واگر سر داری در کمند او آر **نظم** غافل شو که مرکب
مردان مرد را ؛ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ؛ نومید هم مباش که رندان باده
نوش ؛ از یک نگاه گرم بمنزل رسیده اند ؛ خ نزده جز باید تا بندگی ودوستی را
شاید جود بیجا بت محبت بد آفت موافقت بمخالفت لشت بد ملامت گفتش
با سلامت یار بی عداوت عشق بی تهمت دیدار با امانت شناخت بجهالت فاحشی
با عبادت حکم را لت بی اشارت نفس بخیانت لقمه با جلوات ز بار جرم واز تو عرا مبت
شب نماز وروز زیارت همت صاف ودل بر هدایت تا کار آخرت کرد دنکایت دیگر
هرکه بدانست که آفریدگار در آفرینش غلط نکرده است از عیب برست وعنایت او را
بر خود شناخت از تکلیف برست وهرکه نور اخلاص یافت از ریا برست وهرکه الوهیت
خدا شناخت از بهانه وغفلت برست العزیز در این راه مرد باش وبا دل پر درد باش کار
خام مکن ودر کوی هوا وهوس مقام مکن دل بخلق مبند که خسته شوی بترس از کسی که
از خدا نترسد اگر بر آب خسی باشی وبر هوا مگسی دل بدست آر تا کسی باشی ای
کابت سر تو بنازم درد سر مده وای لعل رخ تاب تو بنازم از حق جز مده بدانکه
نماز

نماز زیاد کردن کار پیره زنان است وروزه افزون داشتن صرفه نان است وحج نمودن
تماشای جهان است نان دادن کار مردان است **نظم** آن شنیدی که حیدر کرار ؛ کافرا
کشت قلعها بکند ؛ ماند ادانی وقرص نان جوین ؛ هفده آیت خدا ش فرستاد ؛ اگر خالق
شناختی بمخلوق چرا پرداختی عیبی که در تو است دیگران را ملامت مکن وداد طاعت بنداد
دعوی کرامت مکن هر نعمتی که در آن شکر نیست نقصان دو جهانست هر شه که در آن صبر
نیست زیان جاودانیست هر ایمانیکه در آن اخلاص نیست کفر نهانیست وهر طاعتیکه
در آن علم نیست ضایع کردن روزگار است بندگی رعایای ملک را حرامست تو چون
او را بنده باشی عالم تو را غلام است اگر از قفس دنیا رستی بلطف الله پیوستی لقمه خورد
هر حاله صحبتی مکن بیوفائی فرزند خواهی خدای نه مرد سودائی اگر بی انصافی نداند که
انصاف چیست انصاف داند بد انصاف کیست **رباعی** ای جان تو در پی هوس
گشته گرد ؛ بنشین پی کار خویش وبسیار مدو ؛ زیرا که نمیتوند در رسته عشق ؛ صد یار
مقدس مطهر بد وجو ؛ در این ره گریه یعقوب باید یا مانه مجنون ودل پر درد باید یاد بده
پرخون نام تو نام توانگران است در کیسه دانگی نداری بر زر لسانی میکنی زهره بانگی نه
آه آه از تفاوت راه دو آدمی از یک جایگاه یکی نعل ستور رو دیگری آئینه وکور تو
بیداری همه جا بشند نه کالبد بیجا شندمی بیدار ند که دارند باشند تا پرده بر دارند
نظم ای طالب دعوی عشق خدا کنی ؛ از غیر حق او نظر محبت چرا کنی ؛ از
جستجوی خلق تو بیگانه شو اگر ؛ خواهی که دل بحضرت او آشنا کنی ؛ حقا که شور

ووله در آسمان فتاد؛ اندم که تو زنیم جدائی نداکنی؛ ملک دو عالم از تو شود گر ز روی عجز
خود را فدای خاطر یک بینوا کنی؛ انصار با چو زر شود روشن از شبی؛ خود را بعجز بر در سبحان گدا کنی؛
آنها که خدا را بشناختند بعرش و کرسی نپرداختند ای عزیز ابزا دان و از دیگران روی بگردان
روی طمع بر هر که نهادی اسیر او گشتی و منت بر هر که نهادی امیر او گشتی یکمن نان از منان
به که از این دو نان دو نان دادن عزت است و استدن عار و دوا دادن حکمت است و طلب
شفا بیمار هر که بر خود بند در بر خود بخند و حقیقت الحق را که مستحق نه بیند نه پسند طلب علم عزت است
و طلب مال دنیا ذلت علم بر سر تاج است و مال در گردن وبال و غل اگر خواهی از آن بخواه
که دارد و میخواهد که بخواهی و از آن مخواه که ندارد و میترسد که بخواهی ای عزیز در لطف و کرم
باز است و تو را این همه غفلت و ناز است **فرد** تو راه نرفته از آن ننمودند؛ ورنه که در نی
زد که درش نگشودند؛ ای عزیز ریسکه در آن سجودی نیست سجده به از آن دوستی که در آن جودی
نیست کفچه به از آن **نظم** در هیچکس بچشم حقارت نظر مکن؛ تا در تو هم بدیده تحقیر ننگرند؛
زیرا که هر که هست ز درویش و پادشاه؛ چون سنگ سنگ بریزیکی اصل و گوهر اند؛ تفصیل میان
این هر دو جنس چیست؛ در خورد و خواب چون همه با هم برابرند؛ ای درویش خلق را
درد سر دان و دوای آن تنهائی نه ما را با خلق صحبت و نه خلق از ما جدای بسا کسی که
از ما هزار هزار فرسنگ دور است یعنی در حضور و بسیار کسی که زانو بزانوی ما دارد هزار
هزار فرسنگ دور است خود را یعنی نزدیک آر و راه قرب صوری بسیار که نزدیکی
ظاهر

ظاهر گرانی دل دوستانست و قرب باطنی در درد درمان ای درویش اگر مردی عیب پوشی
و اگر درویشی عیب بپوش **مثنوی** عیب کسان منگر و احسان خویش؛ دیده فرو بر بگریبان
خویش؛ آینه روزی که بگیری بدست؛ خود شکن آن روز مشو خود پرست؛ خویشتن آرای
مشو چون بهار تا نکند در تو طمع روزگار؛ ای عزیز در ظلم مکوش ای و از آه مظلومان حذر نمای
که در ظلم کوشیدن از خدا بیخبریست و مظلومان را برنجانیدن راه گره بکوه دوانیدن مایه در بدر است
دل سستم خرابا دنیا و دینست و ظالم را غضب خدا در کمین **رباعی** گر بر سر شهوت و هوا خواهی
رفت؛ از من خبرت که بینوا خواهی رفت؛ بنگر چه کسی و از کجا آمده؛ میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت؛
ای عزیز از نسیان یاد کن و فانه طاعت خود آباد کن شکر که همراهان کی شدند و چرا از
تو جدا شدند و ی بکجا رفت و امروز بکجا کار دین شدند شمار دیرینه ماند مصاحب
دیرین شد صحبت دیرینه ماند نماز را قضا است صحبت را قضا نیست سیلان میتوان
نیست و چنین نقدی روا نیست **فرد** نماز را بحقیقت قضا توان کردن؛ قضای
صحبت یاران نمیتوان کردن؛ ای درویش حق سبحانه و تعالی خواست که قدرت خود نماید
عالم را آفرید و خواست که خود را نماید آدم را آفرید خوش آن علمی که زناهی تا باه آید
اما علم و دانش و معرفت الله است لاجرم بر همه واجب است که بحکم عبادت باشند
و عابد خدا باشند لباس تقوی پوشند و بعبادت کوشند از دولت عذر خواستن
بیمروتیست و عذر قبول ناکردن از بی قوتیست از آسمان کلاه میبارد اما بر سر آنکه
سر فرود آرد شریعت مر حقیقت را آستانست و بی شریعت بحقیقت پیوستن دروغ

وبدانکه حقیقت دریاست و شریعت کشتی اگر بی کشتی در دریا نشستی فرو مردی و در شکستی
اگر بالای وی در سرآئی و اگر از در در آئی در برآئی زندگی ماهی در آبست و زندگی طفل
از شیر شریعت را استاد باید و طریقت را پیر اگر بخدا نیاز داری پیران را نیاز داری پیر کجا نشینند
بمعنوی دل از آن مطلب شریعت حاصل و از این مقصد طریقت واصل دل از
جان پرسید که اول کار چیست و آخر کار چه و ثمره کار چیست جان جواب داد که اول
این کار فناست و آخر این کار بقاست و ثمره این کار بقاست دل پرسید که فنا چیست
و وفا و بقا چه جان جواب داد که فنا از خود رستن و وفا عهد دوست را میان بستن
و بقا بحقیقت پیوستن بخود راه مدار که هر آفت که بمردم رسید از چشم خود رسید چشم
بد را دور است و چشم خود را دوا نیست آدم را علیه السلام ز چشم بد رسید بتوبه شفا
یافت و ابلیس را چشم خود رسید ملعون ابد گشت گفت خلقتنی من نار و خلقته
من طین لاجرم گرفتار لعنت شد کار دشوار است هر آنچه پیش آید حق از آن پیش
آید اگر روزی صد بار خاک شوی به از خود پرستی که هلاک شوی چون از خود بریدی
بدوست رسیدی رباعی عشق آمد و شد چو جانم اندر رگ و پوست ؛ تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست ؛
اجزای وجودم همگی دوست گرفت ؛ نامیست ز من بر من و باقی همه اوست ؛
ای درویش خوشی عالمی است عالم نیستی که هر کجا که هستی کسی نگوید که کیستی از خود تا مولا
دو گام است اما لذت دنیا خواهی که سرای ما دو کام است عاقبت خود را اندر آن ساز
که کار در سر انجام است هنگی در زنگ و پوست بنگر در لطف و دولت با عاریت نازیدن

کار

کار زنان است و از دیده جان دیدن کار مردان است هر که بشناخت حق را بخود نشناخت
آنکه خود را بجان زنده است از زندگانی محروم است و آنکه بجان دادن او زنده است حی
قیوم است چون مردی و رخت هستی از بیخ برکن و در ولای نیستی افکن که هر که با عشق
در آمیخت او را بدار آویخت از شغلش افکندند و عاقبت از وی بگریخت اگر بسته
عشق خلاص مگوی و اگر کشته اوئی قصاص مجوی تا بجان میلرزی حقا که بدو بو
نمی ارزی سخن صلاح بشنو نه قبول کنی و نه انکار مرا فی تو را با قبول و رد چه کار است
عبدالله جزاه الله بدانکه اینست که گفتیم پیش از این هیچ الله را نه بود ش حاجت نه
بکرسی قصه تمام است چه میپرسی الحقیقت که عبدالله را معلوم است عرش و کرسی در من
معدوم است میل در بالا و من در آموختم بهر در من داند که من چونم اگر من خود را
نشناختمی و اگر صحبت خدا را در یافتمی از هر دو جهان بر تافتمی راه معنی را نمودم
و در حقیقت کوشیدم هر چه کردم باز گو نتوانستم نمود از بینایان نتوانستم
بود بینایان درویشان اند و نابینایان کسانی اند که اگر فوت شود از آن ایشان که تنها
بایشان نرسد رنجها نه آنچنان مردانند که با نیها روی خود از دوست بگردانند
هر یکی را الجودی و شهودی و نمازی و نیازی نه در شهر شادمانی زیستن توفیق و نه زر رفت
کام ایشان تا لقی اگر تخت دهد صبر جویند و اگر نعمت نهد شکر گویند همه هشیاران
مستند و غنی دلان تنگ دستند و آنکه گویان خدا پرستند و پاکانند که از هستی

ونیستی برسنند واکه زقفس هوا و هوس بر جستند و در حرم لی مع الله نشستند و قرابه
حب جاه شکستند شبها بر فلک طاعت ماهند و روز بر سریر قناعت شاه نه شیخ گویند خود را
نه مولا یبتغون فضلاً من الله همه شمعند که او را پشت بنیند کارشان همه نیکو
که هیچ زشت منت بینیشان ذکر دایم و اکثر اوقات صایم و آسمان ببرکت دعای ایشان قایم
و از اهلیت دل ایشان قایم و دلهای ایشان از غم الوهیت خون و الف قامتشان از بیم قیامت
چون نون این طایفه الهیانند و در بحر عشق ماهیانند با وجود آنکه هر یک قطب اند از یکدیگر
دعای خیر میخواهند **نظم** مرحبا قومی که داد بندگی را داده اند ترک دنیا گفته اند و از همه آزاده اند
روزها بر روزه اند و گوشها بنشسته اند شبها در قیام و بندگی استاده اند نفس خود را قهر کرده
روح کرده پرفتوح زاد تقوی برگرفته بهر مرگ آماده اند طرفة العینی نبوده غافل
از حضرت ولی سیلها با این همه از دیدها بگشاده اند یکزمان از نوحه همچو نوح فارغ
نیستند همچو یکی گوئیا از بهر زاری زاده اند زاب تاب تب الی الله غسل کرده انکهانی
روی خود بر خاک پای السجده و انهاده اند ربنا گویند از آن لبیک عبدی بشنوند
جمله سرمست الست از جرعهٔ این باده اند راحتی دیدند و ذوقی یافتند از انس و
جانی روز و شب بر کنج خلوت بر نشسته اند تا بدنیا آمده اند از کلبهٔ کتم عدم سوی
حضرت جز نیاز و ناله نفرستاده اند پیر انصاری تو میدانی که ایشان کیستند
خرقه بی کبر و فرو زمره دل ساده اند تمت بالخیر والسعادة مناجات و نصایح قدوة المحققین
خواجه عبدالله انصاری بید حقیر [illegible]

رباعیات بسم الله الرحمن الرحیم شیخ ابو سعید ابو الخیر خراسانی

بدان ایدک الله تعالی که این رباعیات سلطان السالکین و قدوة العارفین قطب الاقطاب شیخ
الشیوخ شیخ ابو سعید ابو الخیر خراسانی قدس روحه کوگرد احمر است و بسیار عزیز در وصول سعادات
و حصول مدعیات و جلب روزی و تسخیر قلوب و انجاح حاجات و رفع آفات و دفع و تاثیر امور
و مداومت در لیالی و بحور تاثیر تمام و خواص مالا کلام سعادت فرجام دارد زیرا که حضرت
حق اندیشان صافی ضمیر در این رباعیات استدراج اسم اعظم کرده اند و هر بیت از این
رباعی را چون اراده قرائت میکنند اگر جهة شفای بیمار باشد باید مظهر اسم شافی باشد
و اگر جهة درد چشم باشد مظهر اسم یا نور یا قیوم باشد و همچنین بجهة هر مطلبی که باشد باید مظهر اسماء
الهی که مناسب آن مطلب باشد تا موثر و مفید گردد و دیگر رعایت محل اشارات که نشان داده
شده ملاحظه کنند و در ملاقات دو حرف متصل بیکدیگر مثلا دو حرف میم و حا و دال و عین
و صاد و دو حرف جلاله که کلمه طیبه الله است پس چون بدین دستور عمل کنند البته مطالب
باجابت میرسد و متوسل هر مطلبی که شود بحصول آن کامیاب و سرافراز آید و دیگر
قاعده خواندن این رباعیات بدو قسم است یکی منفرده و دیگری کلیه اما منفرده
الخ بعدد حرف اول مصرع که اول رباعی یا بعضی که تخصیص عدد آن شده باشد
اما کلیه هفت مرتبه یا هفده مرتبه یا هفتاد مرتبه یا هفتصد مرتبه خوانده شود و ایام
خواندن یک هفته یا هفده یوم یا بیست و هفت یوم یا سی و هفت یوم و تمام آن یک
اربعین باشد و این رباعی را بجهة دفع آفت و قطاع الطریق بسیار بگوید

یا حفیظ یا حفیظ ، زآنکس که بکوه ظلم خرگاه زند ، خود را بدم آه سحرگاه زند ، وی راه
زن از روز مکافات بترس ، راهی که زدی تو را همان راه زند ، جهة صبر بر مصایب
والتقاهت مزاج بر ناسازگاری روزگار و تکلیف امور شاقه برای جمیع مهمات در
نیم شب دو رکعت نماز گزارد و دولت بدعا بردارد و این رباعی را با حضور قلب
صد بار بخواند آنچه منظور است حاصل است آید ، در هر سحری با تو همی گویم راز ، در حضرت
تو همی کنم عرض نیاز ، بی منت بندگانت ای بنده نواز ، کار من بیچاره درمانده
بساز ، جهة غنی شدن هر روز سه مرتبه با اعتقاد صحیح بخوانند مجرب است ، طالع
سر عافیت فروشی دارد ، همت هوس پلاس پوشی دارد ، اینجا که بیک سؤال دو کونت
بدهند ، استغنایم سرخموشی دارد ، یا عزیز یا مبین ، جهة رسیدن به
مردان خدا و هدایت یافتن هر روز پنج مرتبه بخوانند باسم یا هادی ، مردان خدا ز
خاکدان دیگراند ، مرغان هوا ز آشیان دیگراند ، منگر تو ازین دیده بدیشان
کایشان ، فارغ ز دو کون و در جهان دگراند ، یا مؤسل یا معین جهة
گشایش کارها هر روز یازده مرتبه بخوانند باسم یا فتاح یا مفتح الابواب
، ای خالق ذوالجلال ای بار خدای ، تا چند روم دربدر و جای بجای ، یا خانه
امید گر در بند ، یا قفل مهمات مرا در بگشای ، جهة بر آمدن حاجات
هر روز

هر روز بعد از فرایض باسم یا مجیب اذا دعاه پنج مرتبه بخوانند ، یا من بک حاجتی و
قلبی بیل بک ، اعرضت عن الخلق واقبلت الیک ، ما لی عمل صالح
استظهر به ، قد جئتک راجیا توکلت علیک ، جهة مهمات خود بحق
واگذاشتن هفت مرتبه بخوانند و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد ، الله بفریاد من بیکس رس ، لطف و کرمت یار من بیکس بس ، هر کس
بکسی و حضرتی می نازد ، جز حضرت تو ندارد این بیکس کس ، جهة برطرف شدن
گناهان چهار مرتبه بخوانند باسم یا ستار یا غفار ، افعال بدم ز خلق پنهان
میکن ، دشوار جهان بر دلم آسان میکن ، امروز تو رحم دارد و فردا با من
آنچه از کرم تو میسزد آن میکن ، جهة فتوحات و بر آمدن حاجات هر روز
یازده مرتبه باسم یا مفتح الابواب بخوانند ، ای شیر خدا امیر حیدر فتحی ،
ای قلعه گشای در خیبر فتحی ، درهای امید بر رخم بسته شده است ، ای صاحب ذوالفقار
و قنبر فتحی ، جهة ازاله تب بسم الله بگوید و صلوات فرستد و دوازده مرتبه
بر آب بخواند و بر روی رخت بیمار زنند باسم یا سلام یا شافی
، صد شکر که گلشن صفا گشت تنت ، صحت گل عیش ریخت در پیرهنت ،
تب را بغلط در تنت افتاده گذر ، آن تب عرقی شد و چکید از بدنت ،

جهة دفع امراض باسم یا سلام یا شافی دایم این رباعی را بخوانند
٭ ای در صفت ذات تو حیران که و مه ٭ در هر دو جهان سجده درگاه تو به ٭
علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ٭ یارب تو بفضل خویش بستان و بده ٭ جهة
روشنائی چشم سه روز صبح و شام دوازده بار این آیه شفا بخوانند ٭ من دوش
دعا کردم و باد آمینا ٭ تا به شود آن دو چشم باد آمینا ٭ از چشم بد اندیش ترا چشم
رسید ٭ بر چشم بد اندیش تو باد آمینا ٭ جهة دفع لکه چشم مریض وضو بسازد
در رو بقبله نشیند و این آیه را شفا بخواند و بسجده رود و سر بردارد و شروع در خواندن نماید
و بعد از هر نماز بطریق مناجات بخوانند باسم یا بصیر مجربست ٭ یا رب بدو نور
دیده پیغمبر حق ٭ یعنی بدو شمع دودمان حیدر ٭ بر حال من از عین عنایت بنگر ٭
دارم نظر آنکه من نیفتم ز نظر ٭ جهة آمدن باران چهل تن یا دوازده تن بصحرا
رفته یا بمسجدی رفته دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن سرها را برهنه کرده هفتاد
مرتبه استغفار کنند و صلوات فرستند و هر یک چهل دیگبار بخوانند ٭ یا رب سبب
حیات حیوان بفرست ٭ و ز خوان کرم نعمت الوان بفرست ٭ از بهر لب تشنه طفلان
نبات ٭ از دایه ابر شیر باران بفرست ٭ جهة تب در وقت خواب وضو سازد
دوازده مرتبه بر قدح آب بخوانند و در اطراف خود بپاشد ٭ [illegible]

گروی

گروی شب زنگیستان ٭ و ز چشم سیاه و صورت زنگیشان ٭ از اول شب تا بدم آخر شب ٭
اینها همه در رقص و منم چنگیشان ٭ جهة دفع ظالمان باسم یا حفیظ را هر روز
هفت مرتبه بخوانند خصوص در وقت معارضه اسم یا منتقم را بخوانند ٭ من
صرصرم که بر صف اعدا زد ٭ مشتی خاشاک لطمه بر دریا زد ٭ ما تیغ برهنه ایم در دست
قضا ٭ شد کشته هر آنکه خویش بر ما زد ٭ جهة تفریق در یک مجلس ده مرتبه بخوانند
٭ این گنبد گردان ز کجا پیدا شد ٭ این صورت قرار ز کجا پیدا شد ٭ خورشید مرا ز چشم من
پنهان کرد ٭ این لکه ابر از کجا پیدا شد ٭ جهة احضار معشوق در یک مجلس اسم خود را
حاضر گذارده یکصد مرتبه بخوانند ٭ ای باد در بستان گذر کن ٭ بگو آن سرو قد شمشاد ما را ٭
بتشریف قدوم خود زمانی ٭ مشرف کن خراب آباد ما را ٭ ای بارخدا الحق هستی
شش چیز برامد فرستی ٭ فتح و فرج و فراخ دستی ٭ ایمان و امان و تن درستی ٭
از اهل زمانه عار میباید داشت ٭ و ز صحبتشان کنار میباید داشت ٭ از پیش کسی که کار
کسی نگشاید ٭ امید بکردگار میباید داشت ٭ جهة هر مطلب در بین نماز شام و خفتن
دو رکعت نماز گذارد و این رباعی را چهل و یک مرتبه بخواند و بسجده رود و مراد برآید
٭ یا رب نظری بر من سرگردان کن ٭ رحمی بمن دلشده حیران کن ٭ بر من مکن آنچه
من سزای آنم ٭ آنچه از کرم و لطف تو باشد آن کن ٭ چون عود نبود چوب بید آوردم ٭
روی سیه و موی سفید آوردم ٭ تو خود فرمودی که ناامیدی کفر است ٭ فرمان تو بردم و

امید آورده‌ام بجهة استجابت دعوات مکرر با حضور قلب و یقین صادق بخوانند
ای آنکه برآرنده حاجات توئی هم قاضی و کافی مهمات توئی سر دل خویش را چه گویم
با تو چون عالم السر و الخفیات توئی یا رب مکن از لطف پریشان ما را هر چند
که هست جرم و عصیان ما را ذات تو بود غنی و ما محتاجیم محتاج بغیر خود مگردان
ما را ای سر تو در سینه با محرم راز پیوسته در رحمت تو بر همه باز ای کشته [illegible]
هر کس که ببارگاه تو آید بنیاز محروم ز درگاه تو کی گردد باز ای گشته جهان تشنه
سیراب آز تو ای رنگ گل و لاله خوش آب از تو محتاج بکیمیای اکسیر تو ایم
بیش از همه طلق و دلق سیراب از تو یا رب بعلی ابن ابیطالب و آل آن
شیر خدا و بر جهان جل جلال کاندر سر ما آن رسی بفریاد همه اندر دم نزع و قبر
هنگام سؤال بجهة جمیع مطالب شرعه و گشایش کارها با حضور قلب این دو فرد را
بخوانند سبحان الله تو مهر عمی یار توئی سبحان الله گره گشای کار توئی سبحان الله
با امر تو کن فیکون سبحان الله غفور غفار توئی چون اراده سفر کنند در هنگام
عزیمت و حرکت و بیرون رفتن هفت مرتبه بخوانند آفت و آسیبی نرسد
گر در سفرم توئی رفیق سفرم ور در حضرم توئی رفیق حضرم القصه بهر کجا
یا

که باشد گذارم بجز تو بود هیچ مراد دگرم بجهة حصول جمیع مرادات و مهمات با حضور
قلب سه مرتبه بخوانند بمراد رسند یا رب بدلم غیر خودت جا مگذار در دیده
من گرد و تمنا مگذار گفتم گفتم زمن نمی آید کار رحمی رحمی مرا بمن وا مگذار
حمداً لک رب نجنی منک فلاح شکراً لک فی کل مساء
و صباح من عندک فتح کل باب و فتوح افتح لی ا
لأبواب فتوح و فتاح بجهة شفای والدین نصف شب ببام
خانه رفته بعدد اسم علی که یکصد و ده دفعه بخوانند ای دوست ابو تراب دمساز
منست حیدر بجهان همدم و همراز منست این هر دو جگر گوشه دو بال مرا
بالم مشکی که وقت پرواز منست بجهة افسون مار و عقرب بخوانند
بستم دم مار و دم عقرب بستم دم با دم او هر دو شکستم بستم بر نوح نبی سلام
کردم گفتم شخ شخ قرنیا بستم بستم بجهة دفع ظالم بعدد اسم مبارک
علی ابن ابیطالب که صد و ده مرتبه است بخوانند با شیر و پلنگ هر که آمیز کند
از تیر دعای خضر پرهیز کند آه دل درویش بسوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند

بعد از نماز بامداد پنجاه مرتبه بخوانند و در هر یک دفعه صلوات فرستند؛ گر دولت تضرع
نخواهم دارم؛ بیخ و بن کوه ها زجا بر دارم؛ لیکن بتفضلات معبود احد؛ فاصبر
صبراً جمیلاً از بر دارم؛ بجهت دوستی و محبت بیست و چهل روز روزی سی مرتبه بخوانند؛
باسم یا ودود گر در یمنی که با منی پیش منی؛ گر پیش منی که بی منی در یمنی؛
من با تو چنانم ای نگار یمنی؛ خود در غلطم که من توام یا تو منی؛ در تسخیر کافر
ماجرای باسم یا مقلب القلوب تا مدت چهل روز هر روز صبح و شام شش مرتبه بخوانند؛
ای دلربا مباش بیدلربا؛ یک دلربا به که دو صد دلربا؛ نه دلربا نه دلربا اندر ربا؛
یا دلربا فرلت یا دلربا؛ بجهت رسیدن بمطلب [illegible] ده بار بخوانند باسم یا
حبیب؛ از هجر تو ای نگار اندر نارم؛ میسوزم و میسازم و اندر نارم؛
تا دست بگردن تو اندر نارم؛ داغ غصه بخون جگر اندر نارم؛ بجهت رسیدن
بمطلوب و بجهت دفع ظلم نیز مناسب است؛ ای منی اگر است که نیست اظهاری کنی؛
وانگه غافل مست را خبرداری کنی؛ ای دست ولایت محبت مددی؛ وی
باطن شیخ دوستی کاری کنی؛ گر من گنه خلق زمین کرده استم لطف تو امید است
که گیرد دستم؛ گفتی که بروز عجز دستت گیرم؛ عاجزتر از این مخواه که اکنون

هستم

هستم؛ بجهت کفاره گناهان ورد خورده زد؛ از شرم گنه فکنده ام سر در پیش؛
دارم گنهی ز قطره باران بیش؛ آواز آمد که غم مخور ای درویش؛ تو در خور
خود کنی و ما در خور خویش؛ ای ذات و صفات تو مبرا ز عیوب؛ یک نام ز نامها
تو علام غیوب؛ رحم آر که عمر و طاقتم رفت بباد؛ نه نوح برد نام مرا نه ایوب؛
از برای نجات از حبس بعدد اسم مبارک جناب علی علیه السلام بخوانند؛
ای شیر سرافراز زبردست خدا؛ ای تیر شهاب ثاقب شصت خدا؛ آزاد
کن ز ذلت این بیدستان؛ دست من و دامن تو ای دست خدا؛
بعد از نماز صبح بخوانند اثر ولایت ظاهر شود؛ یا رب ز گناه زشت خود منفعلم؛
واز فعل بد و خوی بد خود خجلم؛ فیض بدلم ز عالم غیب رسان؛ تا محو شود خیال
باطل ز دلم؛ بجهت وسعت رزق و گشایش کار هفت مرتبه بخوانند؛ یا رب ز قناعتم
توانگر گردان؛ واز نور یقین دلم منور گردان؛ احوال من سوخته را گردان؛
بی منت مخلوق میسر گردان؛ بجهت دفع غم و اندوه سه مرتبه یا هفت مرتبه بخوانند؛
غمناکم و از در تو با غم نروم؛ جز شاد و امیدوار خرم نروم؛ از در که تو هیچ کسی هرگز
نومید؛ کسی نرفت منهم نروم؛ بجهت گشایش کار امور هر روز باسم یا خالق

بعد از نماز بامداد پنجاه مرتبه بخوانند و در هر یکدفعه صلوات فرستند٭ گر دست تضرع
بخدا برداریم٭ بیخ و بن کوه‌ها ز جا برداریم٭ لیکن بتفضلات معبود احد٭ فاصبر
صبرا جمیلا از بر داریم٭ بجهة دوستی و محبت بیت و هر روز روزی سی مرتبه بخوانند٭
باسم یا داود گر در یمنی که با منی پیش منی٭ گر پیش منی که بی منی در یمنی٭
من با تو چنانم ای نگار یمنی٭ خود در غلطم که من توام یا تو منی٭ در تسخیر کافر
ماجرائی باسم یا مقلب القلوب تا مدت هفت روز هر روز صبح و شام شش مرتبه بخوانند٭
ای دلبرها مباش بید برما٭ یکدلبرها به که دو صد دلبرها٭ نه دلبرها نه دلبر اندر برما٭
یا دلبرها فراست یا دلبرها٭ بجهة رسیدن بمطلب و بجهة ده بار بخوانند باسم یا
حبیب٭ از هجر توای نگار اندر نارم٭ میسوزم و میسازم و اندر نارم٭
تا دست بگردن تو اندر نارم٭ آغشته بخون چو دانه اندر نارم٭ بجهة رسیدن
بمطلوب و بجهة دفع ظلم نیز مناسب است٭ ای من اگرت که نیست اظهاری کنم٭
وای غافل مست را خبرداری کنم٭ ای دست ولایت محب بدرای٭ وی
باطن شرع دوستی کاری کن٭ گر من گنه خلق زمین کرده‌ستم٭ لطف تو امید است
که گیرد دستم٭ گفتی که بروز عجز دستت گیرم٭ عاجزتر از این مخواه که اکنون

هستم

هستم٭ بجهة کفاره گناهان ورد خود سازند٭ از شرم گنه فکنده‌ام سر در پیش٭
دارم گنهی ز قطره باران بیش٭ آواز آمد که غم مخور ای درویش٭ تو در خور
خود کنی و ما در خور خویش٭ ای ذات و صفات تو مبرا ز عیوب٭ یکنام ز اسماء
تو علام غیوب٭ رحم آر که عمر و طاقتم رفت بباد٭ نه نوح برد نام مرا نه ایوب٭
از برای نجات از حبس بعدد اسم مبارک جناب علی علیه السلام بخوانند٭
ای شیر سرافراز زبردست خدا٭ ای تیر شهاب ثاقب شصت خدا٭ آزادم
کن ز دولت این بیدستان٭ دست من و دامن تو ای دست خدا٭
بعد از نماز صبح بخوانند اثر ولایت ظاهر شود٭ یا رب ز گناه زشت خود منفعلم٭
واز فعل بد و خوی بد خود خجلم٭ فیض بدلم ز عالم غیب رسان٭ تا محو شود خیال
باطل ز دلم٭ جهة وسعت رزق و گشایش کار هفت مرتبه بخوانند٭ یا رب نفعم
توانگر گردان٭ و از نور یقین دلم منور گردان٭ احوال من سوخته گردان٭
بی منت مخلوق میسر گردان٭ بجهة دفع غم و اندوه سه مرتبه یا هفت مرتبه بخوانند٭
غمناکم و از در تو با غم نروم٭ جز شاد و امیدوار خرم نروم٭ از درگه تو هیچ کسی هرگز
نومید کسی نرفت منهم نروم٭ بجهة گشایش کار امور هر روز باسم یا خالق

الخلق یا هادی الضالین بخوانند مجرب است؛ ای خالق خلق رهنمای
بفرست؛ ای رازق رزق در گشای بفرست؛ کار من بیچاره گره در گره است
رحمی بکن گره گشای بفرست؛ بجهت دفع هجران در شب دوازده مرتبه بخوانند؛
باسم یا جامع؛ یا رب تو مرا بیار دمساز رسان؛ آوازه دردم بهم آواز
رسان؛ آنکس که من از فراق او گریانم؛ او را بمن و مرا باو باز رسان؛
جهت گشایش کارها بیست مرتبه هر روز بخوانند مجرب است؛ ای آنکه بملک خویش
پاینده توئی؛ در ظلمت شب صبح نماینده توئی؛ کار من بیچاره قوی بسته شده؛
بگشای خدایا که گشاینده توئی؛ ای جمله بیکسان عالم را کس؛ یکجو کرمت
تمام عالم را بس؛ من بیکسم و کسی ندارم جز تو؛ از لطف بفریاد من بیکس رس؛
بجهت تسخیر قلوب هفت مرتبه بخوانند در خلوت و چشم بر هم نهند؛ ای زلف مسلسلت
بلای دل من؛ وی لعل لبت عقده گشای دل من؛ من دل بتو داده ام برای
دل تو؛ تو دل بکسی مده برای دل من؛ بجهت محبت بخوانند؛ یا رب بمحمد و
علی و زهرا؛ یا رب بحسین و حسن و آل عبا؛ کز لطف برآر حاجتم در دو سرا؛

بمنت

بمنت خلق یا علی الاعلی؛ بجهت تسخیر سه مرتبه بیک نفس بخوانند؛ دیباچه مراحم
قیصر و خاقان را؛ فردوس ملک رایت صفا رضوان را؛ دوزخ بدر بهشت مر نیکان را؛
جانان مراد جان ما جانان را؛ بجهت احضار مطلوب بخوانند؛ ای دوست کسی
با جز از تو دردم نیست؛ آگاه ز حال چهره زردم نیست؛ ای دوست براه دوستیها کم رو؛ دریاب
کم چون در نگری گردم نیست؛ بجهت محبت هشت مرتبه بخوانند؛ نه محبت نه مروت نه حقیقت
داری؛ من ندانم که تو بدخو چه طبیعت داری؛ دلبر بودی ز من و ترک محبت کردی؛
بمحبت کم بگو با که محبت داری؛ بجهت کثرت رزق بود اسم مبارک علی ع بخوانند؛ ای کرده
ترا خدا ولی ادرکنی؛ وی کرده ترا نبی وصی ادرکنی؛ دستم تهی و لطف تو پیدا یاست؛
یا حضرت مرتضی علی ادرکنی؛ ای بر سر هر کسی از جنابت هوسی؛ بنیاد تو بر نیاید از
دل نفسی؛ مفروش مرا بجنس و آزادم کن؛ من خواجه یکی دارم و تو بنده بسی؛
یا رب ز کرم دری برویم بگشای؛ راهی که در آن نجات باشد بنمای؛ مستغنیم از هر دو
جهان کن ز کرم؛ جز یاد تو هر چه باشد از دل بربای؛ در بیان بعضی دعاها و آیات و اذکار
و اوراد است که هر یک از آنها بجهت حاجتی و مطلبی سریع الاثر است و از ثبوت ایمان دین ائمه
طاهرین وارد شده است که هر یک از شیعیان بعد نماز تحفه در حال کردن با آن بعمل شده اند

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که خوفی از دشمن داشته باشد پناه برد باین کلمه که
حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ زیراکه هر که پناه برد باین کلمه از شر هر دشمنی حفظ کرده
میشود و باب نعمت عظیم و فضل بسیار بروی او گشوده میشود و ایضاً از آنحضرت مرویست
که هر کرا غمی عارض شود پناه برد باین کلمات که لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي
كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ البته غمی او زایل میشود و دعای او مستجاب شود و نیز از آنحضرت
مرویست که هر که مال و متاع دنیا را خواهد پناه برد باین کلمات و ورد خود سازد که مَا
شَاءَ اللهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ زیراکه هر که پناه برد باینکلمات
خدا او را امتیاز کرداند و صاحب دولت و ثروت گردد و نیز از آنحضرت مرویست بسندهای
معتبر که شخصی بخدمت حضرت رسول صلعم آمده و شکایت کرد از وسوسه سینه و از بسیاری
قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر اینکلمات را بخوان تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي
لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ
تَكْبِيرًا بعد از اندک وقتی آنمرد بخدمت حضرت آمد و گفت ببرکت این دعا حق تعالی
وسوسه سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا ادا کرد و روزی مرا فراخ کردانید و نیز از آنحضرت
رسول صلعم مرویست که هر که فقر و احتیاج بر او زیادتی کند بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

الا

إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بدرستیکه این کلمه گنجیست از گنجهای بهشت و دران شفاست
از هفتاد و دو درد است که کمتر آنها غم و اندوه است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر کرا اندوهی عارض شود بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و نیز
از آنحضرت منقولست که هر که دعا کند و ختم دعای خود را بگفتن مَا شَاءَ اللهُ لَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ دعای او مستجاب شود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو تا صد
مرتبه بگوئی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ و همچنین صد مرتبه بگوید بعد از نماز صبح بدرستیکه هر که درآید وقت اینکلمات را
بخواند حق تعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر از آنها خوره و پیسی و شر شیطان و شر
پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه اینکلمات را بخواند
بعد از نماز صبح باسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بدرستیکه اسم اعظم در این
کلمات داخل است و از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ بگوید
برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه آن از مشک سفید باشد و میوه‌اش
از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و در آن درخت میوه‌ها باشد بطریق
پستان دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان او بیرون آید و بسند صحیح

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرکه صد مرتبه لا اله الا الله بگوید
عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که بیشتر از او این کلمه گفته باشد و سند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرکه صد مرتبه بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
اَلْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ خداوند عزیز جبار او را اینا دهد از فقر و وحشت قبر او را
با من مبدل گرداند و سبب توانگری او گردد و چنان باشد که در بهشت را کوبد و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هرکه هر روز سی مرتبه این تهلیل را که لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ است بخواند رو کند به توانگری و پشت کند به درویشی
و در بهشت را کوبد و بسند معتبر منقول است که هرکه آیه مبارکه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
تا بغیر حساب بخواند و بعد از آن بگوید یَا رَحْمٰنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا
تُعْطِيهِمَا مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمَا فَاقْضِ عَنِّي دَيْنِي هرگاه قرض او بمیدان باشد
که زمین کنجایش آن نداشته باشد حق تعالی برای او ادا کند و بروایت دیگر بعد از آیه مبارکه
که این دعا را بخواند یَا رَحْمٰنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا تُعْطِي مِنْهُمَا مَنْ
تَشَاءُ وَتَمْنَعُ مِنْهُمَا مَنْ تَشَاءُ اِقْضِ عَنِّي دَيْنِي از برکت این آیه مبارکه
خدا قرض او را ادا نماید ان شاء الله تعالی • رباعیات بابا طاهر عریان علیه الرحمة والغفران
ز کشت خاطرم جز غم نروئی • ز باغم جز گل ماتم نروئی • ز صحرای دل بی حاصل من • گیاهی ناامیدی هم نروئی
اگر

رباعی
الهی کی بیابت وا نوازم
وکی تا کی بهجرانت گدازم
ببادر دی که داری بر دلم نه
همیدونم باسوزم باب سازم

رباعی
دو زلفونت بود تار ربابم
چه میخواهی ازین حال خرابم
اگر با من نداری سر یاری
چرا هر نیمه شو آئی بخوابم

رباعی
من آن شمعم که اشکم از زبانی بی
سحرگاهان دل آتش چنینی بی
همه شب سوجم و گریم همه روز
ز هر شام و سحر روزم چنینی بی

رباعی
بهاران بیر لاله دلی بی
بهر لاله هزاران بلبلی بی
بهر زلفی بنازم با بهاران
مبادا زلف بیم تو دلی بی

رباعی
بی ته یا رب بستان کل مرویاد
اگر رویاد کس بویش مبویاد
بی ته گر دل بخنده وا کند لب
لبش از خون دل هر گز مشویاد

رباعی
دلا ای کل بسندل بیما بسوجی
عجب نبود اگر فارا نسوجی
بسوجم با بسوجم ذات را
درا دوز جهیم جز نهانی نسوجی

رباعی
بی ته اشکم ز مژگان ترا ای
بی ته نخل حیاتم بر آرای
بی ته در کنج تنهائی بهم غم
نشینم با غم الم ای

رباعی
بوردی دلبری کر با بسم
مهی منعم افتاد وان
خدا را سر بهم
که من وا مانده ای

رباعی
منم آن آهوی کو فق الحال
بسوجم عالم هنجیر از بر و بال
مقصود بر اکند ذات بر دوار
بسوجم عالم از نانم بخشال

رباعی
خوشا آنان که الله یارشان بی
که حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دایم در نمازند
بهشت جاودان بازارشان بی

رباعی
همین جرمم که مو نه دارم ... پوشت
نه هر کت و دولت دار دو خانه ...

رباعی
دلم از درد تو دایم غمینه
بیا لین حشتم و بستر زمینه

رباعی
نه که ناخوانده علم سماوات
نه که نابرده ره در خرابات
نه که سوده زبان خود زبانی
یاران کی رسی به جهان مهمات

رباعی
نوای ناله غم اندوته دونه
عیار قلب خالص بوته دونه
بوره سوته دلان واهم بنالیم
که قدر سوته دل دلسوته دونه

رباعی
چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی
که یک سر مهربانی درد سر بی
اگر مجنون دل شوریده داشت
دل لیلی ازو شوریده‌تر بی

رباعی
از آن روزی که ما را آفریدی
بغیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا بحق هشت و چارت
ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

رباعی
دلی دارم که بهبودش نمی‌بو
نصیحت میکنم سودش نمی‌بو
بیادش میدهم نش میبرد باد
بر آتش مینهم دودش نمی‌بو

رباعی
هزاران دل بغارت برده و نی
هزاران جان بلب آورده و نی
[illegible]
[illegible]

رباعی
[illegible] از نو ایمان
[illegible] از نو ایمان
[illegible] از نو ایمان
[illegible] از نو ایمان

رباعی
چو من یک سوته دل پروانه نه
جهان عالم همه دیوانه نه
همه ماران و موران لانه دارند
منی دیوانه را ویرانه نه

رباعی
اگر دل دلبرو دلبر کدام است
وگر دلبر دل و دل را چه نام است
دل و دلبر بهم آمیته وینم
ندونم دل که و دلبر کدام است

دل عاشق مثال چوب تر بی
سر سوجه سر خونابه ریجه
دلم از دست خوبان گیج و ویجه
رباعی گهی سوجه بر آتش که بریجه

رباعی
نسیمی کز بن آن کاکل آیو
مرا خوشتر ز بوی سنبل آیو
چو شو گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بسترم بوی گل آیو

إلهي فلا تقطع رجائي ولا تزغ
فؤادي فلي في سيب جودك مطمع

إلهي أجرني من عذابك إنني
أسير ذليل خائف لك أخضع

إلهي فآنسني بتلقين حجتي
إذا كان في القبر مثوى ومضجع

إلهي لئن عذبتني ألف حجة
فحبل رجائي منك لا يتقطع

إلهي أذقني طعم عفوك يوم لا
بنون ولا مال هنالك ينفع

إلهي لئن لم ترعني كنت ضايعا
وإن كنت ترعاني فلست أضيع

إلهي إذا لم تعف عن غير محسن
فمن لمسيء بالهوى يتمتع

إلهي لئن فرّطتُ في طلب التقى

تقصیر کردم در طلب تقوی

فها أنا إثر العفو أقفو وأتبع

پس اینک من از پی عفو را از قفای روم و پیروی

إلهي ذنوبي بذّت الطود واعتلت

وصفحك عن ذنبي أجلّ وأرفع

إلهي لئن أخطأت جهلاً فطالما

رجوتك حتى قيل ما هو يجزع

بسی امید کرم تو نهایة امید که گفته شود در شأن او

إلهي ينحّي ذكر طولك لوعتي

دور میکرداند سوزش دل مرا

وذكر خطاي العين مني يدمع

إلهي أقلني عثرتي وامح حوبتي

فإني مقرّ خائف متضرّع

إلهي أنلني منك روحاً ورحمة

فلست سوى أبواب فضلك أقرع

نکوبم ... بر در را از خود راحت

الهی لئن

إلهي لئن أفضحتني أو أهنتني

فما حيلتي يا ربّ كيف أصنع

پس چیست چاره من

إلهي لئن خيّبتني أو طردتني

فمن ذا الذي أرجو ومن ذا يشفع

إلهي حليف الحبّ بالليل ساهر

ای معبود من هم عهد دوستی در شب بیدار است

يناجي ويدعو والمغفّل يهجع

زاری گوید و دعا میکند و معیوب بغفلت خواب میکند

إلهي وكلٌّ يرجو نوالك راجياً

وكلهم

وهمیشه ایشان امیدوار و غافل امیدوارند عطاء ترا

برحمتك العظمى وفي الخلد يطمع

امیدوارند رحمت بزرگ تو و در بهشت طمع میکنند

در بیان آداب مسافر باید اجتناب کند از سفر کردن در روز سیم و چهارم و بیست و یکم و بیست و پنجم و سیزدهم
و شانزدهم ماه چنانکه کفعمی ذکر کرده است و اگر مضطر شود در سفر کردن یکی از این روزها باید که استخاره
کند و طلب عافیت از خدای تعالی نماید و چیزی تصدق کند و بسم الله گفته بیرون رود و چون
اراده بیرون رفتن از منزل کند جمع عیال و خویشان خود نماید و دو رکعت نماز بگذارد
بعد از آن بگوید اللهم ~~احفظنا~~ انی استودعک الساعة نفسی
و اهلی و مالی و ولدی و دینی و دنیای و آخرتی و امانتی
و خواتیم عملی اللهم احفظ الشاهد منا و الغائب اللهم ا
حفظنا و احفظ علینا اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا
نعمتک و لا تغیر ما بنا من عافیتک و فضلک و بخواند سوره انا انزلناه را
و باید در وقت بیرون آمدن از خانه با طهارت باشد و انگشتر عقیق در دست داشته
باشد و تحت الحنک ببندد و عصای چوب بادام تلخ بر دست گیرد و در وقت گرفتن این
آیه را بخواند از سوره قصص که و لما توجه تلقاء تا آخر که و الله علی ما نقول
وکیل است و چیزی تصدق کند و در وقت دادن بگوید اللهم انی ادیل
سفر کذا و کذا انی اشتریت سلامتی فی سفری هذا بهذا و بمای
کذا و کذا و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله آمنت بالله توکلت
علی الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر بعد از آن سه نوبت بگوید

بالله

بالله اخرج و بالله ادخل و علی الله اتوکل و بعد از آن بگوید اللهم
افتح لی فی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شر کل دابة
انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و چون از خانه
بیرون آید بر در خانه رو بقبله و یا رو به آن سمتی که میرود هر یک از سوره فاتحه و آیة
الکرسی یکبار پیش روی یکبار دست راست و یکبار بر دست چپ بخواند آنگه بگوید
اللهم احفظنی و احفظ ما معی ببلاغک و سلمنی و سلم
ما معی و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل
و بعد از آن دعای خضر بخواند از جهت نشستن در کشتی و بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته
یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما
یشرکون بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور
رحیم و مروی است این دعا امانست از غرق شدن از جهت تلاطم امواج بگوید
یا حی لا اله الا هو انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و بعد از آن آیة الکرسی بخواند امواج و تلاطم ساکن میشود باذن الله

در بیان شرح دعای آدم عم بعد صدور الخطیئة منه فتاب الله واوحی الیه انی قد غفرت لک
ذنبک ولن یاتینی احد من ذریتک فیدعونی بمثل ما دعوتنی به الا غفرت
له ذنوبه وکشفت همومه ونزعت الفقر من بین عینیه وجا الدنیا وهی
لا یریدها وهذه دعاء آدم علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی تعلم حاجتی
فاعطنی سؤلی وتعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی اللهم انی اسئلک
ایمانا تباشر به قلبی ویقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما
کتبت لی وارضنی بما قسمت لی برحمتک یا رب در بیان ختم سورهٔ
شرح طریق ختم سورهٔ مبارکهٔ الم نشرح که تجربه شده اینست که با وضو در
بالکسی را اثنای ختم حرف نزند رو بقبله نشسته هفتاد بار سورهٔ مبارکهٔ حمد
صد مرتبه صلواة بفرستند بعد از آن هفتاد مرتبه سورهٔ مبارکهٔ الم نشرح مجددا بعد از
آن هزار و یک مرتبه سورهٔ توحید را بخوانند بعد از آن هفت مرتبه سورهٔ مبارکهٔ الحمد را
بخوانند بعد از آن صد مرتبه صلوات بفرستند بعد از آن سر بسجده گذارد و حاجت
خود را طلب نماید که البته مقرون است باجابت وسعی نماید که در حساب اعداد
واقع نشود و این ختم به تجربه جمعی رسیده است از برای هر مطلبی باشد و با اهل
سنه باید کرد و کاتب را از دعای خیر فراموش ننمایند هکذا الفقیر ملا نا آقا میر سید علی طالب

٦١

فی بعض التواریخ کان بالری من الحمامات العامة دون الخاصة
... نقان ومن الطواحین مائتا الف ومن المدارس الفان
... نان ومن المنابر احد عشر الف ومن المعاصر الذهبیة
... غیرها من المعاصر الدبسیة الف وتسعمائة ومن المصانع
اربعة الاف ومن السراجین ثلثون الفا ومن دکاکین
الاصناف خمسة عشر الفا قال فی القاموس فی باب النون
وفصل الهمزة اصبهان اصله اسب هان ای سمنت الملیحة سمی
... هوائها وعذوبة مائها وکثرة فواکهها فخففت والصواب
... ان العجمیة وقد یکسر همزها وقد تبدل باؤها فاء واصله اسباهان
... الاجناد لانهم کانوا سکانها اولانه لما دعاهم نمرود الی
حربه من فی السماء کتبوا فی جوابه اسپاه آن نه که با خدا جنگ
کند ای هذا الجند لیس ممن یحارب الله تعالی

مایفعل عند راس کل شهر روی الحسن بن علی الوشا قال
کان ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام اذا دخل شهر
جدید یصلی اول یوم منه رکعتین یقرا فی کل رکعة الحمد مرة
و قل هو الله احد لکل یوم یعنی ثلثین الی اخره و فی رکعة الاخری
الحمد مرة و انا انزلناه فی لیلة القدر مثل ذلک و یتصدق بما
یتسهل یشتری بذلک سلامة ذلک الشهر بین الشهرین من مصباح الصغیر
قال صاحب الکشاف فی تفسیر قوله تعالی و الذی قدر فهدی
قدر لکل حیوان ما یصلحه فهداه الیه و عرفه وجه الانتفاع به
یحکی ان الافعی اذا اتت علیها الف سنة عمیت و قد الهمها الله
ان مسح العین بورق الرازیانج الغض یرد الیها بصرها فربما کانت
فی بریة بینها و بین الریف مسیرة ایام فتطوی تلک المسافة علی
طولها و علی عماها حتی تهجم بعض البساتین علی شجرة الرازیانج
لا تخطئها فتحک بها عینیها و ترجع باصرة باذن الله تعالی و قد
جهت دفع مضرت اعادی در دو رکعت سنت صبح در رکعت اول الحمد و الم نشرح بگو
و در رکعت دیگر الم تر کیف و بجای قنوت ده بار بگوید رب نجنی من القوم الظالمین
و بعد از سلام سه بار این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم ایاک نعبد و ایاک نستعین اللهم کف عنی
باس من یرید بی سوء و اساءة فانک اشد باسا و اشد
تنکیلا

العشق الحقیقی هو الابتهاج بتصور حضرة ذات ما و الشوق
هو الحرکة الی تتمیم هذا الابتهاج قال مولانا عبد الرزاق فی شرح
منازل السایرین العشق العفیف اقوی سبب فی تلطیف السر
و الاعداد للعشق الحقیقی فانه یجعل الهموم هما واحدا و یقطع
توزع الخاطر و تفرقه و تلذذه بخدمة المحبوب و یسهل التعب
و المشقة فی طاعته و امتثال امره بخلاف العشق المنبعث
من غلبة سلطان الشهوة فانه وسواس ناش من تسلیط الفکر
فی استحسان شمایل بعض الصور و عبادة للنفس بالسعی فی تحصیل
لذاتها و علی هذین النوعین یتبین مدح العشق الصوری و ذمه
فی کلام بعض العرفا و الحکما قال بعض الحکما العشق یشجع الجبان
و یسخی البخیل و یصفی ذهن الغبی و یبعث حزم العاجز و
تخضع له عزة الملوک و تضرع له صولة الشجاع و تنقاد له طاعة
کل ممتنع و یذل له کل مستصعب و یبرز له کل محتجب و قال ایضا
العشق یونس النفس و یهذب الاخلاق اظهاره طمع و اغماضه
تکلف و حاجبه الضمیر و جاذبه الجوارح قیل العقل
ملکة حاصلة بالتجارب یستنبط بها المصالح و الاغراض و قیل قوة
ممیزة بین الامور الحسنة و القبیحة و قیل هیئة محمودة للانسان فی
حرکاته و سکناته کذا فی التلویح

اذا اردت ان یستخرج الخاتم من ید المخاطب فامره ان یاخذ
اربع عدد بازاء الید التی کان الخاتم فیها و بازاء الید الاخری ثلثة
عدد و امره ان یضرب ما فی ید الیمنی فی العدد الذی کان فی الیسری
و العدد الذی کان قبله فی الیسری فی عدد خمسة ثم امره ان
یجمع الاعداد کلها و ینصف فان کان فیه کسر فالخاتم فی الیمنی و الا
ففی الیسری ایضا اذا یخفی الخاتم فی المجلس و انت ترید
ان یاخذ بالحساب فقل لحاسب فی المجلس حتی یعد من نفسه
الی من معه الخاتم فاذا عده فامره ان یضاعف العدد و یزید
علی راسه ثلثة و یضربها فی ستة فاذا ضربها فسل عنه کمیة
الحساب فاذا اخبرک بها فحط عن راسه ثمانیة عشر فما بقی
فاحسب من بقیة لکل اثنی عشر واحد من اهل ذلک
حتی ینفد الحساب و ینحط الی صاحب الخاتم و هو معه
من الکشکول من کتاب عوالی اللیالی عن رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم انه قال اذا کانت وقت کل فریضة نادی
ملک من تحت بطنان العرش ایها الناس قوموا الی
نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم
صدق رسول الله

قال النبی صلی الله علیه و آله ان ضعفتم فی فعل الخیر فلا تضعفوا
فی ترک الشر عوذة للفرس و صاحبها من امان الاخطار
روی انها مجربة تکتب و تعلق علی دابة اللهم احفظ علی
ما لو حفظه غیرک لضاع و استر علی ما لو ستره غیرک
لشاع و احمل عنی ما لو حمله غیرک لکاع و اجعل علی
ظلا ظلیلا اتوقی به کل من رامنی بسوء او نصب لی
مکرا او هیاء لی مکروها حتی یعود و هو غیر ظافر
لی و لا قادر علی اللهم انک قلت و قولک الحق انا نحن
نزلنا الذکر و انا له لحافظون بجهة دفع تب کرم و با
لحق انزلناه و بالحق نزل و ما ارسلنا الا مبشرا
و نذیرا بجهة تب لرز متکئین فیها علی الارائک لا
یرون فیها شمسا و لا زمهریرا دعاء درد سر بسم الله
الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده
زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا قال رب انی وهن
العظم منی و اشتعل الراس شیبا و لم یکن بدعائک
رب شقیا

الباب العاشر فيمن ذم المحبة لا لعلة وهم ثلثة اصناف صنف منهم
ذموها العلو رتبتهم عنها وذلك انهم ارتقوا عن المحبة الطبيعية الى
المحبة الروحانية فاشرفوا عليها من علو رتبتهم فاستحقروها
في جنب ما وصلوا اليه فذموها بالاضافة الى تلك فان الطبيعية
وان كانت شريفة في نفسها فهي دنية بالقياس الى الروحانية
لأن اقصى كمال الطبيعة هي اول الرتب الروحانية وكمال
هذه نقص من ذلك فافهم وهكذا اذا ارتقى الى الالهية
والصنف الثاني ذموها لانهم عجزوا عن تحمل اثقالها
وبلائها وضجروا من حيفها وجورها وهوانها وذلها
فذموها لهذه العلل العارضة لا لنفسها والصنف الثالث
ذموها لجهلهم باصلها ولخلاف طبعهم عن قبولها
وسنذكر عن كل صنف منهم من الحكايات ما تيسر لنا
الأول فيمن ذمها عجزه عن حملها فاما هولاء فهم قوم جعل
حظهم من المحبة الهجر والبعد والبين والصد والجفا
والانظار والذل والعنا فذموها لهذه العلل لا لنفسها
كما قال بعض اهل الادب قال سئل ابو حفص الحداد
عن

عن العشق فقال ما اراد الله اعزاز عبد ابتلاه بها وسئل اعرابي
عن العشق والهوى فقال الهوى هو الهوان ولكن غلط اسمه
وانما نعرف ليت الهوى لذوى الهوى لم يخلق ☼ ام ليت
قلبي بالهوى لم يعلق ☼ ان الذي علق الهوى بفواده ☼ كمنوط
بين السماء معلق ☼ لا يستطيع نزوله لشقائه ☼ لكن اليه كل هول
مرتق ☼ ان الهوا الهوا الهوان بنفسه ☼ ما ذاق طعم الذل من لم
يعشق ☼ في ذم العشق لارتقائهم عنه سئل امير المؤمنين عليه
السلام عن العشق فقال قلوب غفلت عن الله تعالى فعاقبها بحب
بعضها بعضا وروى ان يوسف عليه السلام قال لزليخا بعد
ما تزوج بها اين ذلك الشعف الذي كان بك من قبل فقال
لما ذقت المحبة لله تعالى ذهب حبك من قلبي قال صاحب
الكتاب ان المحبة لم يذهب عنها ولكن ارتقت عنها الى ما
فوق فحقرت هذه في جنب هذه فاشتغلت بها عنها
العشق مرض وسواسي يجلبه الانسان الى نفسه بتسليط فكره على استحسان
بعض الصور والشمايل التي تكون في المحبوب وقال ارسطو اعمى الحس عن
ادراك عيوب المحبوب

مروى عن رسول الله صلى الله عليه وآله ان في الجنة اثنى عشر الف مدينة
من نور في كل مدينة اثنى عشر الف دار من المسك وفي كل دار اثنى
عشر الف حجرة من الزعفران وفي كل حجرة اثنى عشر بيت من العنبر وفي
كل بيت اثنى عشر الف سرير من الزبرجد وفي كل سرير اثنى عشر
الف فراش من حرير ابيض من فراش الى فراش سبعون
الف ذراع فوق كل فراش حور بين يدي كل حور الف خادم
وعلى راس كل حور تاج الرحمة مكلل بالدر والياقوت وفي عنق
كل حور سبعون الف قلادة من الزبرجد في اذن كل حور اثنى عشر
الف قرط طوبى لاصحاب هذه النعم قالوا من هم يا رسول الله قال صلى الله
عليه وآله الحراثون من امتي فان نهارهم عبادة ولياليهم طواف
ونومهم كفارة لما مضى من ذنوبهم لا يحرقون جلودهم لانهم يجففون
افواههم من العطش في سبب معاش العباد والعيال طوبى
للحراثين فان الله تعالى يغفر ذنوب الحراثين باول حبة تقع من
يده ووجبت له الجنة باول سقاء زراعته وكتب له ما دام الزرع
في كل يوم الف حسنة ورفع له الف درجة وكتب له بكل
سنبلة حجة وعمرة وفضل الزراع على الناس كفضل القمر على
ساير

قال سمعت الراوي ابا جعفر عليه السلام وهو يحدث الناس بمكة فقال
ان رجلا من الانصار جاء الى النبي صلى الله عليه وآله ليلة فقال له رسول
الله صلى الله عليه وآله ان شئت فسئل وان شئت اخبرتك عما جئت
تسالني عنه فقال اخبرني يا رسول الله فقال جئت تسالني ما لك في
حجك وعمرتك وان لك اذا توجهت الى سبيل الحج ثم ركبت راحلتك
ثم قلت بسم الله والحمد لله ثم مضت راحلتك لم تضع خفا ولم ترفع
خفا الا كتب لك حسنة ومحى عنك سيئة فاذا احرمت ولبيت
كان لك بكل تلبية عشر حسنات ومحى عنك عشر سيئات فاذا اطفت
بالبيت الحرام اسبوعا كان لك بذلك عند الله عهد وذخر
تستحي ان يعذبك بعده ابدا فاذا صليت الركعتين خلف المقام كان
لك بهما الف حجة متقبلة فاذا سعيت بين الصفا والمروة كان لك
مثل اجر من حج ماشيا من بلاده ومثل اجر من اعتق سبعين
رقبة مؤمنة فاذا وقفت بعرفات الى غروب الشمس فان كان عليك
من الذنوب مثل رمل عالج او بعدد نجوم السماء او قطر المطر لغفر الله
لك فاذا رميت الجمار كان لك بكل حصاة عشر حسنات كتب لك
فيما يستقبل من عمرك فاذا حلقت راسك كان لك بعدد كل شعرة
حسنة يكتب لك فيما يستقبل من عمرك فاذا ذبحت هديك او نحرت
بدنتك كان لك بكل قطرة من دمها حسنة يكتب لك فيما يستقبل من

عمرك فاذا زرت البيت وطفت به اسبوعًا وصليت الركعتين خلف المقام
ضرب ملكٌ على كتفك ثم قال لك قد غفر الله لك مامضى وفيما يستقبل
فيما بينك وبين مائة وعشرين يومًا من التهذيب روى فى الصحيح عن ابى اسامة
زيد الشحام عن ابى عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام اعتق من
كدّ يده ذكره ملا احمد رحمه الله فى شرح الارشاد قال منصور بن حازم عن ابى
عبد الله عليه السلام قال من الواجب على كل مؤمن اذا كان لنا شيعة ان
يقرا فى ليلة الجمعة بالجمعة وسبح اسم ربك وفى صلوة الظهر بالجمعة والمنافقين
فاذا فعل ذلك فكانما يعمل بعمل رسول الله صلى الله عليه وآله وكان ثوابه
وجزاؤه على الله الجنة من ثواب الاعمال روى فى الكافى فى الصحيح عن ابى
عبد الله عليه السلام قال اذا قرا احدكم السجدة من العزايم فليقل فى سجوده
سجدت لك تعبدا ورقا لا مستكبرا عن عبادتك ولا مستنكفا ولا
متعظما بك انا عبد ذليل خايف مستجير فى القاموس الكركى اسم
طاير جمع كراكى دماغه ومرارته مخلوطان بدهن زنبق معوطا لكثير النسيان
عجيب وربما لا ينسى شيئًا بعده ومرارته بماء السلق سعوطا ثلثة ايام بترى
من اللقوه السرورمرارته ينفع البرص والجرب طلاء الغزالى رحمه الله فى فضل
ياحيّ ياقيّوم ؛ اتطلب ان تكون عظيم جاه ؛ ويسمع منك قولك فى المقال
ويكفى كل حادثة وضرّ ؛ ويأتيك الغنى فى كل حال ؛ فقل ياحيّ ياقيّوم الفا
مكررة على مرّ الليالى ؛ بليل او صباح ان فيها ؛ من الأسرار يرخص كل غال
وذكر اسم يا وهاب سرّا ؛ تنل ماشئت من مال وجال ؛ وتكرم عند الناس طرّا ؛
ويفيض باليمين والشمال ؛

فان قيل ما الفرق بين القرآن والخبر المنزل والحديث القدسى
والوحى والحديث النبوى قلت القرآن منزل على النبى صلى الله عليه وآله
لفظا ومعنى بواسطة جبرئيل للتلاوة والدراسة والاعتبار
والحكم والاعجاز والخبر المنزل كلام منزل على النبى صلى الله عليه وآله
لفظا ومعنى للاعتبار والخبر خاصة بواسطة جبرئيل عليه السلام
والحديث القدسى منزل على النبى صلى الله عليه وآله بطريق
الالهام والوحى كلام منزل لفظا ومعنى على النبى صلى الله عليه وآله بغير واسطة
جبرئيل عليه السلام والحديث النبوى صلى الله عليه وآله
ما كان لفظه ومعناه من النبى صلى الله عليه وآله الموافقة كلام
الله تعالى من كتاب الكافى الدعاء على دفع مضرة العدو
عن ابى عبد الله عليه السلام اللهم انك تكفى من
كل شئ ولا يكفى منك شئ فاكفنى امر فلان بم شئت
وكيف شئت ومن حيث شئت وانى شئت

روى عن امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه الصلوة والسلام
انه قال اخترت عن التورية اثنى عشر كلمة ونقلتها الى العربية فانظر
اليها فى كل يوم ثلث مرات يابن آدم لاتخافن ذا سلطان مادام
سلطانى باقيًا وسلطانى باق ابدًا يابن ادم لاتخافن فوت الرزق
مادامت خزائنى مملوة وخزائنى مملوة ابدًا يابن ادم انى انا وحقى
لك محب فبحقى عليك كن لى محبًا يابن ادم لا تانس باحد غيرى
ما وجدتنى ومتى اردتنى وجدتنى جارًا قريبًا يابن ادم خلقتك
من تراب ولم اعى بخلقك ايعيينى رغيف اسوقه اليك من حيث
لاتشعر يابن ادم خلقت الاشياء كلها لاجلك وخلقتك لعبادتى
فلا تهمل ما خلقته لاجلى لما خلقت لاجلك يابن ادم تغضب على
من اجل نفسك ولا تغضب على نفسك لاجلى يابن ادم كل يريدك
لنفسه وانا اريدك لنفسك وانت تفر منى الا تنصفنى يابن ادم لى عليك فريضتى ولك
علىّ رزقك فان خالفتنى فيما لى عليك لم اخالفك فيما لك
علىّ يابن ادم كما لا اطالبك لعمل غد فلا تطالبنى رزق غد
يابن ادم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك وبدنك
وانت محمود وان لم ترض به فسلطت عليك الدنيا حتى
يركض

يركض فيها بركض الذئب فى البرية ثم لاينال الا ما قدرت لك
وانت مذموم يابن ادم ان اقمت بين يدى فقم كما يقوم العبد
الذليل بين يدى الملك الجليل وكن كانك ترانى فان لم ترانى
فانا اراك روى عن الصادق عليه السلام قال مرّ رسول
الله صلى الله عليه وآله برجل وهو ساجد يقول يارب ماذا
عليك ان ترضى عنى كل من كان له عندى تبعة وان تغفر لى
وان تدخلنى الجنة برحمتك فانما عفوك عن الظالم وانا
من الظالمين فلتسعنى رحمتك برحمتك يا ارحم الراحمين
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ارفع راسك فقد استجيب
لك انك دعوت بدعاء نبى كان على عهد عاد طاوس
يمانى گويد در مسجد الحرام شدم حضرت امام زين العابدين
عليه السلام را ديدم در حجر نماز ميكرد ودعاء ميگفت گفتم گوش
بدعاء آنحضرت كنم كه از اهل بيت نبوة است چون از نماز فارغ شد
سر بر زمين نهاده ميگفت عبيدك ببابك اسيرك ببابك
مسكينك ببابك سائلك ببابك يشكو اليك ما لا يخفى عليك

من كلام سيد الوصيين في نهج البلاغة عليه من الصلوات افضلها
و من التحيات اكملها لا تقل ما لا يعلم بل لا يقل ما يعلم فان الله
سبحانه قد فرض على جوارحك كلها فرايض يحتج بها يوم القيمة
وعنه عليه السلام هلك امرء لم يعرف قدرها وعنه عليه
السلام من كتم سريرته كانت الخيرة بيده وعنه صلوات الله
وسلامه عليه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق وعنه عليه السلام
لا يكون الصديق صديقا حتى يحفظ اخاه في ثلثة في نكبته و
غيبته و وفاته وعنه عليه السلام صحة الجسد من قلة الحسد
وعنه عليه السلام من اعطى اربعا لم يحرم اربعا من اعطى
الدعاء لم يحرم الاجابة ومن اعطى التوبة لم يحرم القبول ومن
اعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة ومن اعطى الشكر لم يحرم الزيادة جل جلاله
الزيادة وتصديق ذلك في كتاب الله سبحانه قال الله عز وجل
في الدعاء ادعوني استجب لكم وقال سبحانه في الاستغفار ومن
يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم استغفر الله يجد الله غفورا رحيما
وقال عز وجل في الشكر لئن شكرتم لازيدنكم وقال في التوبة
انما

انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون
من قريب فاولئك يتوب الله عليهم وكان الله عليما حكيما
وعنه عليه الف الف الصلوة والسلام في مرثية سيدة صلى الله
عليه واله على زفراتها محبوسة يا ليتها خرجت مع الزفرات لا نفسي
لا خير بعدك في الحيوة فانما ابكي مخافة ان يطول حياتي وان
باب مدينة علم النبي صلى الله عليه واله كل ما يخطر ببالك
او ينصرف في خيالك فالله على خلاف ذلك بل الله خالق ذلك
من مهج الدعوات دعاء داود عليه السلام على وصف التحميد
روى ان داود عليه السلام لما قال بهذا التحميد اوحى الله
تعالى اليه اتعبت الحفظة وهو اللهم لك الحمد دائما مع
دوامك ولك الحمد باقيا مع بقائك ولك الحمد
خالدا مع خلودك ولك الحمد كما ينبغي لكرم وجهك
وعز جلالك يا ذا الجلال والاكرام جهة حصول حافظه
بعد از نماز صبح ۲۷ بار این اسم را بخواند یا قیوم
فلا يفوت شيء من علمه ولا يؤده ٥

دعا قبر
نقل است از حضرت شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره که هر که را مهمی پیش آید از شهر بیرون
رود در جای که آباد انی نباشد چهار خط بکشد باین صورت [—] ویک خط در میان الا
وان خط میانه را قبر رسول صلی الله علیه واله تصور کند و پشت بقبله متوجه آن بنشیند و نظر
در ان خط میانه که قبر رسول الله تصور کرده دارد و هزار بار بگوید صلی الله علیك یا رسول
الله البته ان مهم کفایت شود و خوانندہ را حالتی پدید اید که لذت ان در یابد و این مجرب
هر که خواهد دشمن را هلاک کند هفت کلوخ پاک بگیرد و بر هر یکی یکبار ایة الکرسی و یکبار
این دعا بخواند و بنیت هلاک الشخص در حوض اب اندازد البته هلاک شود دعا اینست
اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم وخرب بنيانهم واشغلهم بنفسهم
واجعل بينهم قبرا وخذهم اخذ عزيز مقتدر يا قهار يا قهار
يا قهار اللهم اهلك الظالمين بالظالمين واشغل بعضهم ببعض
واخرجنا من بينهم سالمين برحمتك يا ارحم الراحمين در حديث
قدسی واقع است که حضرت الله تعالی فرمود که هر کس در شب جمعه ده بار این
صلوات را نفرستد اگر او را نیامرزم خدای او نباشم یا دایم الفضل على البرية
ويا باسط اليدين للعطية ويا صاحب المواهب السنية صل
على محمد واله خير الورى سجية فاغفر لنا يا ذا العلا في هذه
العشية برحمتك يا ارحم الراحمين

سائر الكواكب وما من ملك يمر على الزارع الا قال بارك الله عليكم
وعلى زرعكم وخلق الله تعالى ملائكة لا يعلم عددهم الا الله يستغفرون
بالليل والنهار للحراثين فان الحراثة شديدة وثوابه كثير ويكتب كل يوم
عبادة سنة اولئك هم المتوكلون فان تجارتهم من ربهم ويمرون
على الصراط مع النبيين على رأس كل واحد اثنى عشر نورا يحاسبهم الله
حساب الانبياء ولهم شفاعة كشفاعة الانبياء وينظر الله تعالى
كل يوم مائة مرة فيقضي بكل نظره الف حاجة وفتح الله في قبورهم
ابواب الرحمة من الجنة وريح فم الصايم وعرق بدن الحراثين
ودم الشهيد عند الله سواء ودعواتهم مستجابة وحاجتهم مقضية
وابواب الجنة مفتوحة عليهم يدخلون من اى باب يشاء بغير
حساب طوبى للحراثين لو يعلم الناس لكان الزارعين فان
عليهم عمل الانبياء ويحب الله اعمالهم فانهم يعملون في معاش
خلق الله صدق رسول الله صلى الله عليه واله عوذة
اخرى للدابة اذا حرد ما يكتب ويعلق عليها ويقرا في اذنها بسم الله
الرحمن الرحيم او لم يروا انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا انعاما فهم
لها مالكون وذللناها لهم فمنها ركوبهم ومنها ياكلون

نقلت من خط نقل من خط نقله من خط الشهيد رحمه الله وينبغي ان
يدعى به في قنوت الصلوة عن امام الصادق عليه السلام اللهم ان
كثرة الذنوب تكف ايدينا عن انبساطها اليك بالسؤال
والمداومة على المعاصي تمنعنا عن التضرع والابتهال
والرجا يحثنا الى سؤالك ياذا الجلال وان لم يعطف
السيد على عبده فمن يبتغي النوال فلا ترد اكفنا المتضرعة
الا ببلوغ الآمال وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
من امان الاخطار الفصل الثاني عشر فيما نذكره من روايات في
صفة القرعة الشرعية كنا ذكرنا ها في كتاب فتح الابواب بين
ذوي الالباب ورب الارباب منها ما رويناه باسنادنا الى
الحسن بن محبوب عن علي بن رباب عن عبد الرحمن بن سيابه
قال خرجت الى مكة ومعي متاع كثير فكسد علينا فقال بعض
اصحابنا ابعث به الى اليمن قال فخرجت الى مكة فذكرت ذلك
لابي عبد الله فقال ساهم بين مصر واليمن ثم فوض امرك
الى الله فاي البلدتين خرج اسمه في السهم فابعث اليه متاعك
فقلت

فقلت كيف اساهم فقال اكتب في رقعة بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم انه لا اله الا انت عالم الغيب والشهادة انت العالم وانا
المتعلم فانظر في اي الامرين خيرا لي حتى اتوكل عليك واعمل
به ثم اكتب مصر ان شاء الله ثم اكتب في رقعة اخرى مثل ذلك
ثم اكتب اليمن ان شاء الله تعالى ثم اكتب في رقعة اخرى مثل ذلك
ثم يكتب بحبس ان شاء الله ولا يبعث به الى بلدة منها ثم اجمع الرقاع
فادفعها الى من يسترها عنك ثم ادخل يدك فخذ رقعة من
الثلث رقاع فايها وقعت في يدك فتوكل على الله واعمل بما فيها
ان شاء الله روى محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله
تعالى خلق الشهوة عشرة اجزاء تسعة في الرجال وواحدة في النساء
وذلك لبني هاشم وشيعتهم وفي نساء بني امية وشيعتهم عشرة
اجزاء في النساء تسعة وفي الرجال واحدة من من لا يحضره
الفقيه وايضا منه روى عن ميمون بن مهران قال كنت جالسا
عند الحسن بن علي عليهما السلام فاتاه رجل فقال له يا ابن رسول
الله ان فلانا له علي مال ويريد ان يحبسني فقال والله ما
عندي مال فاقضي عليك قال فكلمه قال فلبس عليه السلام
نعله فقلت له يا ابن رسول الله انسيت اعتكافك فقال لم انس
ولكني سمعت ابي عليه السلام يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله
انه قال من سعى في حاجة اخيه المسلم فكانما عبد الله عز وجل تسعة
الاف سنة صايما نهاره قايما ليله

مردی ضعیف بسیرت قوی وبصورت نحیف عریان وگریان باجگر بریان از لیف خرما بر خود لفیف
ساخته ودختری دارد اسا برکتف توکل انداخته زند تابعه بمثال رابعه از بادیه متابعت
قدم زنان رو بحرم محترم آورده باطراف خانه طوف می‌نمود وبوجد تمام این دو بیت ترنم
بودی «دغل غها فتندی» «طابل کوا بندی» «طبل لوکوها
بینک بنک بندی» وبزرگی ترجمه ابیات مذکوره بدین نهج آورده «مستترا
بخرقة من العری» «مجتنبا عن اكل اموال الوری» «فها انا وزوجتي
وابنتي» «كما تری يا من يری ولا يری» القصه هرچند درکت ناوداند
که از زر خالص بود میرسیدند ناودان نرا دریای خود افتاده میدیدند وخدام حرم محترم
هرچند درنصب او بر منصه رفعتش کمال اهتمام مبذول میداشتند این حال بیشتر بظهور
می‌پیوست تا خدام آن کعبه حاجت روا ابرازت دریافتند که صاحب خانه مهمان نوازی کرده
درویش مسکین را احسانی نموده ناودانرا باو تسلیم نمودند وعذر تاخیر خواستند للغزالی
رحمه الله یقرا سبعة ایام في الخلوة یا حی یا قیوم کل یوم جیم فان حاجتك
یقضی ان شاء الله تعالی من کتاب در منظوم اعلم ان قتل العمد یشتمل علی
حقوق ثلثه حق الله تعالی وهو المخالفة لامره بارتکاب الذنب ویسقط بالتوبة
والاستغفار وفعل الکفارة وحق الوارث ویسقط بتسلیم نفسه الیهم لیقصوا
او یعفوا او یاخذ الدیة وحق المقتول وهی الایلام الذی ادخله القاتل
علیه ولا یسقط الا بالقصاص ولا یسقط الا في الآخرة او عفو المقتول یوم القیمة

که بزبان [illegible] منسوب بشیخ

دعای پسر

دعا از برای زنیکه عیال نیاورد بر این تعویذ بر میان بندد وشوهر باوی
جماع کند آبستن شود واگر باور نداری بر چوب خشک به بندید
سبز گردد بفرمان خدای عز وجل الله ساهرها وهروی الا
هلع باهنا شراهیا وهلله مرقدس فوسر
قوس قوس له له له له له له له اه اه اه
اه اه اسرا هو هو س هساکر لبصرم بر دهذه
الاسماء هنالك يا رب صنر سحلعا سر سر سرا
قلبي حصر من النساء والله ماشرفتم وكذا
القنا العجل العجل العجل الساعة الاحا
الوحا كسما الكنار الساعة والوحا والوحا
هو هو هو سقبنعه لكا ولو لولو

[illegible] بعد زبان

چون زن را بعلت باد در روند فرزند نماند و تباه کند ببستانند سه چارک کرباس از میراث پدری زن و قدر مشک و زعفران و نه عدد یا هفت یا پنج عدد سوزن زبان فاطمه نام و یک قطعه خروس مجموع از میراث مذکور یا از کسب دولت زن باشند پس خروس را بکشند و مشک زعفران بیامرزد و بر کرباس نویسد پس دعا میخواند و سوزنها را از راست و چپ برابر یکدیگر بدان رکوی منهد پس پاره از کرباس ببرد و بدان جد خروس حرز نموده بگورستان کهنه دفن کند سوزنهای بدان زده و در وقت دفن نمودن خروس و غیره نیت کند که دفن میکنیم این خروس و غیره را بعوض فرزند فلانه ابن فلانه و این عمل در آن وقت کند که مدت کند که مدت حمل زیاده از چهار ماه یا دو ماه و یا سه ماه و ده یوم نگذشته باشد پس آن رکوی نوشته سود در گردن زن اندازد چنانکه دو دانگ آن از پشت باشد و چهار دانگ نوشته از طرف سینه اش باشد و این کرباس را از گردن بیرون آورده در زیر بالین فرزند نهند تا چهار ماه تمام بعد زان پاره بدان مقدار که کرباس است بگیرد

[illegible]

بگیرد و آن کرباس در رشتی بپیچد و بگورستان برده در پهلوی گور کهنه دفن کند بطریق خروس و باید که کرباس سوز نشوید و در جنابت با خود ندارد و دعا که بر کرباس نویسند اینست عزمت علیک بالروح الضعیفة بالله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم و بالذی اتخذ ابراهیم خلیلا وکلم الله موسی تکلیما وخلق عیسی بن مریم من روح القدس وبعث محمداً بالحق نبیاً واعطی سلیمان بن داود ملکاً عظیماً واصطفی آدم ونوحاً وبارک علی ابراهیم وآل ابراهیم انه حمید مجید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب بالحق و سخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب عقدت ریح دترو ند جمیع الریاح

الرحم وجملة اعضائی فلانة بن فلانة بحق هذه الغریبة وبحق محمد صلی الله علیه وآله اجمعین

باب در بستن باد ام‌زاد در روند چون فرزند در رحم زن نقصان شود ونزاید باید خروس سفید بکشند و بجوف وی این دعا را بر کرباس خام نویسد و هفت سوزن از هم نام وی و هفت تار موی سرش هر یکی از سوزن بگذرانند و خروس را بدان کرباس کفن کند و در گور کهنه دفن کند و کرباس در گردن دارد تا حمل و ولادت در زیر بالین طفل نهند و بعد از آن تا چهار ماه در گورستان دفن بجهت باد ام‌زاد او نافع است

بسم الله الرحمن الرحیم یا رب بحق هذه الاسماء العظام وابهل یا موشطیثا یا طهمرج ماسیها بحق اذونی عقدت ریح ۲

الباحلین باد [illegible] دوشنبه یکشنبه شمارد

الله [illegible] معلوم ۱۳۰۱

شرح قرائت سوره انعام جهت هر مهم که خواهد بخوانند روز یکشنبه بین الصلوتین ابتدای ختم انعام بدین وجه که مذکور میگردد فایده مند سلیس قبل از شروع بقرائت مقصود خود بر کاغذی نویسد و دو رکعت نماز بگذارد و این کاغذ را برابر خود در حالتی که روی بقبله کرده باشد نهد و پانزده نوبت بگوید و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد بعد از آن بگوید اللهم انی اسئلک بحق سورة الانعام وبحق محمد وآله علیهم السلام وبحق اسمائک العظام ان تنظر الینا نظر رحمة وان تحفظنا من شر کل ذی شر ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بعد از آن شروع در قرائت نماید و چون به فلا کاشف له الا هو رسد یازده نوبت همان افوض تا باخر بگوید و چون به فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین رسد سه نوبت بگوید و دست برآورد و چون به اسرع الحاسبین رسد ده نوبت همان و افوض تا باخر بگوید و چون به الی صراط مستقیم رسد یازده نوبت بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اسئلک بحق هولاء الانبیاء وبحق محمد وآل محمد ان تقضی حاجتی یا قاضی الحاجات و چون به ان هو الا ذکری للعالمین رسد چهل نوبت بگوید ایاک نعبد وایاک نستعین و چهل و یک نوبت اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین و چون بلفظ دوالله رسد که جلالات است سه بار بخواند الهی من ذا الذی دعاک فلم تجبه ومن ذا الذی استعان بک فلم تعنه ومن ذا الذی

توكل عليك فلم تكفه ومن ذا الذى استجار بك فلم تجره ومن ذا الذى
استغاث بك فلم تغثه واغوثاه بك استغيث و سه بار بگويد يا حبيب
الفقراء يا انيس الغرباء يا صريخ المستصرخين يا ديان يوم الدين
يا غياث المستغيثين اغثنى ونجنى من كل سوء وهم وغم والم فى الدنيا
والآخرة برحمتك يا ارحم الراحمين چون بربك الغنى ذو الرحمة رسد سه
نوبت بگويد انا الفقير ذو الحاجات وچون سوره تمام شود يازده نوبت همان
افوض امرى تا بآخر وده نوبت صلوات بر پيغمبر فرستد و سه نوبت بگويد ربنا
آتنا فى الدنيا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا واين دعا بخواند
يا سريع الحساب يا شديد العقاب يا مفتح الابواب يا مسبب الاسباب
يا خالق الارض والسموات يا مجيب الدعوات يا قاضى الحاجات يا غافر
الخطيات اسئلك ان تقضى حاجاتى يا قاضى الحاجات واقض حوايجى
بفضلك وكرمك يا ارحم الراحمين سيد رازى مقصود طلب علم تحصيل مى بوند در
واكر دعاى كه در مصباح مذكور است بجهت محجوب ماندن دعا را ز اجابت بخوانند و بعد از
آن حاجت طلب كند بهتر است و دعا اينست يا الله المانع قدرته
خلقه والمالك بها سلطانه لكم فايدة من كان له حاجة عند
الولاة والسلاطين فليكتب هذه الحروف فى كفه اليسار ويدخل لطلب
حاجته يقضى بابن الله وهو هذا يا ظاطوت طس

ولما كان الانفاق على الاخوان افضل من الصدقات قال على عليه السلام لعشرين
درهما اعطيها اخى فى الله احب الى من ان اتصدق بمائة درهم على المساكين
قال الامام على بن الحسين عليهما السلام هل يدل احدكم يده فى كم اخيه
او كيسه فياخذ منه ما يريد من غير اذن قال لا قال فلستم باخوان
قوله تعالى ويقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة
الا احصاها قال فى الكشاف عن ابن عباس الصغيرة التبسم والكبيرة
القهقهة وعن الفضل انه كان اذا قراها قال ضجوا والله من الصغاير
قبل الكباير فى بعض التفاسير فى قوله تعالى وبدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون
انها اعمال كانوا يرونها حسنات فبدت لهم يوم القيمة سيئات الامام الرازى
فى تفسيره الكبير قوله تعالى يوصيكم الله فى اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين
بعد ان نقل الحديث الذى رواه ابو بكر نحن معاشر الانبياء لا نورث
ما تركناه صدقة قال يحتمل ان يكون قوله ما تركناه صدقة صلة
لقوله لا نورث والتقدير ان الشيء الذى تركناه صدقة لا نورث
ويكون المراد ان الانبياء اذا عزموا على التصدق بشيء فبمجرد
العزم يخرج ذلك عن ملكهم فلا يرثه وارثهم سورة الواقعة
مشهورة فى قضاء الدين لا سيما بعد صلوة المغرب من داوم على هذا الدعاء
خصوصا عند النوم قضى الله دينه كائنا ما كان وهو اللهم انت
الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر فليس بعدك شيء وانت الظاهر
فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء اقض عنى الدين واغننى من الفقر
اغنى

قال بقراط الحلم هو الصبر على الآم الناس وقال العزيز النفس هو
الذى لا يذل للفاقة وقال اذا علمت انك جهلت شيئا كان
علمك بالجهل به سببا لعلمك به لان من علم صورة الجهل فهو عالم
وانما الجاهل من جهل صورة جهله بالشيء وقال كثير الناس يتغيرون
فى ثلث مراتب فى القرب من الملوك وتقلد الاعمال وجمع الاموال
فمن لم يتغير خلقه فى واحد من هذه الثلث فهو صحيح الحلم كريم العهد
سئل اعرابى عن الدليل فقال البعرة تدل على البعير والروث على الحمير
وآثار الاقدام على المسير فسماء ذات ابراج وارض ذات فجاج اما يدل
على العليم القدير استشهد امير المؤمنين عليه السلام عن حديث
الغدير فشهد اثنى عشر رجلا من الانصار وسكت انس بن مالك
فقال له يا مالك ما يمنعك ان تشهد وقد سمعت ما سمعوا فقال
يا امير المؤمنين كبرت ونسيت از حضرت رسول منقول است كه در وقت
رويت هلال چون كسى سورة يس را تا فى امام مبين بخواند بروى مبارك
شود و اثر مطلوب وى است در آن ماه نوى رسد و همچنين سورة
اذا جاء نصر الله بخواند اثر عظيم دارد قال رسول الله صلى الله عليه
الا اخبركم بايسر العبادة واهونها على البدن الصمت وحسن الخلق
نسب موسى عم موسى بن عمران بن نصر بن فاهث بن لاوى بن يعقوب بن اسحق بن
ابراهيم عليهم السلام

روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال لجابر فى آخر جمعة من شهر رمضان
يا جابر هذه آخر جمعة من شهر رمضان وامره بالوداع بان يقول اللهم
لا تجعله آخر العهد من صيامه اياه فان جعلته يا رب فاجعلنى
مرحوما ولا تجعلنى محروما فان من قاله فاما وصل الى شهر رمضان
الآتى او غفر الله له ورحمه قال فى المقنعة وتاخذ المصحف فى ثلاث
ليال من الشهر وهى ليلة تسع عشر وليلة احدى وعشرين وليلة
ثلث وعشرين فتنشره وتضعه بين يديك وتقول اللهم انى
اسئلك بكتابك المنزل وما فيه وفيه اسمك الاعظم الاكبر
واسماؤك الحسنى وما يخاف ويرجى ان تصلى على محمد
وآل محمد وان تجعلنى من عتقائك وطلقائك من النار وان
تقضى لى حاجتى كذا وكذا وتسميها وتدعوها بما احببت هر كس را
چون ازينى مى الكه در هيچ چيز دفع ان نشود اين چند كلمه را بر حيث دوى
بنويسد فى الحال چون ساكن شود بفرمان خدا و كلمات اينست هالع
هلع هلولع منقول است كه اين دعا بمنزله سيف و علوى مجرب است
و بجهت دفع اعدا و معاندين وظالمين بسيار مجرب است يا من يكفى من كل شيء
ولا تكفى منه شيء فاكفنى شر اعدائى كيف شئت وما شئت
يا ارحم الراحمين هر كس اين كلمات را بسيار گويد روزى بر وى فراخ گردد يا مسبب سبب
يا مفتح فتح يا ميسر يسر يا مفرج فرج يا مسهل سهل

ذكر فی تفسیر معارج السوال عند تفسیر سورة الکوثر روی انه لما
استشهد الامام الحسین بن علی علیهما السلام کان لاعیان بنی امیة
لاطفالهم اثنی عشر الف مهد من الذهب و الفضة و لم یبقی من
بنی فاطمة الا الامام علی بن الحسین علیهما السلام فلم یبق بعد اول مدة
من بنی امیة نافخ نار و تکاثر اولاد النبی فی اقطار الارض و اکناف
الامصار من ایات احکام عن النبی صلی الله علیه و آله اذا کان یوم
القیمة نادی مناد من کان له علی الله اجر فلیقم قال فیقوم خلق فیقال
لهم ما اجرکم علی الله فیقولون نحن الذی عفونا عمن ظلمنا فیقال لهم
ادخلوا الجنة باذن الله روی عن ابی ذر عن النبی صلی الله علیه و آله
قال انی لاعلم آیة لو اخذ الناس بها لکفتهم و من یتق الله یجعل له مخرجا
و یرزقه من حیث لا یحتسب فما زال یقراها و یعیدها و روی ان
رجلا اسره المشرکون فاتی ابوه الی رسول الله صلی الله علیه و آله و ذکر
ذلک و شکا الید الفاقة فقال له اتق الله و اصبر و اکثر من قول لا حول
و لا قوة الا بالله ففعل الرجل فبینا هو فی بیته اذ قرع ابنه الباب
و معه مائة من الابل قد غفل عنها العدو فاستاقها من صحیفة الرضا
و باسناده قال علی بن الحسین ع من کف عن اعراض المسلمین اقاله الله
عثرته یوم القیمة

من یا ذا الجلال و الاکرام و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و الحمد
لله رب العالمین قال حکیم لرجل یستکثر من العلم دون العمل
یا هذا اذا افنیت عمرک فی جمع السلاح فمتی ترید ان تقاتل
قال بعض الملوک لراهب قد اسلم عظنی قال ایها الملک
اذا کان الله معک ممن تخاف قال احسنت زدنی قال
اذا کان الله علیک ممن ترجو قال احسنت قال احسب
ان الله قد غفر لک ذنب المذنبین الیس قد فاتک ثواب
المحسنین قال حسبی حسبی و بکی اربعین صباحا بجهة کم شده بکندر
بجو جهار ضرب ربابین عنوان که اللهم العن ثم فلان ثم فلان
ثم فلان ثم فلان اللهم العن فلان خواندن بسیار مجرب است
قال افلاطون اذا اردت ان یطیب عیشک فارض
من الناس بقولهم انک مجنون بدل قولهم انک عاقل قال
افلاطون لا تصحب الشریر فان طبعک یسرق من طبعه
و انت لا تدری زعم المنجم و الطبیب کلاهما لا تحشر الاجسام
قلت الیکما ان صح قولکما فلست بخاسر او صح قولی فالخسار
علیکما قیل من کان فی عمل الله کان الله فی عمله

فایدة تکتب هذه الاسماء للمراة التی لا تحمل و تغسل و تشرب فانه تعالی
جد ربنا ما اتخذ صاحبة و لا ولدا [illegible] یم و کاک
من کان علیه دین فصلی رکعتین قبل الوتر یقرا فی کل رکعة بعد
الفاتحة قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل
شیء قدیر تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی
من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب
خمس مرات قضی الله دینه کاینا ما کان لقضاء الحاجة روی سماعة
قال قال لی ابو الحسن علیه السلام اذا کان لک یا سماعة عند الله حاجة
فقل اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی فان لهما عندک شانا
من الشان و قدرا من القدر فبحق ذلک الشان و بحق ذلک
القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا قال
النبی صلعم انما الاعمال بالخواتیم یعنی لا عبرة بکثرة الصلوة و الصیام و انما
ینظر الی خاتمة امره قیل ینبغی للعاقل ان یفرح بما لم ینطق به من الخطاء
فرحه بما لم یسکت عنه من الصواب عن رسول الله صلعم قال ان الله قسم
الارزاق و الاخلاق فعم بالارزاق من یحبه و من یبغضه و لم یخص
بجمیل الاخلاق الا من یحبه

القبر و الثالث الی الحساب و الرابع اما الی الجنة و اما الی
النار و بس این ابیات نوشت لکل نفس و ان کانت علی وجل
من المنیة امال یقویها فالمرء یبسطها و الدهر یقبضها
و النفس تنشرها و الموت یطویها اموالنا لذوی
المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدهر نبنیها کم من مدائن
فی الافاق قد بنیت امست خرابا و دان الموت اهلیها
من شرح دیوان من تفسیر الامام المعصوم ابی محمد الحسن العسکری
علیه السلام من قرا هذه الکلمات قبل الدعاء البتة یکون دعاؤه
مستجابا الهی بحق محمد و انت المحمود و بحق علی و انت
الاعلی و بحق فاطمة و انت فاطر السموات و الارض
و بحق الحسن و انت المحسن و بحق الحسین
و انت ذو الاحسان ان تصلی علی محمد و آل محمد
عن علی علیه السلام فی مصیبة النبی علیه السلام الصبر
جمیل الا عنک و الجزع قبیح الا علیک

روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال من قرا وقت النوم هذه
الآیات التسع ثلث مرات ویقصد رؤیتی فانه یرانی فی المنام البتة ومن
وقع فی بلاء قراه سبعین مرة مخلصا خلص من ذلك البلاء ومن
اراد ان یصیر غنیا فلیقراها عقب کل صلوة سبعین مرة فانه یحتنهر
ومن کان له خصم قوی قرا اربع مرات وقابل خصمه فانه یقوی علیه
ویضعف قلب خصمه ومن قراها سبع مرات ونفخ علی المریض فانه
برا من مرضه وهی هذه بسم الله الرحمن الرحیم وکفی بالله ولیا
وکفی بالله نصیرا وکفی بالله حسیبا وکفی بالله وکیلا وکفی بالله
هادیا ونصیرا وکفی بربك بذنوب عباده خبیرا بصیرا وکفی الله
المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا ویسئلونك عن ذی
القرنین یعنی اسکندر الروم ملك فارس والروم وقیل المشرق
والمغرب ولذلك یسمی ذا القرنین او لانه طاف قرنی الدنیا
شرقها وغربها وقیل انقرض فی ایامه قرنان من الناس وقیل کان
له قرنان ای ضفیرتان وقیل کان لتاجه قرنان ویحتمل انه لقب بذلك
لشجاعته کما یقال الکبش للشجاع کانه ینطح اقرانه واختلف فی نبوته
مع الاتفاق علی ایمانه وصلاحه والسائلون هم الیهود سئلوه امتحانا
او مشرکو مکة قیل لافلاطون الالهی بم ینتقم الانسان من عدوه
قال بان یزداد فضلا فی نفسه عن وهب قال موسی علیه السلام
یا رب

یا رب ای منزل من منازل الجنة افضل قال الله یا موسی خطیرة القدس
قال یا رب من یسکنها قال اصحاب المصایب قال رب من هم قال الله یا موسی
هم الذین اذا ابتلیتهم ببلیة صبروا واذا انعمت علیهم شکروا واذا اصابهم
مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون یا موسی هولاء سکان خطیرة القدس
قال النبی صلی الله علیه وآله من قال سبحان الله فله عشر حسنات ومن قال
لا اله الا الله فله عشرون حسنات ومن قال الحمد لله فله ثلثون حسنة
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن هذا العلم الذی
فرعتموه کیف یقوی علی ضبطه قال یوخذ عشر مثاقیل قرنفل وعشرة
کندر وسکر نبات یدق دقا ناعما ثم یستف منه علی الریق کل یوم فانه یجید
الحفظ ویذهب بالبلغم ویقوی الصلب قال الشیخ الکبیر نجم الدین
الافتقار علی ثلثة اقسام افتقار الی الله دون غیره وافتقار الی الله
تعالی مع غیره وافتقار الی الغیر دون الله والی الاول اشار النبی صلی الله علیه و آله
بقوله الفقر فخری والی الثانی کاد الفقر ان یکون کفرا والی الثالث بقوله
الفقر سواد الوجه فی الدارین فایده اگر عدد روز یا مبلغ از سه
تا ده باشد همه آنرا مجموع مجرور دارند مثل ثلثة ایام وخمسة شاهیات
واگر از ده تا صد باشد مفرد و منصوب مثل خمس عشر یوما وعشرین شاهیه
واگر صد یا زیاده باشد مفرد و مکسور مثل ثلثمائة دینار

دعای ترسیه
هرکس این نام را بر بار بر آب خوانده بدمد هرکس از آن آب بخورد دولت شود وهو هذا
یا مثلثا کع هرکس این نام را بر سفال آب نرسیده نولید و بر آتش نهد
بنام گریخته گریخته باز آید یا سعبوثا هرکس این نام را با خود دارد خصم بدو
ظفر نیابد و هیچ زخم بر و کار نکند یا فیقش نوث هرکه این نام با خود دارد
قرض او ادا شود ان شاء الله یا مستطیع هرکس این نام را بر کاغذ نوشته به آب
آن روی خود را بشوید هرکه او را ببیند دولت گردد یا منتجیقالع هرکس این
نام را بر پوست آهو نولید با خود دارد زهر بر وی کارگر نکند یا مالینوت
هرکه این نام را بخواند یا با خود دارد توانگر شود و درویشی از و برود یا شاماثیت
هرکه هر بامداد در این چهار کلمه نظر کند بر اعدا غالب شود و اگر بامداد نظر کند
و بنولید و در زیر دست نهد بر خلایق غالب شود ان شاء الله اهمهعوبس سروما
سقوس فرطوطس شرود غالیط در هر بار که این شکل
باشد از حوادث محفوظ باشد ١١٥٥ ١١٥٥ جهة بر آمدن حاجات این
کلمات بر کف دست راست نولید نزد هرکس رود حاجت او بر آید هو هذه
لاه لال بلجد طریق دیگر هو هذه لاه لاه لال جهة حاجت
بر آمدن این اسما را نوشته بر بازو بندد لاع لاع نکع حسه له همد

دعای ...
روی انه وقع فی سنة من سنین وباء عظیم فی بلد نجاء طیب ذات یوم
وفی منقاره هذا الدعاء وفی شرحه لو قرا هذا الدعاء شخص ونفخ علی نفسه او
علی احد فانه یدفع الوباء باذن الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ادفع
عنا البلاء والوباء وسوء القضاء وموت الفجاة وشماتة الاعداء
ودرك الشقاء ومیتة السوء والامراض والاوجاع والاصداع والطعن
والطاعون والخناق وشر الجن والانس وشر العین وشر الظلمة
والکفرة والفسقة وشر حسد کل حاسد والقحط والزلازل
والسیوف والنزول والحرق والغرق والنهب والاضرار وشر
الاشرار وظلم الظالمین وفسق الفاسقین وکید الکائدین وخیانة
الخائنین اللهم اصلحنا واصلح الراعی والرعیة وسکن العباد
والبلاد وادفع الغلاء والوباء والمحنة والفتنة ما ظهر منها وما
بطن عنا وعن جمیع امة محمد صلی الله علیه وآله بشرقها وغربها بحق
الائمة المطهرین وصلی الله علی نبینا محمد وآله اجمعین ایضا لدفع
اللهم کفی علمك عن المقال وکفی کرمك عن السوال ولدفع
سه روز ناشتا بخورد ١١١١ و ط ٩ ٢١٩ و سی و دو بار صلواة بر محمد فرستد
عن علی علیه السلام وذب اهط حج ناقعه لعسر وضع الولد حمل
جهة دفع شر از حضرت صلی الله علیه و آله مرویست که هفت بار این آیه را بخواند بر قدح آب و بدان آب
بر جوالای فرنی بپاشد وما لنا الا نتوکل علی الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن علی
ما اذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون کتبه فی غره شهر رجب المرجب سنه ١٢٢٠ ...

من مناقب الفقيه ابي الحسن علي بن المغازلي الشافعي الواسطي بالاسناد
المقدم في الكتاب قال اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب اجازة ان
ابا احمد بن عبد الله بن شوذب اخبرهم قال حدثنا محمد بن الحسن بن زياد
حدثنا احمد بن الخليل ببلخ حدثني محمد بن ابي محمود قال حدثنا يحيى
بن ابي معروف قال حدثنا محمد بن سهل البغدادي عن موسى بن
القاسم عن علي بن جعفر قال سئلت الحسن عن قول الله عز وجل كمشكاة
فيها مصباح قال المشكاة فاطمة والمصباح الحسن والحسين الزجاجة
كانها كوكب درى قال كانت فاطمة عليها السلام كوكبا دريا من نساء
العالمين يوقد من شجرة مباركة الشجرة المباركة ابراهيم على نبينا وعليه السلام
لا شرقية ولا غربية لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضئ قال يكاد العلم
ان ينطق منها امام بعد امام يهدى الله لنوره من يشاء قال يهدى الله
عز وجل لولايتنا من يشاء قال موسى لانا علي بن موسى عليهما السلام اذا
كثر الوبا فقولوا بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم لا يضر ولا ينفع شيء الا باذن الله توكلت على الله ولا يأتي
الشفاء الا الله ما شاء الله لا يصرف السوء الا الله حسبي الله الذي
خلقني فهو يهدين والذي هو يطعمني ويسقين واذا مرضت فهو
يشفين وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين اللهم
ارزقنا العافية يا ولي العافية ولا تفرق بيننا وبين العافية يا
خالق

فائدة نفيسة الحاسد ينبغي ان يرى حرمانه وتقصيره فيكون الذنب
له لا للمحسود فلابد ان يجتهد في تحصيل ما صار المحسود به محسودا
ومحفوظا لاني اذا الرخط المحسود فان ذلك يضره ولا ينفع الحاسد
بل يضره من كلام الحكما ينبغي للعاقل ان يتخير جليسه كما يتخير ماكوله
ومشروبه ففي تخيرهما صلاح البدن وفي الخير الجليس صلاح النفس
قال السقراط العقول مواهب والاداب مكاسب وصديق
كل امرء عقله وعدوه جهله وقال بعضهم الحي الجاهل موجود
مفقود والعالم الميت مفقود موجود دخل ذو ذنب على
سلطان فقال باي وجه تلقاني فقال بالوجه الذي القى به الله
وذنوبه اليه اكثر وعقابه اكبر فعفى عنه قال بعض الملوك
لوزيره وكان حكيما لم خلق الله الذباب فقال لاذلال الجبابرة
ينزل على اقذارهم ثم ينزل على لحامهم فلذلك لم ينزل الذباب
على من تمت برائته من هذه الدعوى وذلك عبد الله بن
محمد بن عبد الله صلى الله عليه واله بقراط معناه ماسك
الصحة سقراط معناه المزين بالحكمة افلاطون معناه الصادق
الفصيح ارسطو معناه الكامل الفضيلة جالينوس معناه الفاعل
العجايب

يوم النيروز نيروز الفرس روى المعلى بن خنيس عن مولانا الصادق ع
في يوم النيروز فاغتسل والبس انظف ثيابك وتطيب باطيب طيبك
وتكون ذلك اليوم صائما فاذا صليت النوافل والظهر والعصر فصل
بعد ذلك اربع ركعات تقرا في اول ركعة فاتحة الكتاب وعشر مرات
انا انزلناه في ليلة القدر وفي الثانية فاتحة الكتاب وعشر مرات قل يا ايها
الكافرون وفي الثالثة فاتحة الكتاب وعشر مرات قل هو الله احد وفي الرابعة
فاتحة الكتاب وعشر مرات المعوذتين وتسجد بعد فراغك من الركعات
سجدة الشكر يغفر لك ذنوب خمسين سنة وتدعو بهذه الدعاء اللهم
صل على محمد وال محمد الاوصياء المرضيين وعلى جميع انبيائك ورسلك
بافضل صلواتك وبارك عليهم بافضل بركاتك وصل على ارواحهم
واجسادهم اللهم بارك على محمد وال محمد وبارك لنا في يومنا
هذا الذي فضلته وكرمته وشرفته وعظمت خطره اللهم بارك
لي فيما انعمت به علي حتى لا اشكر احدا غيرك ووسع علي في رزقي
يا ذا الجلال والاكرام اللهم ما غاب عني فلا تغيبن عني عونك
وحفظك وما فقدت من شيء فلا تفقدني عونك عليه
حتى لا اتكلف ما لا احتاج اليه يا ذا الجلال والاكرام ويكتب
من

من كتاب مشارق انوار اليقين في كشف حقايق اسرار امير المؤمنين
للشيخ رجب البرسي روى عمار بن ياسر قال كنت عند امير المؤمنين ع
في بعض صحاري الحيرة واذا نصرانية يضرب ناقوسا فقال لي يا عمار
اتدري ما يقول الناقوس فقلت يا مولاي وما تقول الخشبة فقال
انه يضرب مثلا للدنيا ويقول اهل الدنيا مهلا مهلا رفقا رفقا
ان المولى يبقى حقا حقا صدقا صدقا يا مولانا ان الدنيا قد استهوتنا
واستغوتنا ما من يوم يمضي عنا الا اذهى منا كنا لسنا ندري ما
قد منا فيها الا الان قد متنا قال عمار فاتيت الراهب من الغد
فقلت له اضرب الناقوس فقال وما تفعل به وانت مسلم فقلت
لاريك سره فاخذ يضرب به وانا اتلو عليه ما اقول قال فرمى به
وخر ساجدا وقال من اعلمك هذا فقلت وصي محمد فسجد
ثانيا ثم اسلم وقال اني وجدت في سفر موسى بن عمران ان الله
يبعث في الاميين رسولا له وزير يعلم ما يقول الناقوس
فائدة اذا كانت الحاجة ما تتباع يقرا هذا الدعا واحد
وعشرين مرة فان لم يقدر يقرا يكتبه ويرميه في السلعة فانها
تتباع مجرب وهو هذا الدعاء اللهم اني اسئلك من فضلك
ورحمتك فانها بيدك ولا يملكها احد سواك وصلى الله على
سيدنا محمد واله اجمعين

بالمكين فضايله

من لم يقدر على جميع الفضايل فليترك الرذايل ان لم يكن ملحا تصلح فلا تكن ذبابا تفسد من عاب سفلة فقد رفعه ومن عاب سيدا فقد وضع نفسه لا تمدحن امراء باكثر من قدره فيكون مهينا لنفسك كذا با على عرك

ثلثة اشياء تدل على عقل اربابها الكتاب يدل على عقل كاتبه والرسول يدل على عقل مرسله والهدية على عقل مهديها في الحديث اربع من كنوز الجنة كتمان الحاجة وكتمان الصدقة وكتمان المصيبة وكتمان الوجع قال الاحنف بن قيس جهد البلاء خمسة خادم كسلان و حطب رطب وبيت يكف وخوان ينتظر وجندى يدق الباب من الاحياء خرج رسول الله صلى الله عليه وآله الى بئر يغتسل فامسك حذيفة بن اليمان بالثوب على رسول الله صلعم وستره به حتى اغتسل ثم جلس حذيفة ليغتسل فتناول رسول الله صلعم الثوب وقام يستر حذيفة فابى حذيفة وقال بابى وامى انت يا رسول الله لا تفعل فابى رسول الله صلعم الا ان يستره بالثوب حتى اغتسل وقال النبى صلعم ما اصطحب اثنان قط الا كان احبهما الى الله ارفقهما لصاحبه وقال النبى صلعم مثل الاخوين مثل اليدين يغسل احدهما الاخرى في الحديث ان رجلا اتى النبى صلعم بهدية فذهب يلتمس وعاء يفرغها فيه فلم يجد فقال له رسول الله صلعم فرغها في الارض ثم اكل صلوات الله عليه

عليه منها وقال اكل كما ياكل العبد واشرب كما يشرب العبد لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء قيل اتى رسول الله صلعم باسارى طى فنادته جويرية من اقصى القوم فقالت يا محمد فالتفت رسول الله صلعم اليها بكليته فقالت كان ابى رفيع العماد طويل النجاد كثير الرماد لا زالت يتشعشع نيرانه ويتدعدع جفانه كان يفك الاسير ويجبر الكسير ما سأله سايل الا اجابه وما قصده قاصد الا اعطاه وما اجابه والان مات الوالد واملق الواجد وخاب القاصد فان رايت ان لا تشمت بى الاعداء وغلت فاعز ورقت عينا رسول الله صلعم فقال اكشفى عن حالك فقالت انا ابنة حاتم طى قال يا عمر اطلقوا اسارها لاجلها واذا اتاكم كريم قوم فاكرموه في كتاب المناقب مظاهرت الروايات عن النبى صلعم في قوله الله نور السموات انه قال يا على النور اسمى والمشكاة انت يا على المصباح الحسن والحسين والزجاجة على بن الحسين كانها كوكب درى محمد بن على توقد من شجرة جعفر بن محمد مباركة موسى بن جعفر زيتونة على بن موسى لا شرقية محمد بن على ولا غربية على بن محمد يكاد زيتها الحسن بن على يضئ القايم المهدى صلوات الله عليه وعلى ابائه الطاهرين

دعا [illegible]

لسخين الغب يكتب على القميص يا شافى يا كافى يا معافى بسم الله الذى لا يضر مع اسمه شئ في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم وصلى الله على سيد الانبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين ١١١م ١١١١ هـ يا محمد يا على

از براى تب نوبت مجربست بر سه بادام نويسند و هر روز يک بادام بخورند روز اول طاطوف روز دوم لاطوف روز سيم بوونند نوع ديگر سطوف يطوف خطوف هر يک را بر بادامى نويسند و اگر هر سه اسم را بر يک بادام نويسند و هر روز بخورند بهتر باشد

فايده عن الصادق صلعم اذا ضللت عن الطريق فناد يا صالح يا ابا صالح ارشدونا الى الطريق رحمكم الله وروى ان البر موكل به صالح والبحر موكل به حمزه وروى اذا ضللتم عن الطريق فتيامنوا فايده هر كس سوره فاتحة الكتاب را چهل و يک روز هر روز چهل و يک بار بخواند و اگر در ميانه يک روز فوت شود از سر گيرد و بعد از آنکه چهل و يکنوبت خوانده باشد سيزده نوبت بگويد يا مفتح فتح يا مفرج فرج يا مسبب سبب يا مسهل سهل يا متمم تمم بعد از چهل و يک روز هر حاجت که داشته باشد برآورده شود واحوط آنست که از ضبط آن تنگ آيد عن نهج الدعوات من احب ان يكتال بالمكيال الاوفى وان يؤدى الحقوق التى انعم الله بها عليه فليقل في كل يوم سبحان الله كما ينبغى لله والحمد لله كما ينبغى لله ولا اله الا الله كما ينبغى لله ولا حول ولا قوة الا بالله وصلى الله على محمد واهل بيته النبى العربى الهاشمى وصلى الله على جميع المرسلين والنبيين حتى يرضى الله فقال النبى صلعم من احب ان يعلو ثناؤه على ثناء المجاهدين فليقل في كل يوم وان كانت له حاجة قضيت او عدو كبت او دين قضى او كرب كشف وخرق كلامه السموات حتى يكتب في اللوح المحفوظ

نهج الدعوات

مرفوع الى عدة رجال حضروا عند ابى عبد الله عليه السلام فذكر كل واحد منهم جزعه من الوبا وكثرة الوباء فقال عليه السلام لا تخرج احد من البلد الذى حدث فيه هذا ولكن اذا كان ذلك فليصل احدكم على فاطمة بنت محمد صلى الله عليهما اربعا وثلثين مرة وعلى امها خديجة عليها السلام ثلثا وثلثين مرة ويأخذ المشط ويسمى الله عز وجل ويسرح لحيته من فوق الى اسفل ومن اسفل الى فوق ويقرا انا انزلناه الى آخرها ويمر المشط على راسه وحاجبيه وصدره ويقول اللهم صل على محمد وعافنا من الوباء وعلى آل محمد وعافنا من الوباء كله فانه يكفاه ان شاء الله دعاء لدفع الوباء بسم الله الرحمن الرحيم اه مواتوين بست بست هكن هكن بست هيوبى حى حى حى بست يا لطيف الالطاف نجنى مما نخاف بجهت دفع وباء ايضا بر كاغذ چينى بزعفران نويسد و آنرا بياشامند بسم الله الرحمن الرحيم الحى الحق الحكيم الحليم الحميد الحفيظ الحسيب الرحمن الرحيم المحصى المحيى الاحد الواحد الفتاح جهت دفع طاعون و وبا بوسيدن اين تركيب نافعست كه دو مثقال سندل سفيد كافور عود قمارى كوفته و بيخته موم سفيد بقرا هذا لدفع الوباء بسم الله الرحمن الرحيم يا الله يا الله يا الله الامان الامان من زوال الايمان يا دايم المعروف يا قديم الاحسان يا هادى المضلين اياك نعبد واياك نستعين وصلى الله على محمد وآله اجمعين

چنین کسی را عضوی از اعضا بدرد آید یا قولنج کند بر یمنی خود را بران موضع نهد و این
کلمات حمزه را بخواند شفا یابد و اگر بیکنوبت رفع آن نشود مکرر خواند والکلمات
هذه کوکی ده ده ده الله صاحب العظمة و بعد از آن بخواند
اسکن ایها الوجع بعزة الله و بعظمة الله و بقدرة الله اعوذ
بعزة الله و قدرة الله علی الأشیاء کلها من شر ما اجد من هذا
الوجع سلام قولا من رب رحیم و دیگر هر کسی در هر صبح و شام بخواند
یا احدی یا صمدی من عندك مددی یا محمد یا علی یا فاطمة
یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تهلکنی و اعنی و لا تعن
علی و انصرنی کن معی و لا تفارقنی نسیما شاکرا و مصلیا
و هو حسبی و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین ذکر بعض
عن خط الشهید رحمه الله ما صورته انه من وقع فی شدة و الم و لم یعرف
وجه الخلاص فلیقل سبعون مرة یا محمد و ذکر الراوی انه جربه فی
شدائد کثیرة فبعث الله من رجال الغیب من خلصه منها اذاد
نامه قنبر کتب سید الوصیین و امیر المؤمنین علیه افضل الصلوة
و اکملها یا قنبر قد کنت بالأمس فصرت الیوم مثلی فوهبتك
لمن وهب لی کتبه علی بعد از هر نماز خواندن این دعا سه نوبت بجهة اداء
قرض

قرض مجرب است اللهم انی اسئلك یا لا اله الا انت بحق لا اله الا انت
ان ترحمنی بلا اله الا انت اللهم انی اسئلك یا لا اله الا انت بحق
لا اله الا انت ان ترضی عنی بلا اله الا انت اللهم انی اسئلك یا لا
اله الا انت بحق لا اله الا انت ان تغفر لی بلا اله الا انت و باید
که نیز در عقب هر نماز بگوید اللهم لحظة من لحظاتك تیسر بها علی غرمائی
القضاء و علی بها الاقتضاء انك علی کل شیئ قدیر مروی
عن الکاظم علیه السلام بعد صلوة الصبح و غیرها قراءة هذه الکلمات
الشریفة لاداء القرض مروی عن النبی صلی الله علیه و اله اللهم اغننی
بحلالك عن حرامك و بفضلك عمن سواك فلو کان علیك
مثل جبر دینا قضاه الله عنك و جبر جبل بالیمن لیس جبل بالیمن اعظم منه
فی کتاب ریاض الجنة من اهل السنة فی احادیث النبویة
ان المحبة للوصی فریضة اعنی امیر المؤمنین علیا قد کلف الله
البریة حبه و اختاره للمؤمنین ولیا قیل لامیر المؤمنین ع
صف لنا الدنیا فقال اصله دار اولها عنا و اخرها فناء
فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب من استغنی فیها فتن
و من افتقر فیها حزن و من ساعاها فاتته و من قعد عنها
واتته و من ابصر بها ابصرته و من ابصر الیها اعمته ای نظر الیها معجبا

من کلینی عن ابی جعفر علیه السلام یقول لما احتضر الحسن بن علی صلوات الله علیهما
قال للحسین ع یا اخی انی اوصیك بوصیة فاحفظها فاذا انا مت
فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله صلی الله علیه و آله لاحدث عهدا ثم اصرفنی
الی امی فاطمة ع ثم ردنی فادفنی بالبقیع و اعلم انه سیصیبنی من
الحمیراء ما یعلم الناس من صنیعها و عداوتها لله و لرسوله و عداوتها
لنا اهل البیت فلما قبض الحسن علیه السلام وضع علی سریره و انطلقوا
به الی مصلی رسول الله الذی کان یصلی فیه علی الجنائز فصلی علی
الحسن فلما ان صلی علیه حمل فادخل المسجد فلما اوقف علی قبر
رسول الله صلی الله علیه و آله بلغ عایشة الخبر و قیل لها انهم قد
اقبلوا بالحسن بن علی لیدفن مع رسول الله صلی الله علیه و آله فخرجت
مبادرة علی بغل بسرج فکانت اول امراة رکبت فی الاسلام سرجا فو
قفت و قالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیئ و لا یهتك
علی رسول الله حجابه فقال لها الحسین ع قدیما هتکت انت و ابوك
حجاب رسول الله و ادخلت بیته من لا یحب قربه و ان الله سائلك
عن ذلك یا عایشة ان اخی امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله
لیحدث به عهدا و اعلمی ان اخی اعلم الناس بالله و رسوله
و اعلم

و اعلم بتاویل کتابه من ان یهتك علی رسول الله ص ستره لان الله
تبارك و تعالی یقول یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت
النبی الا ان یؤذن لکم و لقد ادخلت انت بیت رسول الله
الرجال بغیر اذنه و قد قال الله عز و جل یا ایها الذین امنوا
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لعمری لقد ضربت انت
لابیك و فاروقه عند اذن رسول الله ص المعاول و قال الله عز و جل ان
الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذین امتحن الله
قلوبهم للتقوی و لعمری لقد ادخل ابوك و فاروقه علی رسول الله ص
ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احیاء و تالله یا عایشة لو کان
هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند ابیه جائزا فیما بیننا و بین احد
لعلمت انه سیدفن و ان رغم معطسك قال ثم تکلم محمد بن الحنفیة و قال
یا عایشة یوما علی بغل و یوما علی جمل فما تملکین نفسك و لا تملکین الارض
عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنفیة هؤلاء الفواطم
یتکلمون فما کلامك فقال لها الحسین ع و انت تبعدین محمدا من الفواطم
فوالله لقد ولدته ثلاث فواطم فاطمة بنت عمران بن عابد بن عمرو بن مخزوم و فاطمة بنت
اسد بن مخزوم و فاطمة بنت زائدة بن الاصم بن رواحة بن حجر بن عبد معیص
بن عامر فقالت عایشة للحسین نحوا ابنکم اذهبوا فانکم قوم خصمون

قال فمضى الحسين الى قبر امه ثم اخرجه بالبقيع من تفسير النشابورى فى
تفسير قوله تعالى يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم قال مؤلف الكتاب
انى فى عنفوان الشباب رايت فيما يرى النايم ان القيمة قد قامت وقد
دار فى خلدى ان الله تعالى لو خاطبنى بقوله يا ايها الانسان ما غرك
بربك الكريم فماذا اقول ثم الهمنى الله فى المنام ان اقول غرنى كرمك
يا رب ثم انى وجدت هذا المعنى فى بعض التفاسير قال الشيخ الطبرسى
رحمه الله فى تفسيره المقلب بمجمع البيان صلوة ليلة الرغايب قال رسول الله صلعم
من احد صام يوم الخميس من رجب ثم يصلى بين العشاء العتمة اثنى عشر
ركعة يفصل بين ركعتين بتسليمة يقرا فى كل فاتحة الكتاب مرة و انا
انزلناه فى ليلة القدر ثلث مرات و قل هو الله احد اثنى عشر مرة
فاذا فرغ من صلوته صلى على سبعين مرة يقول اللهم صل على محمد
النبى الامى و اله ثم يسجد و يقول فى سجوده سبعين مرة سبوح
قدوس رب الملائكة و الروح ثم رفع راسه و يقول
رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انك انت العلى الاعظم
سبعين مرة ثم يسجد سجدة اخرى فيقول فيها مثل ما قال
فى السجدة الاولى ثم يسال الله حاجته فانها يقضى ان شاء الله تعالى
رقعة الطحال يكتب و يعلق فى موضع يحركه الريح لح لح لح لح لح الس
الرمس حوس فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم اسئل الشفا
من الطحال بحق لا اله الا الله محمد رسول الله حسبى الله و نعم الوكيل

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله ثلثة احرف با و سين و ميم الباء هو البارى
الله الخالق البارى المصور للاشياء كل نقاش يصور على القرطاس و
الطين و الخشب و الجمادات و لا قدرة له ان يصور على الماء و انا اصور
صورة من قطرة ماء على هذا الجمال و الكمال و لا قدرة لاحد على هذا
الامر الا انا «دهد نطفه را صورت چون پرى» «كه كرده است بر آب صورتگرى» و السين
هو السميع يسمع دعاء الخلق من العرش واحد يدعوه من المغرب
و اخر من المشرق و واحد من العليا و اخر من السفلى يسمع دعا كلهم
كما سمع دعاء زيد بن حارثة فى الحكاية المشهورة ان زيد خرج يوما مع
منافق من مكة يريد الطايف فلقيا خربة فقال المنافق يا زيد تعال
انا ندخل و نستريح فى هذه الخربة زمانا فدخلا فى الخربة و اراد المنافق
ان يقتل زيد فقال زيد يا منافق لم تقتلنى فقال لان محمد يحبك و انا مبغضه
فرفع زيد راسه الى السماء فقال يا رحمن اغثنى اغثنى كذلك فلما
خرجت الرابعة و نظر يمينا و شمالا فجاء جبرئيل عليه السلام و قتل
المنافق فدخل الخربة و اتى زيدا فقال يا زيد اتعرفنى قال لا قال
انا جبرئيل و استجاب ربك دعاك فامض و الميم مجيب دعوة المضطرين
كما حكى ان الخليفة ابى جعفر المنصور ابو الدوانيق خرج يوما من بغداد
متصيدا و هو راكب بغلة اذ تعلقت به امراة علوية بعنان بغلة
فقالت يا امير المؤمنين بالرحمن الذى بينى و بينك قف ساعة فوقف

[illegible]

فقالت انا امراة من بنات الحسين بن على عليهما السلام و انك قتلت
اخوين لى و عمى و ابى و بعلى و ان لى ولد و هو قرة عينى و ثمرة فوادى
و قد حبسته ايضا فى سجنك بجناية غيره فاعف الان عنه فلبث ساعة
ثم غضب عليها غضبا شديدا فقال لا اعف عنه فرجعت باكية حزينة فدعت
الله تعالى فوالله ما استتمت الكلام حتى عثرت بغلة منصور فقبحه الله فى
الاخرة اقبح من الدنيا فرمته وكاد ان يدق عنقه الميشوم سريعا فقال
اطلقوا ولدها و اعطوها عشرة الف دينار فعانقت ولدها و فرق المال
على الفقراء شكرا المواصلة ولدها صلى الله على الحسين و ورثة الحسين
قال عليه السلام العيون اربعة عين الراس و عين القلب و عين المعرفة
و عين العقل يعنى الراس ينظر الى الفناء و بعين القلب ينظر الى الجزاء
البقاء و بعين المعرفة ينظر الى اللقاء و بعين العقل ينظر الى الجزاء و قال
ايضا القلب اربعة قلب مشغول بالفناء و قلب مشغول بالبقاء
و قلب مشغول بالعطاء و قلب مشغول باللقاء اما القلب المشغول
بالفناء فقلوب العام و قلب مشغول بالبقاء فقلوب الخاص و قلب
مشغول بالعطاء فقلوب اهل العقل و السخا اما القلب المشغول
باللقاء فقلوب اهل المعرفة و الصفا و قال القلب على ثلثة انواع
قلب مشغول بالدنيا و قلب مشغول بالعقبى و قلب مشغول بالمولى
اما القلب المشغول بالدنيا فله التعب و البلا و اما القلب المشغول
بالعقبى فله الدرجات العلى و اما القلوب المشغول بالمولى فله
الدنيا و العقبى و المولى

[illegible]

کین ... عمر ... زمین [illegible]
... بر ... [illegible]
درویش ... کند ... [illegible]
بیت
... [illegible]
درویش مخالفت کند ... [illegible]
بیت
خیام ز بهر گنه این ماتم چیست
ور خوردن غم بیش ... [illegible]
آنرا که گنه نکرد غفران نبود
غفران ز برای گنه آمد غم چیست
بیت
این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
در بند سر زلف نگاری بوده است ۱۰۵
... [illegible]
بیت
... [illegible]
بیت
... [illegible]
تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست
... [illegible]

الرجزی ورزیده شود و خواهی که معلوم شود که آن چیز را که برده است بنویس بر نان و بخورد
انگس ده که ترا گمان باشد که برده است قالوا اتعجبین من امر الله رحمة الله
وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید

۱۲ انکه کلام بر چهار قسم است
یکی بحرف است و بصوت
یکی بحرف است نه بصوت یکی بصوت است
نه بحرف نه بحرف است نه بصوت
انکه بحرف است و بصوت کلام الله
وکلام بنی آدم دوم کلام جن و ملائکه
سیم کلام حیوانات
چهارم کلام شجر ومدر وامثال انها بدلیل وان من شیء الا یسبح بحمده

فی حدیث النبوی
ان الله مدینة لها ستون الف باب
لکل باب ضعف اهل الدنیا ملائکة یستغفرون لمن
یغتسل غسل الجمعة وکان امیر المؤمنین ع یعیر الکسلان ویقول له یا
... تارک غسل الجمعة
فایده فی القواعد الذی فی الشهید رحمه الله
والعجب استعظام العبد عبادته وهذا معصیة وما قدر العبادة بالنسبة الی اقل
... وکل مطیع خائف حتی یبلغ ذلک
وکذا استعظام العالم علمه ... ان الریا مقارن
والفرق بینه وبین الریا ان الریا مقارن للعبادة والعجب متاخر عنها فیفسد بالریا
لا بالعجب ... والورع

ان تستقل فعله بالنسبة الی عظمة الله تعا قال الله تعا وما قدروا الله حق قدره
ویتهم نفسه فی علمه ویری علیه الشکر فی التوفیق له قال الله تعا والذین یؤتون
ما اتوا وقلوبهم وجلة واما التسمیع المنهی عنه فی قول النبی صلی الله علیه واله
من تسمع سمع الله یوم القیمة وهو من لوازم العجب اذ هو التحدث بالعبادة
والطاعة والکمال لیعظم فی اعین الناس فان اول ما یحصل فی نفسه العجب
ویتبعه التسمیع الدعا الذی دعا به موسی بن عمران علیه السلام فانفلق
له البحر نقلا عن النبی صلی الله علیه واله اللهم لک الحمد والیک المشتکی
وبک المستعاث وانت المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله

حکیم یوصی
ابنه یا بنی کن جوادا
بالمال فی موضع الحق
ضنینا بالاسرار عن جمیع
الخلق قال حکیم لرجل فی
جنازة اتری هذا المیت لو عاد
الی الدنیا ما کان یعمل عملا صالحا قال
نعم قال فان لم یکن ذاک فکن انت
ذاک

روی انه مثل ابلیس الی باب فرعون وقرع الباب فقال فرعون
من هذا قال ابلیس فلو کنت الها لما جهلت فلما دخل قال فرعون
تعرف فی الارض شرا منی ومنک قال نعم الحاسد وبالحسد
وقعت فی هذه المحنة

سال رجل رجلا ما اسمک قال بحر قال ابو من قال ابو الفیض قال ابن من قال ابن
الفرات قال ما ینبغی لصدیقک ان یلقاک الا فی زورق کل شیء اذا کثر
رخص الا العقل فانه اذا کثر غلا روی ان رابعة باتت لیلة فی التهجد و
الصلوة فلما انفجر الصبح نامت فدخل السارق دارها واخذ ثیابها و
قصد الی الباب فلم یهتد الی الباب فوضعها فوجد الباب وفعل ذلک
ثلث مرات فنودی من زاویة البیت ضع القماش واخرج فان نام
الحبیب فالسلطان یقظان کان بعض العارفین یرعی غنما فحضر فی قطیع
غنمه الذیاب وهی لا تضر اغنامه فمر علیه رجل فناداه متی اصطلح الغنم
والذیب قال الراعی من حین اصطلح الراعی مع الله تعالی اعلم ان مقام
التقوی مقام شریف قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم عن ابن عباس
قال علیه السلام من احب ان یکون اکرم الناس فلیتق الله ومن یکون احب
ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله ومن احب ان یکون اغنی الناس
فلیکن بما فی ید الله اوثق مما فی یده قال الحسن التقوی ان لا یختار
علی الله سوی الله ویعلم ان الامور کلها بید الله وقال ابراهیم بن ادهم
ان لا یجد الخلق فی لسانک عیبا ولا الملائکة فی افعالک عیبا قال
الواقدی التقوی ان تزین سرک للحق کما زینت ظاهرک للخلق
اخبار امیر المؤمنین وامام الموحدین وسید اهل الیقین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب علیه التحیة والسلام من الکتب الاربعة السماویة اربع
کلمات من التوریة من قنع شبع ومن الانجیل من صمت نجا ومن الزبور من
ترک اللذات امن من الافات ومن القران من یتوکل علی الله فهو حسبه

بسم الله الرحمن الرحيم بوران بنت الحسن بن سهل اسمها خديجة وكان
المامون قد تزوجها لمكان ابيها منه واحتفل ابوها بامرها وعمل من
الولايم والافراح مالم يعهد مثله في عصر من الاعصار وكان ذلك
بفم الصلح وانتهى امره الى ان نثر على الهاشميين والقواد والكتاب
والوجوه بنادق مسك فيها رقاع باسماء ضياع واسماء جوار
وصفات وغير ذلك فكانت البندقة اذا وقعت في يد الرجل
فتحها فيقرا ما في الرقعة فاذا علم ما فيها مضى الى الوكيل المرصد لذلك
فيدفعها اليه ويتسلم ما فيها سواء كانت ضيعة او ملكا او فرسا او جارية
او مملوكا ثم نثر بعد ذلك على الناس الدنانير والدراهم ونوافج
المسك وشمايم العنبر وانفق على المامون وقواده وجميع اصحابه
وساير من كان معه من اجناده واتباعهم وكانوا خلقا لا يحصون
حتى انفق على المكاريه والملاحين وكل من ضمه عسكره فلم يكن في العسكر
من يشتري شيئا لنفسه ولا لدوابه وكانت اقامة المامون عند الحسن
تسعة عشر يوما وامر له المامون عند منصرفه بعشرة الاف درهم
واقطعه الصلح فجلس الحسن وفرق المال على قواده واصحابه وحشمه
وفرش للمامون حصير منسوج بالذهب قال قاتل الله ابا نواس
كانه شاهد هذه الحال حتى قال في صفة الخمر والحباب الذي
يعلوها عند المزاج فقال كان صغرى وكبرى من فقاقعها
حصباء

[illegible]

حصباء در على ارض من الذهب فاطلق المامون خراج فارس
وكور الاهواز مدة سنة وفي ليلة دخوله عليها نثرت جدتها الف
دينار كانت في صينية ذهب فامر المامون ان يجمع وسالها عن
عدد الدر كم هو فقال الف حبة فوضعها في حجرها فقال لها سل
حوايجك فقال لها جدتها كلمي سيدك فيما اردت في امرك
فسالته الرضا عن ابراهيم بن المهدي عم المامون قال قد فعلت
واوقدوا بين يديه في تلك الليلة شمعة عنبر وزنها مائة من
اشهب في تور من ذهب وجرى هذا كله في شهر رمضان سنة
عشرة ومائتين وكان العقد في سنة ٢٢ الهلالية وتوفي المامون
وهي في صحبته في سنة ٢١٨ وتوفيت هي في سنة احدى وسبعين
ومائتين وعمرها ثمانون سنة من جوامع الطبرسي روي ان سليمان
على نبينا وعليه السلام خرج من بيت المقدس مع ستمائة الف كرسي
عن يمينه ويساره وامر الطير فاظلتهم وامر الريح فحملتهم حتى وردت
بهم المداين ثم رجع فبات في اصطخر فبات في اصطخر فقال بعضهم
لبعض هل رايتم ملكا قط اعظم من هذا او سمعتم قالوا لا فنادى ملك
من السماء لثواب تسبيحة واحدة في الله اعظم مما رايتم باب نافع
لاجل السرقة يكتب على خبزة وتطعم السارق وهي اذ القلوب لدى
الحناجر كاظمين ما للظالمين من حميم ولا شفيع يطاع ومن حين
اكله يقع النار في جوفه ويمرض فان لم يدفع السرقة بعد سبعة ايام والا
يوم الثامن يموت وهو مجرب

عن الرضا عليه السلام عن ابيه قال دخل ابو المنذر هشام بن السايب
الكلبي ع الى ابي عبد الله عليه السلام فقال انت الذي تفسر القران
قال نعم قال اخبرني عن قول الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه واله واذا
قرات القران جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالاخرة حجابا
مستورا ما ذلك القران الذي كان اذا قراه رسول الله صلى الله
عليه واله حجب عنهم قال لا ادري قال فكيف قلت تفسر القران
قال يا ابن رسول الله ان رايت ان تنعم علي وتعلمنيهن قال اية
في الكهف واية في النحل واية في الجاثية وهي افرايت من اتخذ
الهه هواه واضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه وجعل على
بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون وفي
النحل اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم
وابصارهم واولئك هم الغافلون وفي الكهف ومن اظلم
ممن ذكر بايات ربه فاعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا
جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي اذانهم وقرا وان تدعهم
الى الهدى فلن يهتدوا اذا ابدا قال الكسروي فعلمتها رجلا
من اهل همدان كانت الديلم اسرته فمكث فيهم عشر سنين ثم
ذكر الثلاث الايات فقراهن قال فجعلت امر على حالهم

وعلى

وعلى مراصدهم فلا يروني ولا يقولون شيئا حتى خرجت الى ارض الاسلام
قال ابو المنذر وعلمتها قوما خرجوا في سفينة من الكوفة الى بغداد
وخرج معهم سبع سفن قطع على ست وسلمت السفينة التي قري
فيها هذه الايات وروي ان المسئول عن هذه الايات الخضر عليه
السلام ومن اراد ان يحجب عن عدوه فليقرا هذه الايات الثلاث
المذكورة روي عن الصادق عليه السلام من خاف في السفر من
اللصوص والسبع فليكتب على عرف دابته لا تخاف دركا ولا تخشى
فانه يامن قال داود الرقي كنت بالبادية فحججت فلما كنت بالطريق
جاء قوم من الاعراب فقطعوا على القافلة وانا فيهم فكتبت على
عرف دابتي لا تخاف دركا ولا تخشى فوالذي محمدا بالنبوة و
خصه بالرسالة وشرف امير المؤمنين ع بالامامة ما كادني احد
منهم اعماهم الله عني في طلب الحاجة قال امير المؤمنين عليه السلام
من خرج من بيته وقلب خاتمه الى باطن كفه وقرا انا انزلناه
في ليلة القدر ثم قال امنت بالله وحده لا شريك له امنت بسر
ال محمد وعلانيتهم لم ير في يومه ذلك شيئا يكرهه فايدة اذا امنت
في فراشك وكررت حرف الطاء تسع مرات امنت سطوة
الجان وجميع طوارق الليل ٥

فایده معرفة الخطوط التی فی الکف اذا کانت خطوط الکف مستویة
فصاحبها طویل العمر فان کانت موصولة بالابهام فاقض له بالامارة
و الوزارة او ریاسة علی قدره وان کانت الخطوط متصلة بالسبابة
فانه یموت علی دینه وان کانت متصلة بالوسطی فاقض له بالکتابة
والحساب والحظ عند الملوک بل یموت غریبا وان اتصلت
بالبنصر یکن سارقا ویتوب بعد ذلک وان اتصلت بالخنصر
یکن مولعا بالصبیان قلیل الخیر ذا مکر وخیانة وخبث
وان کانت الخطوط قلیلة مفرقة فانه یکون مستقیم الحال
صحیح الجسد قلیل الامراض ذا املاک وعقار ومزارع
وان کانت کثیرة غیر مفتوحة فانه یسافر بلادا کثیرة و
یاکل الحرام ویتحکم علی اهله وآخر عمره خیر من اوله وان
کانت کثیرة مفتوحة فانه ینتقل ارضا الی ارض اخری وربما
ملک ارضا من جهة النساء بعد فقر وفاقة وان کانت
الخطوط مایلة الی جهة الساعد فانه شغف بالنساء ایام عمره

تمت

اظهار
استحقاق وحرمان وارکان [illegible] دنیا که باقی نیست قیمت [illegible]
ستغفر چون لیس اکثر بعض دنیا که [illegible] ولیکن روزها از برای [illegible] بیت ایمان
هر بزرگ وفضل وعقل ثابت بلند [illegible] مراتب [illegible] مرتبه بخش [illegible] بعض
بعضها [illegible] هر بزرگ نه بسجیه وطالب رباعی [illegible] قضا سعی [illegible] سودی
[illegible] خلق و در دولت فضلت [illegible]

اج بجا اجب جاب باج جبا

اولا محاظ طرا تکلف باید کرد که عدد شش را به حصه
سر من سعص [illegible] مختلف موقف از انجمله عددی در دولت راست و عددی در دست
چپ و عددی در بغل ضبط نمای و بعد از آن باید گفت که عدد دولت راست را
مضاعف موقف عدد دولت چپ را از ان بیفزاید و مجموع را باز مضاعف موقف عدد
دو بغل است انرا نیز اضافه موقف دیگر بار مجموع را مضاعف نمای و هفت هفت طرح موقف باقی
مانده [illegible] باقی مانده باید دیگر مطابق حرف اول کدام یک از الفاظ سته است فی الطلب
بر ترتیب همان لفظ عدد را حمیت موقف است اگر پرسند کدام عدد است که مثل او و نصف او و ربع
او که با یکی ضم شود صد شود باید گفت عددی [illegible] شش است

[illegible] باید
در سخنی [illegible] بکار و زمانه باید [illegible] غم
[illegible] در وادی [illegible] خرج [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] میدانم [illegible] صبر [illegible] شود [illegible]
علاج آن [illegible] غم [illegible] وطن [illegible] رباعی [illegible]
لازم [illegible] است [illegible] از غم [illegible] را و دنیا [illegible] فرج [illegible]
برای [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] امید [illegible]
جای [illegible] خود [illegible] دشمنان [illegible] برای
و [illegible] حوادث [illegible] دفع [illegible]
کمال [illegible] ظاهر [illegible] حوادث [illegible] مقصد [illegible] رباعی [illegible]
کند عیب [illegible] شود [illegible] دل [illegible]
[illegible] شود [illegible] رباعی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] ۱۰۵

امر [illegible] دنیا که [illegible]
[illegible] طلاق
تا دنیا [illegible] حقیقی [illegible] است که [illegible] اندوه است
وبجو حقیقی [illegible] رباعی ابدل [illegible] در حال [illegible] جلوه [illegible]
با [illegible] که [illegible] شود مراد طبعش [illegible] اوری [illegible]
انیت [illegible] شود [illegible] عاشقی [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] وحب [illegible] رباعی [illegible] نفس [illegible]
ان [illegible] شود [illegible] و از [illegible] بردارید
سبق [illegible] نیستم [illegible] از میان [illegible]
افتاده بدام نفس عصیان [illegible]
خوار و خجل [illegible]
امر [illegible] از
جهان

خراب .

میفرماید بپرهیز کن از دنیا بدرستی که اینجی درین اسرار

محل فنا است نه محل بقا خالص آن آتشینه بلدورت

و آن با او بسوی سینه بر سخت است . رباعی . در دار فنا الکسی احیا . خیر

اکثر از اجل چیره خفه کاهش رفت . صاف طلبت در و دورت بنیت . راحت طلب

نقد خواهی رفت . زطلبها بر علیا در تشحیت و اشدر دنیا و دنیا و حالت دارد

شده و رخا و نوع ولو بر لیب است لعوم بلا و جوانمرد آینک چون حباب

کند اورا روزگار در دو رطه خجسته انداز و حبابه لمکند او را صبر ویوب

با او باشد . رباعی . فیاض ازل که فیض او چون ابر است . روزده ابر باد

میفرماید اگر فرود آید حادثه بمی . کوئید چگانه علاج جز صبر است

سبب بدرستی که حال تو از قضاء او بد بکردد . بکمبر است

من

من

در جواب روزگار

در بانگ بر آتش چشم و رنا امر او اسبط

لنگ ازنا بشر . رباعی . چون غم فلک آکند

لسوسیم آهنگ . باید جمله و هم مرا سنجی چون سنگ . فی نعمت و فی بلا بخواهد

ماندن . هر لحظه خم فلک برآرد صد رنگ . بیان اختیارات ایام اسبوع

بطراز مقبول و مطبوع میفرماید هر یک روزه است روز شنبه بتحقیق برای

صید اگر خواهی از آن ای با ثابته شکار . رباعی . ای بخت تو بر سمند اقبال سوار

آنکه که کند مرغ دولت عزم شکار . باید که شود در روز شنبه آن کار

تا چرخ فلک کند مرادت بکنار . میفرماید

در روز یکشنبه است براب

آنکه و در او

شروع

آسمان . خدا در فرمودن

منزل مسکن اباد . رباعی . ای از تو بسی

تدبیر بنا بروز یکشنبه کن . هر کس که کنی عمارت او بنیاد و . میفرماید

در روز دوشنبه اگر سفر کنی نباید . تا عیش کنی ازین خرم و شاد و آن سفر بروز اندر

حاجت و طلب ری مال . رباعی . ای . از مردم دروپیش بطلب . بیا بر دو روی

روز دوشنبه سفر . آغاز سفر اگر درین روز کنی . یابی زخدا اسعاد و فتح و ظفر

میفرماید هر که بخواهد حاجت التیس . ای . شنبه نیک روز است آنکه در ماه های اول

ریختن خون . رباعی . از آنکه را اسرار حلم اگاهی . هر کاه که قصد یا حاجت خواهی

شرط است که در روز سه شنبه . تا چهره کلرنک نکردد کاهی . میفرماید اگر آن مد

مردی دارد روی را الیس نیک روز است روز چهار شنبه . رباعی . گر فکر نو با قضا

شابه باشند . هر روز کی التجه برابه . نا ز سیه . از بهر علاج اگر

خون دارد روی . باید که بروز چهار شنبه باشد

میفرماید

میفرماید

در روز غنم کذاردن

حاضیات است که در روز خدا او کرتی سی سپارد در دنیا

رباعی . در روز پنجشنبه با خدا باید بود . در قبله . نجس جدا باید بود

از رجال کرم مهم خود باید خواست . سو بسته با اخلاص و دعا باید بود . میفرماید در او نبهات

زنان داران و طعام عروس و لذتهای مردان بازنان . رباعی . ای آنکه ترا نام نکو مطلق

خلاف شرع و دین معیوب است . در دینه بر آن که خدا ایک است . بیت

بر خوب است . میفرماید . این علم بدانند ازیرا که پیغمبر یا وحی پیغمبران . رباعی . این علم ندارد

و هم و خیال است و حواس . نا فهم کند حکیم از روی قیاس . این علم محققان

عالی قدر است . زنهار مکوش قدر این نا سپاس . میفرماید دعا و مناجات

با قاضی الحاجات السباده اهم مرات امتثال امر تو لهداز

السپادن تو از آزاد کننده منی . بس

رحم کن به تبوت الحاجی

من

ای صاحب نظر کیمیا بینت
بی کسی را بنگر اینست که ربا عی
تو کل من خوشی عیش بی کسی بدارنده او بنگاه وارسته او
نو رسی از اد کشنده او ... ز هجر دلبر ایشنی عشق بی کسی حرف دل
ای دل نور رحمت چراغ هر دو دلشیتی وی داغ غمت مرهم ... جون
توبت قبله هر کسی ... سخن ای کمال بیکسی بخود یشتی منعرما بد ... بد ایج مرش
که اشد بشیمان بخواب که گنه کنند بحضرت ذو الجلال بلای خود را بد بنشد با داح
چون بخلوت رود در بار نگی ورحالی که زاری کشنده لود وردعا جواب اور اخدا
پس لبیک کوید اورا ربا عی خوش وقت کسی که شد پشیمان زگناه بی جوابی و داردات
از شوق اله در خلوت نا ربد که حق را خواند لبیک باو بی جان او باید راه
منعرما بد خواستی ای بنده من و تو از دایره حاجت بی زوجه کفتی بحقیقت
شنید بر انزا ومیشنو ند او از شرا فرشتگان
پس گناه تو النون
بحقیقت
تشریف

حمد از بیم و ... دار دیلبیت حاد بد انچه ... از ابیم
از او میلدر ... دلبر کشف ... بحقیقت ... ازا بیم
خوشحال ان ... بخواهی بخواه ... مدار و عزلس بر لبی
ای جان خدا ... ربا عی ای رشیده اروی صدق و
اخلاص ... عشق با ... جرم کند ... از دیده ... ز هجران ... لیبک
نیرواحق طلب منعرما بد ... ار دیدم ... نادم ... عاقل کار ابد بود ...
خدا اندو کی ... ربا عی ... ار آن ... و ار ... الله
رحمن ... منعرما بد و ... ای نفس الست
و عبادت ... ربا عی ... منعرما نند ... ای نفس در ...
سیان ... ربا عی ... در دانند ...
میدانند ... که رو ... در درانند
منعرما بد

فی امام مبین قام ... الله من مجلسها وقالا یا رسول الله هو
التورية قال لا قالا فهو الانجیل قالا لا قالا فهو القرآن قال لا فاقبل امیر المؤمنین
عم فقال صم هو هذا انه الامام الذی احصی الله فیه تبارک وتعالی علم کل شیء
وذکر ابن عباس عن امیر المؤمنین عم قال انا والله الامام المبین ابین الحق
من الباطل ورثته من رسول الله صم وفی کتاب الاحتجاج للطبرسی رح
عن النبی صم حدیث طویل یقول فیه معاشر الناس ما من علم الا علمته
ربی وانا علمته علیا عم وقد احصیاه فی کل علم علمته فقد احصیته فی
امام المتقین وما من علم الا علمته علیا عم وفی شرح الایات الباهرة
عن صالح بن سهل قال سمعت اباعبد الله عم یقول وکل شیء احصیناه فی امام
مبین قال فی امیر المؤمنین عم قال ویؤید هذا التاویل ما رواه الشیخ ابو جعفر
محمد بن الحسن الطوسی رح فی کتاب مصباح الانوار باسناده الی رجاله مرفوعا
الی المفضل بن عمر قال دخلت علی الصادق عم ذات یوم فقال لی یا مفضل هل
عرفت محمدا وعلیا وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام کنه معرفتهم قلت
یا سیدی وما کنه معرفتهم قال یا مفضل تعلم انهم فی طیبة عن الخلائق بجنة
الروضة الخضرة فمن عرفهم کنه معرفتهم کان فی السنام الاعلی قال قلت
عرفنی ذلک یا سیدی قال یا مفضل تعلم انهم علموا ما خلق الله عز وجل
وذرئه وبرئه وانهم کلمة التقوی وخزانة السموات والارضین والجبال
والبر والبحار وعرفوا کم فی السماء نجم وفلک ووزن الجبال وکیل ماء البحار
وانهارها وعیونها وما تسقط من الاشجار علموها ولا حبة فی ظلمات
ورقة
الارض

الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین فهو فی علمهم وقد علموا
ذلک فقلت یا سیدی قد علمت ذلک واقررت به وآمنت قال نعم یا مفضل
نعم یا مکرم نعم یا محبوب نعم یا طیب طبت وطابت لک الجنة ولکل مؤمن بها وفی
مشیخ ره فی کتابه المذکورین انفا قال ومن عجایب ایاته ومعجزاته ما رواه ابو ذر الغفاری
قال کنت سایرا فی اغراض امیر المؤمنین عم اذا مررنا بواد ونمله کالسیل سار
فذ هلت مما رایت فقلت الله اکبر جل محصیه فقال امیر المؤمنین عم لا تقل ذلک
ولکن قل جل بارئه فوالذی صورک انی احصی عددهم واعلم الذکر منهم والانثی
باذن الله عز وجل وتاویل قوله تعم وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر
والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس
الا فی کتاب مبین وقول الصادق عم فی روایة عبد الله بن بکیر الارجانی قال عبد الله
جعلت فداک فهل یری الامام ما بین المشرق والمغرب قال عم یا ابن بکیر فکیف یکون
حجة علی ما بین قطریها وهو لا یریهم ولا یحکم فیهم وکیف یکون حجة علی قوم غیب لا یقدر
علیهم وکیف یکون مؤدیا عن الله تعم وشاهدا علی الخلق وهو لا یراهم وکیف یکون
حجة علیهم وهو محجوب عنهم وقد حیل بینهم وبینه ان یقوم بامر ربه فیهم والله سبحانه
یقول وما ارسلناک الا کافة للناس یعنی به من علی الارض والحجة من بعد النبی صم
یقوم مقام النبی صم وهو الدلیل علی ما تشاجرت الیه الامة والاخذ بحقوق الناس
والقائم بامر الله تعم والمنصف لبعضهم من بعض فاذا لم یکن معهم لم ینفذ قوله وهو یقول
سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم فای ایة فی الافاق غیرنا اراها الله فی
الافاق وقال ما نریهم من ایة الا هی اکبر من اختها فای اکبر منا الحدیث وهذا
فی المعاینة بغیر اخبار الملائکة قلنا وفی توجیه اخبار الملائکة لهم والجمع بین
الاخبار اجیب من وجهین الاول ان الشخص اذا انظر شیئا وادرکه فان

حقيقة ذلك ان الله سبحانه لما خلق المشاعر المدركة وجعلها مقتضية لذلك
الاقتضاء مقتضية لان الله تعالى يفيض لذلك الاقتضاء ملائكة من جنس ذلك المشعر
ينقلون صور المدركات و اشباحها ومعانيها اليها فالملائكة العقليون ينقلون
معاني المدركات الى العقول باقتضائها لذلك و النفسانيون ينقلون صورها
الى النفوس و المثاليون ينقلون اشباحها الى الحس المشترك و الخيال ولاما
بينهما فلا يظهر شيء من المدركات فى شيء من المشاعر الا فى وقته الذى قدره الله له
فاذا جاء وقته وتمت مقتضاه انزلته الملائكة الموكلون به باذن الله تعالى من خزائنه
الى المحل الذى يظهر فيه كما قال تعالى وان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا
بقدر معلوم الثاني ان الملائكة الذين ياتونهم بما يريدونه و يطلعون عليه
لهم بمنزلة الخواطر و الوارد للانسان هو الذى ياتى الانسان بما يتوجه اليه
قلبه ومع ذلك فهو من قلبه كالالتفاتة من الانسان فانه لا يرى من خلفه
مثلا الا اذا التفت اليه فالالتفاتة التى اراته من خلفه و ان كان فى الحقيقة
انما راه الانسان لكن الالتفاتة يتوقف عليها المقابلة التى هى سبب الرؤية كذلك
الخاطر و لذلك تقول خطر قلبي وخيالي كذا وانما الخاطر من قلبه فافهم فاذا عرفت
هذا ظهر لك انهم يشاهدون كل شيء معاينة و ان البعد و الحجب لا يحجب
ابصارهم و ان ابصارهم تدرك ما لا تدركه عقول من سواهم
فايدة للامن من السراق و الحفظ فى الطريق بعد عشاء الاخرة اذا وضع جنبه
فى المنام يقرا اية الكرسى ويسبح تسبيح الزهراء عليها السلام فانه يبقى محروسا
وله حكاية مشهورة فى مكارم الاخلاق

فايدة اذا كان للرجل مطلب اراد ان يناله عاجلا فلياخذ اسما من اسماء الحسنى
الذى يوافق مطلبه مثلا مطلب الرجل العلم ياخذ لفظ العالم فيكتب على ورقة
هكذا يا عالم كلما يقرءه ينظر اليه و يتفكر فى معناه متوجها مقبلا الى الله تعالى
يقرء اولا مرتبة واحدة لان الاسم واحد و يقرء مرتبة واحدة وثانيا يقرء
بحسب حروف الكلمة مثلا عالم اربع احرف يقرء اربعة مرات وثالثا يقرء
بحسب حروف عدد كل من حرف من حروف الكلمة مثلا حرف عدد عين
وهي سبعين وهي خمسة احرف و الف واحد وهو اربعة احرف واللام
ثلثون وهو خمسة ايضا والميم اربعون وهو ستة و اذا جمعت جميعا
يكون عشرين حرفا يقرء الاسم عشرين مرتبة ورابعا بحسب عدد حروف
الكلمة بحساب الجمل الكبير ثم يجمعه فيقرء الكلمة بهذا العدد المجموع مثلا فى العالم
العين سبعين والالف واحد واللام ثلثون والميم اربعون فاذا جمعتها
فيكون مائة واحد واربعون عددا   اعلم ولكل اسم اربع مراتب
اللفظية وهى عبارة عن التلفظ به والراقمية وهى عبارة عن كتابته
والنظر اليه والفكرية وهى عبارة عن التامل فى معناه والتوجه
والاقبال الى الله تعالى والعددية واشرنا اليها فى الفوق

السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته يعنى اذا قعد رسول الله ص
فوق المنبر خوطب التسليم لما اعطى الله للناس بحسب اعمالهم من
الجنة والنار عليك يعنى انت مسلم وانت المقسم وعليك التفويض ٣
وبالجملة ظهور كثرة الادلة فى هذا الباب يستغنى عن البيان ورحمة
الله وبركاته يعنى انت رحمة الله على العباد او تقول ورحمة الله عليك يعنى
رحمة الله على الذين اقروا بالولاية بالذات و ارتكبوا المعاصى بحسب
مقتضى الطبع عرضى بشفاعتك اما الذين انكروا بالذات فلم يصل اليهم
شفاعته ص فهم خالدين فى النار فعطف البركة على الرحمة يفيد
تتمة رحمة لهم وزيادتها والدعاء لهم باسعادهم بالقرب منه
لهم ولاتباعهم ولدفع توهم المتوهمين من هذه العبارة التسليم
مختص لرسول الله ص قال السلام علينا اى على رسول الله ص وعلى ع
والجمع بينهما ع فى هذه الفقرة اشارة الى ان عليا ع نفسه ص كما فى
الاية الشريفة وانفسنا وانفسكم وعلى عباد الله الصالحين
اى على الائمة ع من ولده ما السلام عليكم ورحمة الله هذه الفقرة اشارة
الى ان التسليم والرحمة لهم جميعا وروى انه ص لما صعد ليلة المعراج
الى مقام قاب قوسين سلم الله تعالى عليه ص فقال تعالى السلام عليك
ايها النبى ورحمة الله وبركاته فقال ص فى جوابه سبحانه السلام علينا
وعلى عباد البر فقال الله تعالى وجمع بين الاربعة عشر المعصوم عليهم السلام
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته كذا سمعت

٣ كما قال فى الزيارة ع امر الكم واياب الخلق اليكم وفى اخرى عليكم التفويض ع

فى مسجد الكوفة فى دكة القضاء كذا سمعت

اذا كان يوم القيمة وضع منبر الوسيلة وله الف درجة وكل درجة نوع من انواع الجواهر
مثل ياقوت وزمرد وغير ذلك ومن الدرجة الى درجة الاخرى بقدر سير من ركب
فرسا سريع السير وركض فى الارض الف سنة وفى روضة الكلينى خمس وعشر الف
سنة يحتمل ان يكون المراد من الفرس الفرس الذى ورد فى حديث اخر ان المؤمن
اذا ادى زكوة ماله فيق له اركب جوادا واركض فى ارض الجنة فما بلغ جوادك
فهو لك وانه ليقطع فى طرفة عين بقدر الدنيا سبع مرات الخ وفى فوق
المنبر قعد رسول الله ص وبعده بدرجة قام امير المؤمنين ع وفى يده لواء الحمد
وله سبعون شقة وبعده عليه السلام كل واحد من الاربعة عشر عليهم السلام
قائمون فى درجة بحسب رتبتهم وهذا المنبر مختص لهم ع وسائر الناس من
الانبياء وغيرهم يجلسون كحالة جلوسهم فى التشهد وفى يدهم صحائف
اعمالهم عن يمينه وشماله وتكلم كتاب الله الناطق اعنى امير المؤمنين ع
بكلمة بحيث ترى كل واحد واحد من الناس انه ع تقرء كتابه وهو
قوله تعالى وترى كل امة جاثية تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما كنتم
تعملون هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون لانه
ثبت بالادلة القاطعة والبراهين الباهرة والحجج الظاهرة ان الاعمال
تعرض على الولى ع وانه ع شاهد عليهم مثاله فى عالم الشهادة مثلا اذا دخل
رجل فى بيت بنى من المراة المتعددة المختلفة الالوان كل واحد
من المراة يحكى بلونها هذا الرجل الابيض يحكى الرجل بالابيض والاحمر
بالاحمر

بالحمرة والأصفر بالصفرة والأخضر بالخضرة مع انه رجل واحد واحد اللون
وانما عبر بالالف لأن الألف اخر مراتب العدد في الكمال والمراتب
اربعة احاد عشرات مأة الوف على طبق عوالم الأربعة وهي عالم الملك
عالم الزمان بمنزلة الأحاد وعالم الملكوت العشرات عالم النفوس والدهر
وعالم الجبروت وعالم العقول بمنزلة المأة وعالم اللاهوت عالم الفؤاد
بمنزلة الألوف ولأجل هذا كان في الرجعة عشرة سنين من
سنين الدنيا اقول الشئ كلما تلطف كان دائرته اوسع

وسعة ارض محشر سلمه الله تعم قال ظنى ان الكلمة هذا
ضرب ثلثون الف فرسخا وحاصل
في ثلثون الف فرسخا
الضرب وهو سعة ارض محشر كذا سمعت من الأستاد
والأئمة من ولدى اولياء الله كذا سمعت من الأستاد
انتعلم احمد رسول الله واشهد ان امير المؤمنين
اشهد ان لا اله الا الله واشهد
المراد من الكلمة قوله ع

كثيرا ٢	مصطكى ١	فلفل ١	زعفران ٢	هيل ١	قرنفل ١	دارچين ٢	بوزركرفس ١
زنجبيل ١	خلنجان ١	عاقرقرحا ١	كتابه ١	قرفه ١	ترياق ٢	فلفل دراز ١	كشنيز ١
زعتر ١	رشاد ١	للبليين ١	هليله ٢	بليله ١	امليه ٢		

وتوحيد العبادة قال الله تعم فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك
بعبادة ربه احدا والعبادة فعل ما يرضى والشرك في العبادة ان يريد
فيها مع الله غيره وله دبيب في هذه الأمة اخفى من دبيب النملة في الليلة
الظلماء وقال تعم وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون والعبادة خاصة
وعامة اما العبادة الخاصة التى وظفها الشارع وحدد ها وضبط حدودها
كالصلوة وساير العبادة الشرعية فالشرك فيها على اقسام شرك في الباعث
على ايقاعها كالرياء وله مرتبتان شرك وكفر فالشرك بان حصل لله وشرك
في ذلك الباعث عليها مراءة زيد والكفر بان يكون الباعث عليها مراءة زيد
ولولا ذلك لم يصل فان كان يعتقد عدم تحريم هاتين الحالتين كفر ويحل
دمه اذا علم ذلك منه وجبا ده مختارا عالما بقوله بحيث لا يحتمل غير ذلك
وان لم يعتقد ذلك فالشرك الذى يلزم منه الكفر يعيد صلوته ويستتاب
ويعزر ثلثا ويقتل في الرابعة احتياطا والشرك الممتزج فان كان في
اصل النية لكل الفعل فكك والا فان كان في واجب سواء كان ركنا او
فعلا اوغيرهما من الوجبات من المتفق عليها بين المسلمين فكك والا ففي
الواجب تبطل وفي المندوب خلاف والأصح البطلان واما العامة فما يقع
في الأعمال والأحوال والأقوال منها فشرك خفى وفي الحديث قال صم
الشرك اخفى في امتى من دبيب النمل وفي الحديث من حلف بغير الله
فقد اشرك قيل يعنى كفر حيث جعل ما لا يحلف به محلوفا كاسم الله وفي
تفسير قوله تعم وما يؤمن اكثرهم بالله الأية في الكافى والقمى عن الباقر ع
شرك طاعة وليس شرك عبادة وزاد القمى والمعاصى التى يرتكبون
فهى شرك طاعة اطاعوا فيها الشيطان فاشركوا بالله في الطاعة .

لغيره ليس باشراك عبادة ان يعبدوا غير الله وفي الكافى عن الصادق ع
في هذه الأية لا يطيع من حيث لا يعلم فيشرك عن الباقر ع من ذلك قول
الرجل لا وحياتك وعن الرضا ع شرك لا يبلغ به الكفر وعنهما عليهما السلام شرك
النعم وفي تفسير العياشي ره عنه ع هو الرجل يقول لولا فلان لهلكت ولولا فلان
لاصبت كذا وكذا ولولا فلان لضاع عيالى الا ترى انه قد جعل لله شريكا في ملكه
يرزقه ويدفع عنه قيل فيقول لولا ان الله من على بفلان لهلكت قال نعم لا بأس
بهذا وفي التوحيد عنه ع هم الذين يلحدون في اسمائه بغير علم فيضعونها في غير
مواضعها فشرك الطاعة لم يكفر فاعله لانهم انه لا ينافى التوحيد وهو كك في الطاعة
وقول الرجل لا وحيوتك شرك لانه عمر انه لحيوة غير مفتقرة يستند اليها في
الوجود للقسم والشرك الذى لا يبلغ بصاحبه الكفر لأنه لا ينافى ظاهر التوحيد
لأنه شرك طاعة كما مر لأنه يعمل بمقتضى شهوة نفسه وميلها الى اغراضها فيفعل خلاف
ما يريد الله وهو لا يعلم اى لا يلتفت الى مراد الله تعم لغلبة هواه فيشرك كما قال
الصادق ع يطيع الشيطان من حيث لا يعلم فيشرك وقول الرجل لولا فلان اذا
لهلكت اذا نسب الدفع والنفع مع عدم التفاته الى انه من الأسباب التى
يسببها الله فقد اشرك بخلاف ما لو قال لولا ان الله من على به فانه لا خطر
ان الله تعم ولى النفع والدفع واما ذكره فلانا فلأنه لاحظ الى ان الله جعله سببا
لذلك ولا بأس به واما تفسير الشرك في الأية بالألحاد في اسمائه فهو تفسير
بالباطن وشرح بيانه كما ينبغى لا يحتمله الوقت ولا بأس بالتفسير عليه يريد ع
بالذين لا يؤمن اكثرهم بالله الا مشركون غير شيعتهم فان اكثرهم وهم الذين
شاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم الهدى مشركون بالشرك الذى
لا يغفره الله ومعنى الحادهم انهم جعلوا ائمتهم اولا بالأمر من ائمة الهدى
الذين

الذين هم اسماء الله كما قال الصادق عم في قوله تعم ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها قال نحن الأسماء
الحسنى الحديث فاولئك يجعلون ائمتهم اولى من ائمة الهدى ويسمونهم باسمائهم ويلقبونهم
بالقابهم واما من لم يتبين له الهدى منهم فليس بمشرك بل هو مسلم ضال وحسابه على الله
والمراد بتبين الهدى معرفة الحق عن الدليل بتحقيقه والسلام من السلامة من
الأفات وهو من اسماء الله تعم فقوله تعم لهم دار السلام عند ربهم اى دار الله وهى
الجنة نسبها اليه لشرفها ويجوز ان الأضافة بيانية اى دار هى السلام لأن سكانها يسلمون
من كل مكروه في الدنيا من مرض ونصب وفقر وهم وفراق محبوب وتغير حال وهرم
وموت وما اشبه ذلك وان يكون بمعنى مؤمن لمن التجاء اليه من كل محذور وان
يكون مصدرا بمعنى اسلام والسلامة كالرضاع والرضاعة واللذاذ واللذاذة
بمعنى ان السلامة من المكاره انما تنال منه او بمعنى انه سبحانه تعم سالم من
كل عيب ونقص واختلاف وزوال وانتقال وغير ذلك مما يلحق الخلق وان
يكون بمعنى الصواب والسداد وانه اطلق عليه سبحانه لأن افعاله كلها صواب
وسداد وان يكون بمعنى الحافظ والمسلم ولأجل ذلك عدى بعلى فقولك السلام
عليكم الله حافظ عليكم وان يكون بمعنى السلامة من كل الأذى ومنه فسلام لك
من اصحاب اليمين اى ما سلمت يا محمد صلى الله عليه واله من احد من الخلق
لم يؤذك الا اصحاب اليمين وهم شيعة على عليه السلام او بمعنى التسليم والأداء
الى الله على عباده المؤمنين ان يؤدوا الأمانة التى عرضها عليهم اى يطيعوا فيما
امرهم وينتهوا عما نهاهم وعليه اذا اطاعوه ان يؤدى اليهم دار السلام اى الجنة
وروى الحسن ابن سليمان الحلى في كتابه مختصر بصائر سعد بن عبد الله الأ
شعرى عن محمد بن يعقوب عن بعض اصحابه رفعه عن محمد سنان عن داود بن

كثير البرقي قال قلت ما معنى السلام على الله ورسوله فقال ان الله لما خلق نبيه ووصيه
وابنته وجميع الأئمة وخلق شيعتهم واخذ عليهم الميثاق وان يصبروا ويصابروا وان
وان يتقوا الله ووعدهم ان يسلم لهم الأرض المباركة والحرم الآمن وان ينزل لهم البيت
المعمور ويظهر لهم السقف المرفوع وينجيهم من عدوهم والأرض التي يبدلها من دار السلام و
يسلم ما فيها لهم ولا شبهة فيها ولا خصومة فيها لعدوهم وان يكون لهم فيها ما يحبون واخذ
رسول الله صلى الله عليه وآله على الأئمة عليهم السلام وشيعتهم الميثاق بذلك وانما
السلام عليه تذكرة نفس الميثاق وتجديد على الله لعله ان يعجله السلام لكم بجميع ما فيه انتهى
قال بعض الأفاضل قدس سره لما كان السلام سابقا في التحية بالسلام عن الآفات والنقص و
العقوبة الدنيوية والأخروية وموجباتها سأل هل المراد من السلام على رسول الله صلى الله عليه هذا
المعنى او معنى آخر فاجاب عليه السلام بان له تأويلا آخر وهو المقصود الأصلي هنا بيانه ان الله لما
خلق نبيه ووصيه وابنته وجميع الأئمة وشيعتهم اخذ على شيعتهم او على الجميع الميثاق والعهد
بالربوبية والنبوة والولاية والصبر والمصابرة والمرابطة والتقوى ووعدهم ان يسلم الأرض المباركة
وهي هذه الأرض سميت مباركة لكونها منازل الأنبياء والأوصياء والأولياء والصلحاء ومعبدهم
ومحل استيناسهم او البيت المقدس او الكوفة او الجميع وان يسلم لهم الحرم الآمن وهو حرم مكة
او المدينة او كلاهما وان ينزل لهم البيت المعمور وهو بيت الشرف والمجد او البيت الذي في
السماء حال الكعبة في عصر الصاحب عليه السلام وان يظهر لهم السقف المرفوع اي عيسى عليه السلام لكونه عاليا مرفوع
المنزلة او مرفوعا من الأرض الى السماء او السماء بارسال عزاليها وانزال امطارها الموجب
للخصب والرخاء وسعة العيش وان ينجيهم من عدوهم بقتل المهدي عليه السلام واهلاكه اياهم ووعد لهم
الأرض التي يبدلها من دار السلام وهي الجنة ويسلم ما فيها لهم ولا خصومة فيها لعدوهم لانتفاء
قدرتهم فيها وزهوق الباطل هناك فلا يمكن لهم المنازعة مع اهل الحق بخلاف الدنيا وان يكون
لهم فيها ما يحبون ما لا عين رأت ولا اذن سمعت واخذ رسول الله صلى الله عليه على جميع الأئمة والشيعة
الميثاق بذلك بذلك والسلام على رسول الله صلى الله عليه انما هو تذكرة نفس الميثاق بما ذكره ووعد لهم
ان يوجرهم بالوفاء به وان يسلم لهم الأمور والسلام على النبي صلى الله عليه تذكرة للعهد وطلب تعجيل الوعد
وقد ذكرنا ان قولك السلام عليك الله حافظ عليك كان معناه فاذا قلت السلام عليكم
يا اهل بيت النبوة يكون المعنى الله حافظ بمعنى لحفظ عليكم او لكم ما انعم به عليكم من العلوم والأسرار
الأكبر والطهارة من كل رجس والعصمة في جميع اعمالكم واسراركم واقوالكم واحوالكم والزلفى
لديه ويحفظكم عن كل مكروه

١٢٧٧

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين في ان الامام عليه السلام يرى اعمال الخلايق
ويشاهد عليها ابرارها وفجارها وفي الكافي عن سماعة قال قال ابو عبد الله عليه السلام في
قوله تعالى فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا قال
نزلت في امة محمد صلى الله عليه خاصة في كل قرن منهم امام منا شاهد عليهم ومحمد صلى الله
عليه وآله شاهد علينا وفيه عن بريد العجلي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول
الله تعالى وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس قال عليه السلام
نحن الأمة الوسطى ونحن شهداء الله على خلقه وحججه في ارضه قلت قول الله
عز وجل ملة ابيكم ابراهيم قال عليه السلام ايانا عنى خاصة هو سماكم المسلمين من قبل
في الكتب التي مضت وفي هذا القرآن ليكون الرسول عليكم شهيدا
فرسول الله صلى الله عليه وآله الشهيد علينا بما بلغنا عن الله تعالى ونحن الشهداء على
الناس فمن صدق صدقناه يوم القيمة ومن كذب كذبناه وفي الحديث
ليلة القدر ... ولذلك جعلهم شهداء على الناس ليشهد محمد صلى الله عليه علينا ولنشهد
على شيعتنا ولتشهد شيعتنا على الناس فرسول الله صلى الله عليه شاهد علينا ونحن
شهداء الله على خلقه وحجته في ارضه ونحن الذين قال الله تعالى وكذلك جعلناكم
امة وسطا وفي الكافي عن سليم بن قيس الهلالي عن امير المؤمنين صلوات الله
عليه وآله قال ان الله تبارك وتعالى طهرنا وعصمنا وجعلنا شهداء على خلقه
وحجته في ارضه وجعلنا مع القرآن وجعل القرآن معنا لا نفارقه ولا يفارقنا وقال الحجة عليه السلام
في دعاء كل يوم من شهر رجب اعضاد واشهاد ومناة واذواد الخ
وفي الزيارة الجامعة عن الرضا عليه السلام يا من امنوا العثار والزلل والخطاء والخطل
الشهداء على الخلق والأمناء على الحق وبالجملة والمراد بكونهم شاهدا واشهادا
انهم عليهم السلام لا يخفى عليهم شيء من اعمال الخلايق واحوالهم واقوالهم
وحركاتهم وسكناتهم فهم شاهدوا وانهم يشهدون على من صدق بما اتى ومن انكر

بما انكر فكيف يمكن ويتصور فيهم عليهم السلام كانوا شاهدا عليهم ولم يشاهدوا اعمالهم واقوالهم قال
الله تعالى في كلامه المجيد وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون وفي الكافي عن يعقوب
بن شعيب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل قل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله
والمؤمنون قال هم الأئمة عليهم السلام وفيه عن عبد الله بن ابان قال قلت للرضا عليه السلام ادع
الله لي ولأهل بيتي فقال اولست افعل والله ان اعمالكم لتعرض علي في كل يوم وليلة قال
فاستعظمت ذلك فقال لي اما تقرأ كتاب الله عز وجل وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله
والمؤمنون قال هو والله علي بن ابيطالب عليه السلام وفيه عن يحيى بن مساور عن ابي جعفر عليه السلام
انه ذكر هذه الآية فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون قال هو والله علي بن ابيطالب عليه السلام
وفيه عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الوشاء قال سمعت الرضا عليه السلام يقول ان الأعمال
تعرض على رسول الله صلى الله عليه وآله ابرارها وفجارها وفيه عن سماعة عن ابي عبد الله
قال سمعته يقول ما لكم تسوؤن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له رجل كيف
نسوءه قال اما تعلمون ان اعمالكم تعرض عليه صلى الله عليه فاذا رأى فيها معصية ساءه ذلك
فلا تسوؤا رسول الله صلى الله عليه وسروه وفي بعض الأخبار ما معناه ان الله يعطي وليه
عمودا من نور يرى فيه اعمال الخلايق كما يرى احدكم الشخص في المرآة وفي رواية
عبد الله بن بكير الأرجاني الطويلة عن الصادق عليه السلام وفيها وما من ليلة تأتي علينا الا و
اخبار كل ارض عندنا وما يحدث فيها واخبار الجن واخبار اهل الهواء من
الملائكة وما ملك يموت في الأرض ويقوم غيره مقامه الا اتينا بخبره وكيف سيرته
في الذين قبله وما من ارض من ست ارضين من السابعة الا ونحن نؤتى بخبرهم
فان قلت ظاهر كلامه عليه السلام هذا وما اشبهه من كلماتهم سلام الله عليهم مما سبق ومما
سيأتي ان ما شهدوه من احوال الخلايق ممن سبقهم او كان في زمانهم او من
بعدهم انه من اخبار الملائكة والجن اياهم عليهم السلام والمعروف من الآية الشريفة
وقل اعملوا على مكانتكم فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون والأحاديث
والأخبار مما ذكرنا وما ذكر في مظانه ان جميع اهل الأرض لا يخفى عليهم شيء من
احوالهم

احوالهم وهم يرونهم بنور الله كما ذكرنا آنفا ان الله يعطي وليه عمودا من نور الخ
وان الدنيا باسرها وجميع ما فيها بل والعالم العلوي وجميع ما فيه عند الامام عليه السلام
كالدرهم في يد احدكم يقلبه كيف يشاء فهم يعاينون جميع ما في العالم وهو تأويل
قوله تعالى وكل شيء احصيناه في امام مبين ومن جملة ما ورد في تأويله من الأخبار
ما في كتاب معاني الأخبار باسناده الى ابي الجارود عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر
عن ابيه عن جده عليهم السلام قال لما نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وكل شيء
احصيناه في امام مبين
لفظ هو يستخرج منه اسماء ثلثة اسم علي ومحمد وفاطمة
سلام الله عليهم اما استخراج اسم علي عليه السلام فهو عدد احدى وعشر اذا تنزل مرتبة يكون
مائة وعشر على طبق عدد اسم علي عليه السلام واما استخراج اسم محمد صلى الله عليه ففيه ملاحظة عدد زبر
وبينات لفظ هو واذا لاحظت عدد زبر وبينات لفظ هو يكون تسعة وعشر
موافقا للواحد من اسماء الله تعالى وحرف من حروف التهجي التي هي على طبق معنى
الواحد وهو الألف اذا كررتها مرتبة يكون باء واذا كررت الباء مرتبة يكون
دالا فهي عبارة عن اصل الأشياء اعني الطبايع الأربع واذا كررتها مرتبة
ثمانية واذا استنطقت الثمانية تكون حاء وعدد الحاء اذا ضربته على خمس مراتبه عليه السلام
اعني العقل المستوي والعقل المرتفع والعقل المنخفض والروح الكلي والنفس الكلي
يكون حاصل الضرب اربعين واذا استنطقت اربعين يكون ميما واذا ضربت
عدد الحاء على خمس اخر مراتبه عليه السلام اعني الطبيعة والمادة والصورة والجسم والجسد
تحصل ميم اخر واذا تأملت تحصل اسمه صلى الله عليه واما استخراج اسم فاطمة عليها السلام
فاذا استنطقت عدد زبر وبينات لفظ هو تسعة وعشر تحصل الواحد
وكل شيء واحد له مراتب ثلثة جهة من ربه وجهة من نفسه وجهة مرتبتهما
واذا ضربت الثلثة على نفسها تحصل تسعة واستنطاقه ط وكمال شعوره وكمال

ظهور مد و اذ بعث الأمرين الحاجين خرج اسمهاضه اعلم ان لكل
علّ دكمال شعور و كمال ظهور.

بئر معطلة وقصر مشرف
فالقصر مجدهم الذى لا يرتقى
مثل لآل محمد مستطرف
والبئر علمهم الذى لا ينزف

كلّ من تقدّم فى الغيب و الأجابة تأخّر فى الشهاده وكل من تاخّر فى الغيب و الأجا
تقدّم فى الشهادة كرسول الله صلى الله عليه وآله و ادم ع كالعقل و الجسد و لذا كان كربلا
معلاّ اشرف الأراضى لأجابته قبلها حتى الكعبة وكان الكربلاء معلا كالقلب
والكعبة كالجسد من اراد ان يحرز المتاع فى سفر او حضر اوجيب كان
فليكتب اية الكرسى وقوله تعالى وجعلنا من بين ايديهم سدّا و من
خلفهم سدّا فاغشيناهم فهم لا يبصرون و ليكتب ايضا لا ضيعة
على ما حفظه الله فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الاّ هو عليه
توكلت وهو ربّ العرش العظيم ثم يضع الرقعة فى وسطه مع
شئ فى تربة الحسين عليه السلام و ليقرا هذه الآيات المذكورة
و الكلمات و ينفث فيه من الأحياء اوحى الله تعالى الى داود
يا داود لو يعلم المدبرون عنى كيف انتظارى لهم و رفقى بهم وشوقهم
الى ترك معاصيهم لماتوا شوقا الىّ وتقطعت اوصالهم من محبتى
يا داود هذه ارادتى فى المدبرين عنى فكيف ارادتى فى المقبلين
علىّ

قال الامام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام الموت هو التوبة
فتوبوا الى بارئكم فاقتلوا انفسكم فمن تاب فقد قتل نفسه فخصوا
بمخالفة النفس بالموت الأحمر و اما الموت الأبيض فهو الجوع
لانه ينوّر الباطن ويبيض وجه القلب اصطلاحا كاشى
الموت الأحمر الشديد ومنه احمر الناس اذا اشتدّ قيل هو
ماخوذ من لون السبع كانه سبع اهوى الى الانسان وقال
ابو عبيدة معناه ان يسدر بصر الرجل من الهول فيرى الدنيا
فى عينه حمراء سوداء وقيل اعجب الالوان اليهم الحمرة فاذا ارادوا
المبالغة فى وصف الشئ ذكروه بالحمرة او بما يشبهها ومنه
قولهم سنة حمراء اى شديدة قيل اصله من حمرة الدم و
يعضد هذا ما قرات فى حاشية ابى عبيد الموت الأحمر ان يقتل
الرجل بالسيف و الموت الأسود ان يخنق حتى يموت و الموت
الأسود ان يموت حتف انفه من شرح مقامات حريرى فى
الحديث لا يترك الناس شيئا من امر دينهم لاستصلاح
دنياهم الاّ فتح الله عليهم ما هو اضرّ منه قال النبى
صلى الله عليه و آله من اكل الملح قبل كل شئ و بعد كل شئ دفع
الله تعالى عنه ثلثمائة و ثلثين نوعا من البلاء اهونها الجذام

دعاء در دسر وكلوا ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله فمن
كان مريضا او على سفر فعدّة من ايّام اخر دفع درد چشم فارجع
البصر كرّتين ينقلب اليك البصر خاسئا وهو حسير يا ارحم الراحمين
دفع درد دندان فدمدم عليهم ربهم فسوّيها ولا يخاف عقبيها
دفع كل مرض اعوذ بعزة الله وقدرته من شرّ ما خلق و من شرّ
ما اجد واحذر بسم الله الشافى بسم الله الكافى بسم الله المعافى بسم الله
الذى لا يضر مع اسمه شئ فى الأرض ولا فى السماء وهو السميع
العليم ربّ استجب دعائى حرزى كه در جمعه آخر رمضان مى نويسند
جهت حفظ از بليات و امراض وعلل انيست لا آلا آلا آلا آلاول
يا الله محيط به علمك ك ع س ل هـ د ن ونتنزل من القران
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين ابا تراب ابا تراب ابا تراب ولو
ان قرانا سيرت به الجبال او قطعت به الأرض او كلم به الموتى
بل لله الأمر جميعا فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين
ه اااام ١١١١ اهوى الجهلس ح علم جهة غلبه بر اعدا
اللهم انى اسئلك بحق امير المؤمنين على بن ابى طالب الاّ انتقمت لى
ممن ظلمنى وغشنى و آذانى و انطوى على ذلك و انطوى
على ذلك و كفيتنى به مؤنة كل احد يا ارحم الراحمين وصلى الله على
محمد و آله اجمعين

روى ان عن بن الحسين عليهما السلام كان يوما فى بادية و ... بهذه الأبيات
الشريفة يا ذا المعالى عليك معتمدى طوبى لعبد تكون مولاه طوبى
لمن كان خايفا وجلا يشكو الى ذى الجلال بلواه اذا خلى فى
الظلام مبتهلا اكرمه الله ثم لباه فهتف هاتف فى جوابه لبيك
لبيك انت فى كنفى وكل ما قلت قد علمناه صوتك تشتاقه ملائكتى
وعذرك اليوم قد قبلناه سل بلا دهشة ولا وجل
ولا تخف اننى انا الله وباسناده قال حدثنى ابو على بن ابى
طالب فى قول الله عزّ وجلّ اكالون للسحت قال هو الرجل يقضى لأخيه
الحاجة ثم يقبل هديته وباسناده قال رسول الله صلى الله عليه وآله تختموا بالخواتيم
العقيق فانه لا يصيب احدكم غم ما دام ذلك عليه قال النبى صلى الله عليه وآله
اتانى جبرئيل ع فقال تختموا بالعقيق فانه اوّل حجر شهد لله بالوحدانية
ولى بالنبوة و لعلى عليه السلام بالوصية و لولده بالأمامة و لشيعته بالجنة
فى الحديث انه صلى الله عليه و آله يتعوذ من همز الشيطان ولمزه وهمزه فاللهز
من وراء القفا واللمز مواجهة والهمز الصوت الخفى هذا طلسم
يكتب كل شهر على الظفر من يريد الحفظ وهو مبارك ومجرب نافع باذن
الله تعالى وهو هذا هععوس

از بزرگی پرسیدند زندگی بهتر است یا مرگ فرمود حیات از موت گاهی بهتر است که شخص متصف
بود باین ده خصلت با حق بصدق با خلق بانصاف با نفس بقهر با اکابر بخدمت با اصاغر
بشفقت با دوستان بمروت با دشمنان بحلم با درویشان بسخاوت با عالمان بتواضع با جاهلان
بخاموشی از امام جعفر صادق ع پرسیدند که دلیل چیست بر هستی صانع گفت روشن ترین
دلیل بر هستی صانع هستی منست زیرا که اگر هستی من از من است از دو حال بیرون نباشد
یا من آنگاه خود را هست کرده ام که هست بودم و این محال است چه هست کردن هست محال باشد
یا آنگاه هست کرده ام که نیست بودم و این هم محال است زیرا که از نیست هست کردن
هم محال باشد پس محقق شد که من هست کرده هستی ام که نیستی بروی محال است
شکا رجل الی امیر المؤمنین علیه السلام شدة النسیان فقال علیه السلام خذ
السعد السویق والصبر والزعفران والسکر واللبان الأبیض ودقه
اجمع واشرب کل یوم منه نصف مثقال گویند یکی در کوفه خانه خرید و کاغذ
بحضرت امیر المؤمنین ع علیه السلام داد که قباله نویسید حضرت نوشت هذا
ما اشتری میت عن میت دارا فی بلدة المذنبین وسکة
الغافلین الحد الأول منها ینتهی الی الموت والثانی الی
القبر

باد صمواد بسم الله الرحمن الرحیم یا رب بحق هذه الاسماء
الدروند فلانه باذن الله تعالی وباسم سلیمان
بن داود وبحق جمیع الأنبیاء والمرسلین وبحق
توریة موسی وانجیل عیسی وزبور داود وبحق
فرقان محمد المصطفی صلی الله علیه وعلیهم اجمعین
١٨ ا ط ٤ ع ٣ ٣ ٦ و ١١ ١١ ١١
بسم الله الرحمن الرحیم ادکو ابدر امل سم سم سمعنان
سحاب ادمس اوسس وبل درق سوکرسی
ف مل ولی واسم کوسی ای سم سم سمعنان اس
اوسس وتن جان فلان زاد فلان عقدت
ریح الدروند باذن الله تعالی ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه وننزل للاخان ابن باد بندی
باسم فلانه زاد فلان مبارک باد بحق محمد
وآل الأمجاد

[illegible]

مکتوب ارسطاطالیس الی عیسی علی نبینا وعلیه السلام یا طبیب
النفوس المریضة بداء الجهالة المکتسبة المکتنفة باکناف الرذالة
المنغمسة فی العلایق البدنیة المکدرة بالکدورات الطبیعیة
یا موقظ القوم عن رقدة الغافلین ومنبه العباد عن
مضیق الجاهلین یا منجی الهالکین ویا غیاث المستغیثین
انت ذا ما ثبطت فاغتربت وتذکرت فمنعت فهل
لی وصول سبیل جواب عیسی علیه السلام یا من شرفک
الله بالاستعدادات العقلیة والرموزات النقلیة کن
طالبا لتنویر النفس بالانوار الالهیة القدسیة الجاذبة من
الدار الدنیة الفانیة الی الدار السنیة الباقیة التی هی
محل الأرواح الطاهرة والنفوس الزاکیة فان مجرد العقل
غیر کاف فی الهدایة الی صراط مستقیم والحمد لله رب
العالمین

قاعده طرح و وفق اشکال مثلث و مربع و مخمس و غیره آنست که مخرج شکل را گرفته
در نفس خود ضرب کن و یک بر حاصل ضرب بیفزا پس مجموع را در نصف مخرج ضرب کن
و صورت مخرج را از حاصل ضرب گرفته باقی را طرح کن اگر صورت مخرج مثلث است
نه را گرفته در خانه اول بنویس و یک یک بر او در سایر خانها بیفزا اگر مربع است شانزده را
گرفته در خانه اول بنویس و اگر مخمس است بیست و پنج را و اگر مسدس است سی و شش را و اگر مسبع است
چهل و نه را هکذا مثمن و متسع الی آخر مراتب الاشکال مثال او مخرج مربع چهار است
چون در نفس خود ضرب کنیم شانزده میشود و یک عدد بر او بیفزائیم هفده میگردد
پس این مجموع را در نصف مخرج که دو باشد چون ضرب کنیم سی و چهار میگردد
چون مخرج بگیریم باقی را طرح کنیم چهار میماند ربع او را در خانه اول باید نوشت

٨	١١	١٤	١
١٣	٢	٧	١٢
٣		٩	٦
١٠	٥	٤	١٥

[illegible]

الله لنا عُدّة في كلّ كرب وشدّة حسبنا الله وحده

أليس الله بكاف عبده

طريق ختم اول بايد ۱۴ صلوات فرستاد و سه مرتبه استغفار و سه مرتبه الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال بعد شروع نمايد به نيت خالص رو بقبله بلا تكلم و در يك مجلس سجده و بنياد ۵۰۰ مرتبه بعد از نماز صبح بخوانند در حين گفتن في كلّ كرب وشدّة مطلب را بنظر آورده از قلب بطلبد و بعد از اتمام سه صلوات بفرستد و سر بسجده گذارده ۱۴ مرتبه يا وهّاب يا وهّاب گفته مطلب خود را بخواهد التماس دعا داريم كتبت في جوار جناب السيد الشهداء عليه الالف تحية والثناء في يوم يكشنبه ۱۲ شهر جمادي الاول سنه ۱۲۸۱ حرره [illegible] رضا [illegible]

قال انت ما كنت نفسك ولا كونك من هو مثلك [illegible]

فائده

العقل الفعّال عبارة عن اول ما تكون وعلّق عليه الوجود [illegible] وقال الله تعم له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر [illegible] وهو الركن الايمن الاعلى من العرش وهو قائم على كل شيء [illegible] منتزع على عصا من نور [illegible] ولباسه [illegible] الصدور [illegible] البيض [illegible] الباطنة البيضاء كل بياض [illegible] الوجود [illegible] علم [illegible] احمر وله وجه خاص [illegible] يتعلق بكل واحد واحد من [illegible] الوجود [illegible] وهو عقل [illegible] ضمير اول ما خلق الله عقل وهو مرتبة الانبياء [illegible] المرتبة باب الفيض بجميع ذرات الوجود وقد يطلق العقل الفعال على النفس [illegible] من الامارة الى اللوامة ومنها الى الملهمة ومنها الى المطمئنة ومنها الى الراضية الى مرضية فاذا وصلت وكملت وصارت كاملة مطمئنة وراضية العقل كالمجاز فسميت بهذا الاسم

فائده

اعلم ان العقل والفؤاد معرفة خاصة للانبياء وهو معرفته لها بلا كيف واما معرفة المعاني بالعقل والصور بالنفس وهكذا [illegible] يعرف [illegible] ما هو [illegible] وهكذا [illegible] العقل بنفسه [illegible] تعرفها بالالات مثل العين [illegible] الظاهرة [illegible]

لوز [illegible]	زرنيخ [illegible]	نمك بلور	زاج السفيد	اجزا را با هم سحق بليغ نموده
	۱۴ ال	۱۴ ال	۱۴ ال	۱۴ ال

با هم ممزوج كرده و بعد بياور تخم مرغ را با مقراض قرينه قشرش را برش به بر [illegible] و دو بيابان [illegible] بميان تخم مرغ بگذارد زرده وده مثقال [illegible] ميان دوا [illegible] زرده تمام دوا [illegible] بميان تخم مرغ بگذارد و بعد [illegible] تخم مرغ قائم بكنند و بعد او را بگل حكمت [illegible] بگذارد در سايه [illegible] بكند و بعد هفت روز بايد [illegible] زبل [illegible] و سى بد بعد هر روز زبل [illegible] و بعد [illegible] هم باز [illegible] و سى شد بعد [illegible] تمام است بعد او را بيرون آورده پس [illegible] از ميان تخم مرغ [illegible] باشد [illegible] اكسير [illegible] تمام است و بعد اگر [illegible] بالای [illegible] و ثابت [illegible] ميان [illegible] بكنند زيبق [illegible] كند

سه ال زيبق و يك مثقال طلا براده ميكنی با زيبق [illegible] ميگذاری در ظرف چينی يا ظرف آهنی و بگذار بالای آتش و سه ال كبريت مريزی بالای آن و فتيله كبريت نرم [illegible] صلايه كنی تا صعفت مى شود باز با آتش بگذار و فتيله كبريت [illegible] بردار صلايه بكن بايد كيفيت بايد من الصبح الى الغروب بعد از آن مغز كبريت و زيبق و [illegible] را كم [illegible] در آن اجزا و ثلثه فوق بده صلايه كن بعد از تمام كردن مغز اجزاء ثلثه تحت را اجزاء ثلثه فوق را تقطير كن و مقطرش بر نقره رنگ [illegible] اجزاء ثلثه بايد مساوى [illegible] تا مقابل [illegible] اين اجزاء ثلاثه مقطرش را ميريزی بالای اينها بعد تقطير كنی بعد از آن [illegible] در [illegible] بيرون [illegible] مغز خودش صلايه ميكنی ميگذاری [illegible] آفتاب خشك ميشود باز تقطير ميكنی [illegible] سه مرتبه نوع ديگر شنجرف را در ميان جگر مرغ [illegible] ميگذاری و جگر را [illegible] ميگذاری [illegible] را بر [illegible] جگر بعد از آن [illegible] ميدهی [illegible] شنجرف را ثابت ميكند

فائده

[illegible] العقل [illegible] العالی [illegible] العالی [illegible] الصفات [illegible] الصورة [illegible]

اعلم ان من اراد ان [illegible] من المرتبة [illegible] العليا [illegible] [illegible] علوم الحكمة [illegible]

واللوم في ظلماتهم عليهم السلام الظلامة وقد يطلق على جميع المدارك الباطنة والظاهرة
والباطنة كما قال امير المؤمنين عليه السلام في خطبة لا تحيط به الاوهام بل تجلى لها بها وبها
امتنع منها واليها حاكمها

طريق زعفران كردن براده آهن مى آرى پاك ميكنى
بعد از آن [illegible] خوب ميكوبى تا اينكه نرم ميشود [illegible] سركه بعد از آن زاج
[illegible] باشد ميكوبى [illegible] سركه ديگر بعد از آن [illegible]
بالا [illegible] صلايه ميكنى رنگش سرخ ميشود ميگذارى افتاب قدرى [illegible] تا اينكه
آتش صاف ميشود بعد از آن [illegible] آب صاف [illegible] براده
آهن است صلايه ميكنى كم كم از آن آب [illegible] صلايه ميكنى تا اينكه رنگش
مثل زعفران ميشود براى يك مثقال نقره [illegible] حبه زعفران و يك مثقال [illegible]
اينها را با نقره آب ميكنى نقره [illegible] رنگ ميدهد

طريق زر سوخت [illegible]
ميكوبى بعد از آن [illegible] در آفتاب ميگذارى زر سوخت را [illegible]
[illegible] قدرى نرم ميشود بعد از آن [illegible] بر كفچه آهن [illegible]
[illegible] زر سوخت [illegible] كفچه آهن [illegible]
بعد از آن با آهن [illegible] صلايه كن قدرى [illegible] حصه [illegible]
صلايه كن همچنين اين [illegible] حصه [illegible] زر سوخت [illegible]
زر سوخت [illegible] ظرف [illegible] مقطر [illegible]
[illegible] تا اينكه رنگش [illegible] مقطر [illegible]

الجسم عبارة عن اقتران المادة بالمثال فاذا اقترنا
تم الجسم وللمادة وجهان اعلى واسفل وكذا المثال
ايضا له وجهان اعلى واسفل واذا اقترن وجها اعلاهما
فهو الجسم الذي هو حامل للروح والعقل الذي يطير
الروح معه [illegible] الدنيا او [illegible] الوادي الذي
[illegible] بعد موت الانسان وهو قالب المثال الذي
ورد في الاخبار واذا اقترن وجه اسفلهما تم الجسد
الثاني الذي يبقى في القبر مستديرة وقد يقال له
الجسم ايضا

[illegible] سيوفكم [illegible]
[illegible] الاعضاء [illegible]
[illegible] الشيوخ [illegible] تنقطع
ومن [illegible]
[illegible]
[illegible] التغول [illegible]
[illegible] العدو [illegible]

والمريخ مستمد من الطبيعة [illegible]
[illegible]

كلام الكفعمي [illegible]
في شرح امير المؤمنين عليه السلام

[illegible]

اما علة الافلاك حار بكنهها العقل
[illegible]
[illegible]

فلولاك ما كنا لنعرف ربنا
وما كان للاسلام في [illegible]

[illegible]

وان لعقوب [illegible]
[illegible]

في تحمير النوشادر وحلّه وعقده قال جابر في كتاب الملاغم يثبت النوشادر
بملح القلي ثلاث مرات فانه في الرابعة يصير فوق الثفل ابيض مثل الشمع الأبيض
ادخله خمسة بحاجتك والق على الفضة جزء من نوشادر وكذلك
الزيبق وقال في كتاب الأحجاب فاما اللتي عملته سبدي فتعجن
العقاب بلبن الأتن ويشوى يفعل ذلك ثلاث مرات فانه عجب
وقال في الندبير انه يسقى بماء بصل ابيض في قدح مطين على نار
لينة قليلاً قليلاً يسقى ما ترب فانه ينعقد ويسود فاعمل به
فانه لا يلقى على جسد صلب يكسره الا لينه ولذلك سمي بلبن
النوشادر والنوشادر اذا سقي لبن الأتن كما سقي بماء البصل
الأبيض انعقد واحمر ان شاء الله واقول ان الزاج يحمره بالتصعيد
عنها فانه يقبل لون الحمرة منها فيصعد وقد اكتسبت اللون
وان استخرجت الخلاصة باحد المياه الحادة فان الماء يقبل الصبغ
فاذا سقيت به النوشادر المثبت المبيض واوقدت عليه ادار التشميع
فانه يكسب اللون الأحمر ويتداعا الى الخلال الى ان يصير احمر
ويظهر لك من عيون التدابير في كتابنا هذا ما يكون مقنعا
لمن تدبره ان شاء الله تعالى قال الأستاد جابر في تكليس النحاس
فللحمرة ان يحرق بالكبريت وللبياض بالزرنيخ وعكس الوجه في ذلك
ان تاخذ البرادة فيغسل بالماء الملح ثم بالخل والملح حتى ينقى من
اوساخه ويسبك ويطعم في السبك للحمرة الكبريت للبياض بالزرنيخ
واجود من هذا ان تخلط البرادة بعد غسلها بمثل من الكبريت للحمرة
او الزرنيخ للبياض ويسبك ثم يبرد ويخلط بها بمثل ربعها ايضاً من
الكبريت او الزرنيخ ويسبك كذلك ثلاث مرات فانها تخرج على ما
تحب فاذا اخرجت كذلك فاودعها نارا مغلوبة او على طابشدان

قال الحكيم ان قطرت البادنجان
والقيت في القاطر في نه عشرة
شبنا فان الشب ينحل فيه وطبخ به
الزيبق فانه ينعقد مثل الفضة قائماً ثابتاً

قال الرازي في كتاب الأسرار في تكليس النحاس انه يؤخذ برادة
وتخلط بابعة امثالها من الزرنيخ الأصفر ثم يجعل في كوز مطين
ثم تشوى الليلة في التنور ثم تخرج وتسحق وتغسل بالماء الملح مرات
حتى تصفو

عمل مناصف نقره سم سفيد دار تو جيوه ... در
٥ ل ٥ ل ٥ ل ٢ ل نيم
نقره قلعی ... بوكو ... بريزند ...
٢ ل نيم بوراده نقره
ل نيم
تخم مرغ صلايه كنند ... ناتورتك ... شود
باز ديگر ... سفيد تخم مرغ ... بكنند
صلايه كنند تا سه دفعه چون خشك كند

وعلى الوعل تبين
هاتين الشمس عائينه قلع تسعة
يكون في الشمس كلون القمر في
ادعترع وغيرها كلون سلوك الطريق العظيم
عقرب وغيرها بحال الغيب حتى ينقص فعاعنها ذلك
نو مقابلة ما صعد كلها في محله هي
وغير ذلك
نقل الصادق عم قال
لقد لقى واخرج اي يوم
قال قلت وسوى حماد بن عثمان
في شيء من الايام المكروهة مثل
الاربعاء وغيره فقال عليه السلام افتح
معلوم نمايد كه
ميانه وكرام روز سعد
باقسمت واتصال الف بدر وهر حروف
هوا فهل تعود لنا لى وطل امكن
يحبك بوعي
١١ ١٢ ٣ ٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧
الحروف بلا نقطة تخنو تخنو الحروف نقطة فتش قرشت
يوم السبت يوم الاحد يوم الاثنين يوم الثلثاء يوم الاربعاء يوم الخميس يوم

تعفنت حل طلق باب زرنیخ سائیده باید در توی دو پیاله شیشه دار فرش و لحاف
نمایند در آتش گرمی و یا در گلخن حمام گذارند تا سه ۳ دفعه باین قسم نمایند خاک شود
و پیاله زیری را باید گل بگیرند و نوع دیگر باید در دستمال ببندند و در دیگ با باقله
بجوشانند تا خاک شود و طور دیگر باید با چند دانه صحیفه یا دلیل در دستمال ببندند
در میان آب گرمی اینقدر بآتش بجوشند تا رطوبت شیر داخل آب شود و بعد اگر احتیاج علقه نمایند
تا آبش کشیده شود و او را گرفته خشک نمایند و مقابل طلق براده قمر داخل نمایند و دو مقابل
این هردو طایر مصعد داخل نمایند و دو مقابل این همه عقاب داخل نمایند یا مفتاح او
گلوآب زرنیخ باب عقوره بلند کم خود بخود صلایه نمایند تا بیند که میانش بعد او را
در توی دو ظرف چینی یا کاشی شیشه دار تصعید نمایند باین قسم که کاسه زیری را
گل نمایند و هردو کاسه را بالای هم گذارند و اطرافش را محکم بگیرند و کاسه بالای را
بقدر نیم نخود سوراخ نمایند و بعد در آتش ملایم گذارند تا رطوبات او چیده شود
و علامت تمام شدن رطوبت آنست که پولی را در بالای سوراخ بگذارند اگر
عرق کرد معلوم شد رطوبت تمام نشده است والا فلا و بعد از اتمام رطوبت سوراخ را
بگیرد و قدر آتش ملایم نماید تا تصعید شود و آن تصعید را در توی شیشه در زبل
حل نمایند و بعد عقد نمایند و هکذا

ما ضغم کمی
بوره زرنیخ حل الطلق دو نخود
و بعضهم بوره و سه حصه نشادر
عقاب مثقال ثلث تنکار بعده
ملایم بکنند قوز بعده
رفع بعده بکنند

در آن فصل جهاد
باید یغفل... [illegible]

اقتربت السّاعة وانشقّ القمر في غزال
ساد لوح ونفر مرّ يوم العيد
في زينته فرماني فتعاطى فعقر
لما نزلت سورة اذا زلزلت قرء النبي صلعم
على الجماعة وكانت اخت امرء القيس
حاضرة فقالت للنبي صلعم اسرقت شعري
اخي وتقرئه على الجماعة فقال النبي صلعم لما
قال اخوك فقرات اذا السّاعة اقتربت
بالها وزلزلت الأرض زلزالها
تمرّ الجبال على سرعة سير السّحاب ترى
حالها وتنفطر الأرض من نفخة هنالك
تحدّث اخبارها ونفس بما قدّمت
اخرت ولو ذرّة كان مثقالها

فقال النبي صلعم ان امرء القيس سيّد الشعراء وقائدهم
الى النار نظم بالوحي قبل ان ينزل
عادل ملك عادل بها واماتها
كما بها ما عليها

نسخه ایست منقول از انقرآبادی رحمت پناه حکیم شفائی [illegible] مدد

نسخه ایست منقول از انقرآبادی رحمت پناه حکیم شفائی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و بعد
باب اول
این نسخه ایست در باب شیافات و لنونات و مراهم باب اول در شیافات
شیاف خلوفی بادها را پراکنده کند و اماس ملتحمه بنشاند صفت آن مس سوخته
سه درم اقاقیا دو درم کتیرا و صمغ عربی و سنبل و زعفران از هر یک یک درم
شیاف الورد
بآب باران شیاف سازند شیاف الورد نافع است بادها را که در چشم و جفن
باشد کشیدن و طلا کردن صفت آن مس سوخته افیون از هر یک یک درم
و نیم زعفران شیاف مامیثا از هر یک نیم درم مرواریه ناسفته و بسد از هر یک
شیاف ابیض و کندری
یک درم اقاقیا پنج درم کوفته و بیخته بآب باران شیاف سازند شیاف ابیض
و کندری قرحه و مده غلیظ را نافع باشد صفت آن سفیداب ارزیز هشت درم
افیون و انزروت مربی و کتیرا از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم کندر نیم
شیاف ابار
درم بآب شیاف سازند شیاف ابار قرحه و موسرج را نافع بود و حرارت
بنشاند و خضر را بپرساند صفت آن اقلیمیا طلا سفیداب ارزیز سرمه سوخته سرمه

اصفهانی

اصفهانی صمغ عربی کتیرا اسرب سوخته از هر یک هشت درم مروارید افیون از هر یک
شیاف ابار بنوع دیگر
یک درم بآب باران شیاف سازند شیاف ابار بنوع دیگر منفعت او و ترتیب به
منفعت اول است صفت آن ابار سوخته سرمه اصفهانی توتیای سوخته کتیرا
صمغ عربی از هر یک شش درم افیون نیم درم کوفته و بیخته شیاف سازند و بعضی
شیاف کندر
اقلیمیا طلا و سفیداب ارزیز هر یک شش درم کندر چهار درم اضافه میکنند
شیاف کندر قرحه و بثره را نافع باشد و گوشت بر دیاند صفت آن اشق و انزروت
از هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم اشق را در لعاب حلبه حل
شیافی
کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و شیاف سازند شیاف
که ابتدا اب را نافع است صفت آن حربق سفید یک دانگ فلفل نیم
شیاف روشنائی
دانگ اشق یک درم بآب ترب شیاف سازند شیاف روشنائی جرب
و ظفره را بنشاند و ابتدای نزول را نافع باشد صفت آن اقلیمیا نقره
و اقلیمیا طلا مرواریه ناسفته از هر یک دو درم کافور و مشک از هر یک
شیاف اصفر
دانگی صلایه کرده بآب باران شیاف سازند شیاف اصفر از جهة
ابتدا نزول و تاریکی چشم نافع است صفت آن انزروت مربی زعفران مامیثا

از هر یک هشت درم تربوره ارمنی فلفل ابیض از هر یک چهار درم زرنیخ زرد
شیاف اصفر بنوع دیگر
دو درم زعفران یک درم و نیم کوفته و بیخته شیاف سازند شیاف اصفر بنوع دیگر
هلیله زرد توتیای هندی از هر یک پنج درم فلفل سفید صمغ عربی از هر یک سه
شیاف دینارجون
درم زعفران یک درم بآب رازیانه شیاف سازند شیاف دینارجون سبل رقیق
بردارد صفت آن زردچوبه شادنج مغسول صبر سقوطری شیاف زنگار
شیاف وردی
مامیثا مساوی کوفته و بیخته بآب باران شیاف سازند شیاف وردی صعوبت
درد چشم را در حال بنشاند صفت آن ورق گل سرخ پانزده درم زعفران
هشت درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بآب
شیاف السود نسخه دیگر
باران شیاف سازند شیاف السود نسخه دیگر رمد و حرقه عین و دمعه و سبل را
که با حرارة باشد نافع باشد صفت آن اقلیمیا و طلا سفیداب ارزیز صمغ عربی
افیون از هر یک چهار درم مس سوخته سنبل الطیب نشاسته از هر یک
یک درم کوفته و نیم اقاقیا نشاسته بیست و چهار درم کوفته و بیخته و بعضی را
شیاف اصطفطیقان
اب سود کرده بآب عنب الثعلب شیاف سازند شیاف اصطفطیقان استرخاء
و جفن و تاریکی بصر و ابتدا آب را نافع است صفت آن اقلیمیا طلا فلفل سیاه افیون

از هر یک

از هر یک چهار درم صمغ عربی و شیاف مامیثا از هر یک هشت درم انزروت
و نمک هندی و زرنیخ زرد از هر یک یک درم بوره ارمنی دوازده درم
شیاف
بآب رازیانه شیاف سازند چنانکه رسم است شیاف که نافع است جرب
و غلظ جفن و سبل کهنه را که با آن حرارت باشد و حمرت نباشد و بیاض و
تاریکی چشم را زایل کند صفت آن افیون اقلیمیا نقره از هر یک یک درم سفیداب
ارزیز صمغ عربی زنگار اشق از هر یک دو درم بآبی که اشق را در آن حل کرده
شیافی
باشند شیاف سازند شیافی که نافع است ابتدای رمد را و درد ساکن کند
و خواب آورد صفت آن شیاف مامیثا هفت درم زعفران افیون
حضض صمغ عربی از هر یک دو درم کتیرا و انزروت از هر یک چهار
شیافی
درم جند بید ستر یک درم کوفته و بیخته شیاف سازند شیافی که نافع است
قرحه تازه جدید را و چشم را خشک سازد و گوشت برویاند صفت آن سفیداب
ارزیز دو درم کندر و انزروت از هر یک یک درم افیون نیم درم کافور
شیاف زنگاری
و دو دانگ کوفته و بیخته شیاف سازند شیاف زنگاری جرب و بار
و سبل را نافع بود صفت آن صمغ عربی سفیداب ارزیز زنگار مساوی بآب

سرآب شیاف سازند شیاف غوره جرب و حکه و کمنه را نافع بود صفت آن زنجبیل پنج درم
هلیله زرد هر یک توتیا مغسول از هر یک ده درم حضض مکی چهار درم زرد چوبه
و زعفران از هر یک دو درم با آب غوره شیاف سازند شیاف ورد و قرحه و سبخه
بثره و موسرج و شتو و ثیبه و عبیه و کمنه و رمد کهنه را نافع باشد صفت
آن برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال اقلیمیا نقره محرق مغسول و صمغ عربی از هر یک بیست چهار
مثقال زعفران شش مثقال و افیون و سرمه از هر یک سه مثقال زنگار و توبال نحاس و سنبل
هندی از هر یک دو مثقال مر صافی چهار مثقال کوفته و بیخته با آب باران شیاف سازند
شیاف دینارجون نسخه دیگر رمد سوداوی را نافع است صفت آن سفیداب ارزیز اقلیمیا از هر یک
ده درم افیون و نشاسته از هر یک درم کتیرا یک درم و نیم بطریق معهود شیاف
سازند شیاف آبار نسخه دیگر اقلیمیا طلا و توتیا و سرمه سفیداب ارزیز روی سوخته کندر از
هر یک دو درم دم الاخوین و افیون از هر یک یک درم انزروت یک درم و نیم کوفته
و بیخته شیاف سازند شیاف کندر نسخه دیگر قرحه و بثور را نافع است صفت آن انزروت
از هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم بلعاب حلبه شیاف سازند شیاف کلقند
از برای ظفره نافع است صفت آن روی سوخته پنج درم زنگار دو درم نوشادر
کلقند

شیاف غوره
شیاف ورد
شیاف دینارجون نسخه دیگر
شیاف آبار نسخه دیگر
شیاف کندر نسخه دیگر
شیاف کلقند

کلقند بوره ارمنی از هر یک یک درم زرنیخ نیم درم بسرکه بسرشند و یک هفته بگذارند
پس شیاف سازند شیاف مر ظفره را نافع بود صفت آن کندر مر زعفران از
هر یک یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف سازند و با آب گشنیز تازه در چشم چکانند
شیاف مرارات انتشار و ابتدای نزول را نافع باشد صفت آن زهره کلنگ زهره
شلو زهره بز کوهی زهره باز زهره عقاب زهره کبک مجموع خشک کرده
ده درم شحم حنظل سکبینج فرفیون از هر یک یک درم با آب رازیانه شیاف
سازند شیاف مرارات نسخه دیگر ضعف بصر و ابتدای آب نافع است صفت
آن زهره باشق زهره عقاب زهره کرکس زهره روباه زهره شبوط خشک کرده
با آب رازیانه شیاف سازند شیاف مرارات بنوع دیگر زهره کلنگ زهره کبک
زهره کرگ زهره بز کوهی زهره باشق زهره خرگوش زهره شبوط زهره کلاغ
زهره خوک زهره روباه زهره آهو زهره ماهی از هر یک خشک کرده یک درم
سکبینج فرفیون شحم حنظل از هر یک یک درم سکبینج را با آب بادیان حل کنند
و داروهای دیگر کوفته و بیخته با آن بسرشند و شیاف سازند شیاف
که قایم مقام مرارات است صفت آن زهره بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده

شیاف مر
شیاف مرارات
شیاف مرارات نسخه دیگر
شیاف مرارات بنوع دیگر
شیاف

ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون و نوشادر از هر یک یک درم
با آب سداب یا با آب رازیانه شیاف سازند شیاف علامی حکه و جرب و ظلمه و
دمعه و سبل و زفره و خشونه اجفان را نافع باشد صفت آن توتیا مغسول
شش درم مامیران چینی و شیاف مامیثا از هر یک پنج درم دار فلفل زنجبیل
زبد البحر حضض هندی پوست هلیله زرد ساذج هندی از هر یک سه درم زعفران
دو درم کتیرا و صمغ عربی از هر یک دو مثقال با آب غوره پرورده شیاف سازند
شیاف حلیت خیالات و ابتدای آب را نافع است صفت آن حلیت خربق
سفید از هر یک ده درم سکبینج سه درم بعسل بسرشند و شیاف سازند
شیاف دینارجون بنوع دیگر سبل و زفره و جرب را نافع است و چشم را جلا دهد
صفت آن اقلیمیا طلا و سفیداب ارزیز از هر یک ده درم کتیرا و
مر از هر یک پنج درم مروارید ناسفته بسد دم الاخوین از هر یک چهار درم
زرنیخ سرخ نبات اقاقیا از هر یک نیم درم افیون هفت درم زعفران
نشاسته روی سوخته از هر یک درم کوفته و بیخته شیاف سازند شیاف
که جرب و سبل و بثور زاید را نافع باشد صفت آن ساذج هندی شش درم
صمغ

شیاف علامی
شیاف حلیت
شیاف دینارجون بنوع دیگر
شیاف

صمغ عربی پنج درم زنگار سه درم مس سوخته و قلقطار سوخته از هر یک دو درم
افیون و مر از هر یک یک درم زعفران نیم درم با آب سداب شیاف سازند شیاف دیگر
که همین خاصیت دارد صفت آن زنگار سه درم سفیداب ارزیز اقلیمیا نقره
صمغ عربی اشق از هر یک چهار درم اشق را با آب سداب حل کنند و داروهای دیگر را
کوفته و بیخته با آن بسرشند و شیاف سازند شیاف که بثره و قرحه را سود دارد و نفع دهد
قرحه را ببرد صفت آن شاخ گوزن سوخته شسته و سرب سوخته شسته از هر یک
چهار درم توبال مس شسته چهار درم صمغ عربی سه درم افیون یک درم شیاف سازند
چنانکه رسم است و در چشم کشند شیاف احمر لین سلاق و غلظ اجفان و آخر رمد را
نافع بود صفت آن شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم صمغ
عربی و کتیرا و مر صاف از هر یک دو درم بسد مروارید ناسفته ساذج هندی
از هر یک چهار درم دم الاخوین و زعفران از هر یک یک درم سلایه کرده شیاف
سازند شیاف احمر حاد سبل و ظفره و سیلان و بیاض را نافع باشد صفت آن شادنج
مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته زاج سوخته از هر یک دو درم افیون
صبر سقوطری از هر یک نیم درم زنگار دو درم و نیم زعفران و مر از هر یک دانگی و نیم

شیاف دیگر
شیاف
شیاف احمر لین
شیاف احمر حاد

شیاف سماق
کوفته و بیخته دیگر بیخته شیاف سازند شیاف سماق جرب و خارش و بورش و جحوظ را نافع
بود صفت ان سماق سی مثقال آب باران بپزند و بپالایند و باز بجوشانند تا غلیظ
شود و بگذارند تا سرد گردد ده درم سفیداب ارزیز با ان بسرشند و شیاف سازند
و بعضی اب سماق را بجوشانند تا غلیظ شود و گرد سماق با زبان بسرشته شیاف سازند
شیاف اخضر
شیاف اخضر جرب و سبل و بیاض را نافع بود صفت ان زنگار سه درم اقلیمیای نقره
اشق صمغ عربی سفیداب ارزیز از هر یک دو درم صمغ و اشق را در اب سداب حل کنند
شیاف فرح
و داروهای دیگر را کوفته و بحریر بیخته بدان بسرشند و شیاف سازند شیاف فرح کهنه
وجرب و سبل و سلاق و شعر زاید را نافع است صفت ان زنگار شش درم صمغ عربی
و اشق از هر یک چهار درم اقلیمیای طلا و افیون از هر یک دو درم بارزد یکدرم
شیاف طرخماطیقان
کوفته و با ب سداب بسرشند و شیاف سازند شیاف طرخماطیقان بنوع دیگر کهنه
وجرب و سلاق و استرخا و جفن و ریح سبل را نافع بود صفت ان شادنج مغسول
دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار و قلقطار سوخته از هر یک پنج درم مس سوخته
شیاف ابیض افیونی
چهار درم افیون و زعفران از هر یک یکدرم با ب رازیانه بسرشند و شیاف سازند
شیاف ابیض افیونی رمد گرم را نافع بود و درد صعب را بنشاند و تخدیر کند صفت

ان

ان سفیداب ارزیز هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون و کتیرا از هر یک یکدرم
شیاف ابیض انزروت
بسفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند شیاف ابیض انزروت ابتدای رمد را
نافع بود صفت ان سفیداب ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا از هر یک
شیاف گل سرخ
چهار درم بسفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند شیاف گل سرخ نسخه محمد زکریا و مواد را دفع کند
و حدة ان کمتر از حدة ابیض است و بهترین و سبکترین شیافات در وی است صفت ان گل سرخ
چهار مثقال زعفران و سفیداب ارزیز از هر یک دو مثقال افیون و صمغ عربی از هر یک
شیاف بریوما
یکمثقال بدستور شیاف سازند شیاف بریوما رمد را در روز بصلاح اورد صفت ان
شیاف مامیثا و انزروت مربی از هر یک هشت درم زعفران دو درم افیون نیم درم کتیرا
یکدرم کوفته و بحریر بیخته تاب باران بسرشند و شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ در چشم کشند
شیاف بریوما نسخه دیگر
شیاف بریوما نسخه دیگر رمد را نافع بود و سرخی ببرد و اماس بنشاند و درد را تسکین کند
صفت ان اقلیمیای نقره و روی سوخته از هر یک سه مثقال کتیرا و اقاقیا و صمغ عربی
از هر یک دو مثقال افیون و زعفران از هر یک یکمثقال کوفته و بحریر بیخته
شیاف قیصر
بسفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند شیاف قیصر که ظفره و لحم زاید را
نافع باشد صفت ان شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی و مس سوخته

از هر یک شش درم قلقطار سوخته و زنگار از هر یک دو درم با ب رازیانه
باب دویم در سنونات
بسرشته شیاف سازند باب دویم در سنونات سنون که بوی دهان
خوش میکند و بیخ دندان را محکم دارد و دندانها را قوت دهد بستانند شاخ بز
کوهی و نمک بعسل معجون کرده سوخته از هر یک دو درم زعفران سنبل مصطکی
سداب خشک از هر یک دو درم گلنار سماق از هر یک یکدرم سعد سوخته
سنون
و جو سوخته از هر یک سه درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون جهت
حفظ صحت دندانها بگیرد شاخ بز کوهی سوخته جرازج سنبل الطیب سعد
سنون
از هر یک جزوی نمک اندرانی ربع جزوی کوفته و بیخته سنون سازد
که دندان را جلا دهد بگیرد شاخ بز کوهی سوخته نمک اندرانی کف دریا از هر یک
جزوی بیخ سوخته دو جزو سادج هندی ربع جزوی سفال چینی جزوی همه
سنون سورنجان
کوفته و بیخته سحق کرده سنون سازد سنون سورنجان ضعف اللثه را
نافع باشد صفت ان سورنجان قرنفل سعد گزمازج پوست هلیله زرد صندل
سنون
سفید گل سرخ مساوی کوفته و بیخته سنون سازد سنون دیگر که همین
خاصیت دارد صفت ان پوست هلیله زرد و نمک هندی از هر یک پنج درم

قرفه

قرفه پانزده درم دارچینی و سعد از هر یک سه درم شب یمانی و سماق
از هر یک دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر دارفلفل املج زعفران از
هر یک یکدرم گل گز سه مثقال قاقله و گلنار از هر یک چهار درم رزبناد شاهتره ده
سنون
درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون که حافظ صحت الاسنان است صفت
ان شاخ گوزن سوخته گزمازج سعد سنبل از هر یک چهار درم نمک اندرونی
سنون
یکدرم کوفته و بیخته سنون نمایند سنون که دندانها را از چرک پاک کند
صفت ان نمک اندرانی جو سوخته زبد البحر سماق مسحوق بنا مساوی کوفته
سنون
و بیخته سنون سازند سنون که دندان متحرک را محکم سازد صفت ان گلنار
سنون
شب یمانی املج اقاقیا مساوی کوفته و بیخته سنون سازد سنون
دیگر که همین خاصیت دارد صفت ان شب یمانی گلنار گزمازج مساوی
کوفته و بیخته سبز که بسرشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره بکوبند و سنون
سنون
سازند سنون که نافع است از جهت دفع درد دندانی که بسبب ان ورم لثه باشد
صفت ان تخم خرفه کشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سفید عاقرقرحا
کافور مساوی کوفته و بیخته بر لثه و دندان افشانند بعد از انکه بگلاب و سرکه را گلیبت

در دهان نگاه داشته باشند سنون که بیخ دندان سخت کند و خون باز دارد صفت
آن شاخ گوزن سوخته نمک اندرانی سوخته پوست هلیله زرد گل سرخ از هر یک
ده درم کلنار یکدرم کوفته و بیخته بر لثه و دندان افشانند سنون که دندان را
محکم کند و خون رفتن باز دارد و بوی دهان خوش کند صفت آن هلیله بلیله آمله
مغشر گل سرخ کلنار اقاقیا شب یمانی قوط طباشیر عاقرقرحا ساوی کوفته
و بیخته سنون سازند سنون که خون رفتن از بیخ دندان باز دارد صفت آن شب
یمانی سوخته یکدرم نمک بریان کرده دو درم سماق سه درم کوفته و بیخته سنون
سازند سنون الملوک درد دندان را نافع باشد و بوی دهان خوش کند صفت
آن مرا ابهل جوز ماثل و عاقرقرحا ساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند
سنون که نصوری بن دندان را باصلاح آورد آن بیخ سوسن عاقرقر
حا از هر یک یکدرم شب یمانی کلنار مازو سماق از هر یک دو درم کوفته
و بیخته سنون سازند سنون که زردی و سیاهی از دندان ببرد و
بوی دهان خوش کند صفت آن کزمازج زنجبیل زبد البحر دارفلفل
قاقله از هر دو درم نمک بریان کرده ده درم جو سوخته هفت درم کوفته
و بیخته

و بیخته سنون سازند سنون یمانی خون رفتن از لثه باز دارد و بوی دهان
خوش کند صفت آن شب یمانی پنج درم پودنه کوهی ده درم کوفته و بیخته سنون
سازند سنون که نافع است از جهت درد دندانی که سبب آن رطوبت باشد صفت
آن فلفل دو درم و نیم بوره ارمنی یک درم و نیم عاقرقرحا زنجبیل مویزج از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون که لثه را محکم کند و بوی دهان خوش
کند صفت آن سعد گل سرخ از هر یک پنج درم کلنار کزمازج فوفل از هر یک
سه درم دم الاخوین کندر قرنفل نمک اندرانی مصطکی پودنه سوخته از هر یک
دو درم عود خام یکدرم کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون که بیخ دندان سخت
کند و خون رفتن باز دارد صفت آن پوست انار ترش ده درم شب یمانی
هشت درم عاقرقرحا گل سرخ کزمازج سماق از هر یک چهار درم نمک اندرانی
پوست هلیله زرد از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون که خون رفتن
از بیخ دندان باز دارد صفت آن کات هندی فوفل کلنار گل سرخ سماق دم
الاخوین مساوی کوفته و بیخته شب بپاشند و صباح بگلاب یا بآب سماق مضمضه
کنند سنون که دندان سیاه شده را سفید کند صفت آن پوست هلیله زرد

ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج هندی دو درم مازو سوخته
هشت درم کوفته و بیخته بر دندان بمالند سنون که لثه را محکم گرداند و نشف
رطوبات کند صفت آن کلنار ده درم نوشادر دو درم مویزج سه درم
مازو یکدرم پودنه سوخته ده درم نمک بعسل سرشته سوخته ده درم کوفته و بیخته
استعمال نمایند سنون که دندان را جلا دهد و لثه را محکم گرداند و بوی دهان
خوش کند صفت آن شب یمانی سوخته دو درم شبج سوخته نمک اندرانی
و زبد البحر و جو سوخته از هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه گل کز از هر یک پنج درم
قرنفل و سماق از هر یک چهار درم کوفته و بیخته سنون سازند سنون که خون
باز دارد و لثه را محکم صفت آن گل کز آمله از هر یک سه درم عصاره
لحیة التیس گل مختوم اهیل از هر یک یکدرم دارچینی نیم درم کوفته و بیخته
استعمال نمایند سنون که دندان را سفید گرداند و بوی دهان را خوش کند
صفت آن زبد البحر دو درم نمک بریان کرده دو درم عود سوخته و جو سوخته
و سعد چینی کزمازج و کلنار و عاقرقرحا و قرنفل و ساذج و گل سرخ و سعد
و سماق از هر یک پنج درم زراوند طویل سک حب الآس از هر یک سه درم
کوفته

کوفته و بیخته در دندان مالند سنون که چون در حمل دارو اتک بر
دهان بمالند و در بیخ دندان افشانند منع دهن خوش کند و اگر دندان جوشیده
باشد استعمال نمایند باصلاح آورد صفت آن زراوند مدحرج برگ مورد کندر سعد
کلنار بیخ سوسن دم الاخوین مازو مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون
که قلاع را نافع بود و بوی دهان خوش کند و بیخ دندان محکم سازد صفت آن شیاف ماميثا
طباشیر گل لسان الحمل پوست هلیله زرد کلنار برگ زیتون کزمازج شب یمانی مساوی
کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون که آکله و ناصوری بیخ دندان را نافع باشد و خون
رفتن باز دارد صفت آن مر نوشادر بیخ سوسن زرنبج سرخ عاقرقرحا مساوی
کوفته و بیخته استعمال نمایند سنون دیگر که همین خاصیت دارد صفت بیخ کرکو
عاقرقرحا از هر یک یکدرم شب یمانی کلنار مازو سماق از هر یک دو درم کوفته و بیخته
سنون سازند سنون که دندان متحرک را محکم سازد صفت آن مر توتیا شب یمانی
فت رشته گل سرخ سماق پوست انار ترش استخوان هلیله زرد سک کلنار مازو
کزمازج مساوی کوفته و بیخته بر بیخ دندان افشانند سوربجان الکه
دهان و لثه را نافع باشد صفت آن پوست انار ترش و شیرین از هر یک

سی درم مازو گلنار شب یمانی کاغذ سوخته عاقرقرحا از هر یک ده درم سماق
پانزده درم نمک هندی و نوشادر از هر یک پنج درم کوفته و بیخته سرکه
بسرشند و گلولها سازند و در سایه خشک کنند و در وقت احتیاج دیگر باره
بکوبند و استعمال نمایند سنون فلوریخانی بهمینه دیگر استرخا ورم لثه را نافع بود
فلوریخانی
و دندانها را از چرک پاک کند صفت آن پوست انار دو درم گلنار زرد
چوب سماق شب یمانی مازو از هر یک یک درم کوفته و بیخته استعمال نمایند فلافیون
نافع است رشیه ورمیه و سرخیه را و لثه را سخت کند و بیخهای دندان
فلافیون
محکم کند و تعفن و فساد از بیخهای دندان و دهان ببرد و گوشت
زاید فاسد بخورد صفت آن گلنار آب نارسیده سه درم شب یمانی دو درم
نمک اندرانی سوخته یک درم و نیم اقاقیا دو درم و نیم مر سه درم زرنیخ زرد
دو درم و نیم نوشادر چهار دانگ کوفته و بیخته بسرکه خمیر کنند نافع باشد
باب سیم در مراهم مرهم بواسیر جهت شقاق مقعد بیضه مرغ بیضه بط
باب سیم · مرهم بواسیر
بیضه کبوتر بچه مرغ زاید نوشته که هر یک جزوی کوهان شتر دو جزو همه را
بگدازند و خون کبوتر بچه را با قدری افیون در هاون بسایند و آن

روغنها را

روغنها را با قدر موم گداخته اضافه نمایند و در روزی دو بار استعمال نمایند
مرهم زنجار
مرهم زنجار ریشهای کهنه را و گوشت زاید بخورد و جراحت خشک کند زنجار
دو درم علک البطم پنج درم صمغ صنوبر پنج درم انزروت درم روغن
زیت بیست مثقال موم چهار مثقال مرتب کنند نافع باشد مرهم زنجفر
مرهم زنجفر
نافع بود اورامی چند که نضج نیافته باشند و خنازیر و سرطان صفت آن مردارسنگ
پنج درم کندر ده درم قنه ده درم اشق ده درم علک البطم شش درم
زنجفر چهارده درم موم سفید ده درم روغن زیت یا کنجد بیست ده مثقال بدستور
مرتب کنند مرهم کافوری مبرد است گوشت نو برویاند و جراحت خشک کند
مرهم کافوری
و حرارت بنشاند و سوختگی و سوزش ناصور را سود دارد و طریقه قیلی معقود
را نافع بود صفت آن مردارسنگ دو مثقال و نیم اسفیداج دو مثقال و نیم
روغن گل بیست مثقال موم سفید کافوری چهار مثقال سفیده تخم مرغ دو عدد
کافور پنج مثقال بدستور مرتب کنند نافع باشد مرهم باسلیقون گوشت
مرهم باسلیقون
برویاند و مواضع عصبیه را سود دارد و جراحاتی که در آن حرارتی
نباشد نافع باشد صفت آن راتینج بیست مثقال زفت بیست

مثقال موم ده مثقال قنه چهار درم بگدازند روغن زیت بیست مثقال بدستور
مرتب کنند نافع باشد نوع دیگر کبیر زفت رومی بیست مثقال صافی بیست
نوع دیگر کبیر
مثقال راتینج بیست مثقال موم سفید ده مثقال علک البطم بیست
مثقال قنه چهار درم روغن زیت پنج مثقال بدستور مرتب کنند نافع
باشد نوع دیگر کبیر مردارسنگ نیم درم دم الاخوین نیم درم انزروت
نوع دیگر کبیر
نیم درم زراوند مدحرج نیم درم حنا پنج درم زفت پنج درم راتینج
پنج درم شمع پنج درم روغن کنجد پنج ده درم مرهم سازند نافع است مرهم
سرخ نافع است هر جراحتی را که باشد خل خمر رطلی و ربع روغن رطلی و ربع
مرهم سرخ
مس سوخته دو درم زنجار هشت درم بپزند با زیت خل را تا فانی
شود و زیت باز ماند و ادویه را کوفته بدون اندازند و به آتش نرم
بپزند تا غلیظ گردد و سرخ شود و بردارند مرهم اسفیداج گوشت برویاند
مرهم اسفیداج
صفت آن موم ده درم روغن گل بیست مثقال سفیداج تخم مرغ سه عدد
اسفیداج پنج مثقال بدستور مرتب کنند نافع بود مرهم محمودی لحم جراحت
مرهم محمودی
پاک گرداند و گوشت برویاند و با صلاح آورد صفت آن اسفیداج مثقال

کثیرا

کثیرا مثقال لعاب خطمی سفیده تخم مرغ و روغن کنجد بیست و پنج مثقال موم
سه مثقال بهتر کرده مرهم سازند مرهم دیگر که انبات لحم نماید در قروح الرطوبة
مرهم دیگر
صفت آن مردارسنگ شش درم روغن زیت [illegible] روسختج درم جلنار
درم سرخ زرد چوبه درم دم الاخوین درم مس سوخته درم شب یمانی درم
اقلیمیا فضه درم موم شش درم مرتب کرده عمل نمایند مرهم قلقطار منفعت
مرهم قلقطار
سفیده مر ریشهای عسر الاندمال و اورام حاره و سرطانات و طواعین را و
جمیع جراحات و اورامی که باشد از انصبابات مواد باعضا صفت آن پیه
خنزیر با توبه آن که نمک نزده باشند پاک کرده اند از رگ و پی و غیره مقدار
دو رطل مردارسنگ نیم درم قلقطار چهار وقیه پیه و توبرا بگدازند و هر یک
و هر یک رطل پیه گداخته و یک رطل و نیم روغن زیت اضافه نمایند و مرتب
کنند نافع باشد مرهمی که جراحت خشک کند مردارسنگ درم اسفیداج
مرهمی
درم خشب فضه درم اقلیمیا درم دم الاخوین دو درم طین قبرسی دو درم
زرد چوبه نیم درم انزروت نیم درم حنا نیم درم موم سفید چهار مثقال روغن
کنجد بیست مثقال مرتب کنند نافع باشد مرهمی که انبات لحم کند در ریشها
مرهمی

صفت آن مرداسنگ دو وقیه سحق نمایند نرم و روغن زیت سه وقیه بریزند
دارو را تحریک کنند بعد از آن بگیرند نمک دو درم و قنه دو درم وانزروت ده درم
درم اقلیمیا دو درم زفت دو درم کوفته اضافه نمایند و استعمال کنند مادام که
قروح گرم نباشد مرهم رصاص گوشت نو برویاند وریشی را خشک کند صفت
آن انزروت کوفته ده درم بیکربیت مسکو بخته ده درم اسفیداج رصاص ده درم لبان
ذکر ده درم مرداسنگ ده درم مر ده درم اقلیمیا ده درم اشق ده درم جاوشیر
دو درم پیه گرده گاو سه استیر راتیانج سه استیر علک البطم سه استیر روغن
مورد سه استیر موم سفید استیر زنجفر چهار درم صمغ عربی چهار درم بدستور
مرتب کنند نافع باشد مرهم رسل نافع است مرادرام صلبه و خنازیر و طواعین
و سرطانات و نواصیر و پاک کردن جراحت و از گوشت مرده فاسد و جرک
و گوشت قوی صلاح برویاند صفت آن موم سفید چهار درم راتیانج چهار درم
جاوشیر ده درم زنجار ده درم اشق هفت درم زراوند طویل سه درم لبان ذکر ده درم
قنه ده درم مر ده درم مقل چهار درم مرداسنگ چهار درم و نیم صمغ ها را حل کنند بسرکه
و روغن زیت یا کنجد رطلی بدستور مرتب کرده عمل نمایند مرهم نون نفع دهد مراکله یعنی

حره

مرهم رصاص
مرهم رسل
مرهم نون

مثقال خون سیاوشان مثقال حنا مثقال حلبه مثقال اصل السوس مثقال
عسل مثقال اب شیرین مثقال خل مثقال استخوان سوخته مثقال موم نوره مثقال
سوس سوخته مثقال روغن جرجیر سه مثقال روغن کشمش سه مثقال مرتب
کرده مرهم سازند مرهمی که بواسیر را نافع باشد صفت آن میعه سایله
یک درم مقل دو درم روغن مغز زردالو ده درم مقل و میعه را در روغن
بگدازند و مرهم سازند مرهم دیگر که همین خاصیت دارد بلکه از آن اقوی
و انفع است صفت آن مقل کهربا کشنیز مغز ساق گاو استخوان زردالو
سوخته میعه توتیه سفیده تخم مرغ روغن گل سرخ همه یکی ممزوج ساخته مرهم سازند
مرهم دیگر که بواسیر را سود دارد و درد را ساکن کند صفت آن مغز ساق گاو
پیه مرغ کوهان شتر روغن گل مساوی در یکدیگر بجوشانند و قدری افیون
اضافه کنند و در هاون نیک بمالند و مرهم ساخته استعمال نمایند مرهم
دیگر که از جهت بواسیر عظیم النفع است صفت آن پیه بط پیه ماکیان
پیه بز از هر یک پنج درم مغز ساق گاو پنجاه درم روغن مغز زردالو تلخ
و روغن مغز فندق و روغن گل از هر یک ده درم میعه سایله دو مثقال

مرهمی
مرهم دیگر
مرهم دیگر
مرهم دیگر مثل

مقل ازرق بیست درم آب کنند با قدر حاجت موم سفید پنج درم مقل را
در آب کنند تا حل سازند و روغنها را با موم و میعه بگدازند و با مقل محلول
در هاون بایکدیگر ممزوج سازند و استعمال نمایند مرهمی دیگر نافع است اکله
و عفونت و قطع رایحه منتنه می نماید و گوشت زاید می برد صفت آن
زرنیخ زرد خشک درم زرنیخ سرخ خشک درم مر دو درم سنگ توره سوخته پانزده درم
عفص مطلق زنجار درم کوفته و بیخته بخل خمر قرص سازند و خشک کنند در استعمال
نمایند نافع بود مرهم شادنج بواسیر و شقاق مقعد را نافع باشد صفت آن
شادنج مغسول گل ارمنی عصاره لحیه التیس از هر یک سه درم افیون نیم مثقال
و چهار رجبه سفیداب دو درم زعفران یک درم روغن بنفشه بادام و روغن
گل بادام از هر یک ده درم موم سفید پنج درم موم را در روغن بگدازند
و داروها را کوفته و بیخته بدان ممزوج سازند و با ده درم شیر دختران
در هاون نیک بمالند تا مرهم شود مرهم کافوری ترکیدن لب و مقعد
و سوزش ناسور و سوختگی آتش را نافع باشد صفت آن مرداسنگ سفیداب
ارزیز موم سفید از هر یک پنج درم روغن گل بیست درم موم را در روغن بگدازند

وادویه

مرهمی دیگر
مرهم شادنج
مرهم کافوری

حره و سوختگی آتش و جراحت را خشک کند صفت آن مرداسنگ ده درم
بسوزانند و سحق کنند و در کیسه کتان کنند و در آب شیرین بمالند و خشک کنند
روغن گل پانزده مثقال موم سه مثقال بدستور مرتب کنند نافع باشد مرهمی
که اورام را منفجر گرداند از یتی و گوشت فاسد را بخورد صفت آن مویز مصری
بجوشانند در آب و پوست از وی جدا کنند و بکوبند و مثل آن صابون
در هاون کنند و بمالند تا یکی شود بعد از آن خروی ربعی زرد چوبه کوفته
اضافه نمایند و مرهم سازند نافع باشد مرهم سلق کبیر جهت بواسیر و
شقاق و نواصیر مقعد بغایت مفید است خاصه که خون آید آب ورق
سلق و آب ورق خطمی و لعاب نکو و شیر دختران و آب ورق گل
و پیه بط و پیه مرغ و پیه گرده بز و مغز قلم گاو و کوهان شتر و لعاب دانه
و مغز استه زردالو و مغز استه شفتالو و مقل و کافور و افیون و اسفیداج
و دم الاخوین و گل ارمنی و کتیرا و سفیده تخم مرغ و مرداسنگ و روغن کدو
و روغن بنفشه و روغن گل سرخ و شمع از هر یک یک مثقال روغن ضفدع
قدری و قدری چنانچه رسم است را کنند مرهمی که جهت برص سفید

مرهمی
مرهم سلق کبیر
مرهمی

که نو پیدا شده باشد صفت آن سی سوخته دو مثقال زرنیخ زرد دو مثقال
شیطرج نوره آب نارسیده دو مثقال و حلبه دو مثقال کوفته و بیخته پرورده
گردانند ببول صبیان در آفتاب با خل خمر و هر روز تحریک کنند تا چهار روز
بعد از آن استعمال کنند بعد از آنکه موضع را شسته باشند با بول صبیان یا بخل خمر
که بغایت مفید است مرهم جهت جرب [illegible] سم الفار دو مثقال
قلیه چهار مثقال مصطکی دو مثقال کوفته و بیخته در سر بینه کهنه باید کرد و بران
محل نهادن و شب هم نهاد تا چند روز باید کرد که آب و ریم چند ازان بیرون
آید اگر زحمت سبک باشد پنج نوبت بباید نهاد بعد از آن قدری دوده
از دوده کان حمام باید گرفت و بر بینه کهنه باید ریخته و برآن نهاد
آنگاه مرهمی از دوده و روغن کنجد در هم باید جوشانید و بران نهاد و هم
چنین مرهمی [illegible] و موم و روغن شیره و کبریت باید نهاد که مطلق
ساکن شود مرهم اکبیر چرک پاک کند و حرارت ببرد و نافع بود جراحتی
که در ان حرارتی قوی باشد و گوشت داری داشته باشد و دفع [illegible] کند صفت آن
[illegible] مثقال انزروت مثقال مر مثقال زرنگ مثقال [illegible] مثقال افیون مثقال

کافور

مرهم جهت داء الیسر

مرهم الکبیر

دادویه کوفته و بیخته اضافه نمایند و در هاون بسایند تا هموار شود و بگذارند
تا خشک گردد و یک سفیده تخم مرغ و قدری کافور در آن نمایند مرهم سازند
مرهم رسل اورام صلبه را مثل خنازیر و سرطان و سلعه را نافع
باشد و جراحت ها را از گوشت مرده و ریم پاک کند و ناسور را باصلاح
آورد صفت آن جاوشیر و زنگار و بارزد و مر از هر یک دو درم شق
هفت درم زراوند طویل از هر یک سه درم مقل و مرداسنگ از
هر یک چهار درم موم و راتینج از هر یک چهار درم روغن زیت یک رطل
صمغ ها را در روغن بگدازند و آنچه کفته نیست بکوبند و بیزند و با آن ضم
کنند و در یکدیگر مالند تا مرهم شود مرهم باسلیقون اورام صلبه را نرم کند و بیرون آرد
و از ریم پاک کند و گوشت برویاند صفت آن زفت و راتینج موم سفید
از هر یک بیست مثقال بارزد چهار درم روغن زیت سی مثقال موم را در
روغن زیت بگدازند و باقی ادویه را در ان حل کنند و مرهم سازند
مرهم خل گوشت نو برویاند و جراحتها را خشک کند صفت آن مرداسنگ
ده درم صلایه کنند و با ده درم موم در بیست درم روغن گل حل کرده و قدری

مرهم رسل

مرهم باسلیقون

مرهم خل

سرکه مرهم سازند مرهم زنگار لحم زاید را ببرد و ریشه های کهنه را خشک کند
صفت آن زنگار ده درم صلایه کرده با موم و علک البطم و راتینج از هر یک
پنج درم و سی درم روغن زیتان که گداخته در هاون کنند و با یک درم
انزروت کوفته و بیخته نیک بمالند تا مرهم شود مرهم داخلیون اورام صلبه را
نرم کند و پخته گرداند صفت آن مرداسنگ ده درم صلایه کرده با یک
چهار یک روغن زیت در پاتیله کنند و بجوشانند تا رنگ بگرداند و از آتش
فرو گیرند و بگذارند تا سرد شود پس بگیرند لعاب حلبه و لعاب بزرک
و لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی و لعاب مرو از هر یک پنجاه درم نیم
گرم کنند و بر سر آن میریزند و به آتش نرم میجوشانند و کفچه میزنند تا غلیظ
شود و مهر بیز گردد مرهم سریخ سرطان و خنازیر را نافع بود و ریم ها پخته
گرداند صفت آن مرداسنگ پنج درم کندر بارزد دانق موم از هر یک ده درم
علک البطم و سریخ از هر یک هشت درم آنچه گداختنی است در روغن زیتون
بگدازند و آنچه کوفتنی است بکوبند و بیخته با هم ممزوج سازند و در هاون بمالند
تا مرهم شود مرهم سیاه گوشت مرده ببرد و ریشها را باصلاح آورد صفت آن مرداسنگ

بیک چهار یک

مرهم زنگار

مرهم داخلیان

مرهم سریخ

مرهم سیاه

یک چهار یک زفت رومی بیست درم علک البطم پنج درم روغن زیتون
نیم منی موم بیست مثقال آنچه گداختنیها را در روغن زیتون بگدازند و مرداسنگ را
صلایه کرده بران افشانند و مرهم سازند مرهم توتیا جراحت عصب را سود
دارد صفت آن توتیا بیست درم صلایه کرده با بیست درم موم و پنجاه درم
روغن گل بگداخته مرهم سازند مرهم مصری جراحت گوش را نافع باشد صفت آن
سرکه هفت درم عسل شش درم در یکدیگر بجوشانند و بقوام آورند و دو درم
زنگار سوده بران افشانند و مرهم سازند و فتیله را بدان تر ساخته در
گوش نهند مرهم [illegible] گوشت برویاند صفت آن اسفیداب ارزیز
سه درم دم الاخوین انزروت صبر کندر از هر یک دو درم موم
سه درم روغن گل ده درم موم را در روغن بگدازند و داروها را
کوفته و بیخته با آن ممزوج سازند و در هاون بسایند تا مرهم شود
مرهم آهک سوختگی آتش را نافع باشد صفت آن مرداسنگ [illegible]
اسفیداب قیمولیا آهک شسته روغن گل سرخ موم سفید سفیده
تخم مرغ با یکدیگر مرهم سازند چنانکه رسم است مرهم اسفیداب گوشت برویاند

مرهم توتیا

مرهم مصری

مرهم آهک

مرهم اسفیداب

وجراحت خشک کند وحرارت بنشاند صفت آن اسفیداب ارزیز موم سفید
از هریک ده درم روغن گل ده درم بطریق معهود مرهم سازند **مرهم شنگرف**
مرهم شنگرف
سرطان وخنازیر واورام صلبه را نافع باشد صفت آن مرداسنگ پنج
درم کندر بارزد اشق موم سفید از هریک ده درم علک البطم شش
درم شنگرف هشت درم روغن زیتون یا روغن گل سرخ پنج درم [illegible]
مرهم سازند **مرهم گلنار** نمله جاکله را نافع باشد صفت آن مازو وسبز مردارسنگ
مرهم گلنار
زردچوبه از هریک یک جزو گلنار برگ مورد عصاره لسان الحمل از هریک
دو جزو با موم سفید وروغن گل مرهم سازند چنانکه رسم است **مرهم سرطان**
مرهم سرطان
درد بنشاند وجراحت را بصلاح آورد صفت آن توتیای هندی اقاقیا
از هریک دو درم صندل سفید یک درم شیاف مامیثا چهار درم سرطان
سوخته یک عدد موم سفید چهار درم روغن ده مثقال بطریق
متعارف مرهم سازند **مرهم عسل** چرک از جراحت ودمامیل پاک
مرهم عسل
کند صفت آن عسل را بجوشانند تا غلیظ شود وبرابر آن انزروت کوفته
با آن ممزوج کنند ومرهم سازند **مرهمی** که جراحت آتشک را نافع باشد
مرهمی
صفت

صفت آن اسفیداب توتیا دم الاخوین از هریک سه درم مرداسنگ ده درم زنگار
نیم درم موم پنج درم روغن بیست درم مرهم سازند **مرهم خنازیرات** مرداسنگ توتیا عتاب
مرهم خنازیرات
پخته آب کشنیز تازه موم سفید مرهم سازند **باب چهارم** در روغنها **روغن مورد** موی را نگاه
باب چهارم در روغنها روغن مورد
دارد وآنچه ریخته باشد بروید صفت آن بگیرند آب مورد سه جزو وروغن زیت یک
جزو با یکدیگر بجوشانند تا نزدیک آنکه آب برود وروغن بماند قدری لادن در آن اندازند
تا بگدازد وفرو گیرند **روغن دیگر** که موی را سیاه کند ودراز کند واز افشاندن نگاه
روغن دیگر
صفت آن سازج هندی حماما حضض هندی لادن املج از هریک پنج درم
کوفته در سه رطل آب بپزند تا برطلی آید ویک رطل روغن کنجد بر آن ریزند
وبجوشانند تا آب برود وروغن بماند وهر روز سر با آب برگ کنجد وآب برگ چغندر
میشویند واین میمالند **روغن دیگر** که موی را سیاه کند وتا [illegible] سیاهی
روغن دیگر که سیاه
آن بماند صفت آن بستانند جوز هندی وسر آن ببرگیرند ومغز آن بیرون
کنند وهجده درم از آن مغز با ده درم املج ودو درم براده آهن ونیم درم
بوره ارمنی در هم بسایند ودر میان آن جوز کنند وسر آن بخمیر محکم کنند
وتمام آن جوز را در گل حکمت گیرند ودر میان آتش اندازند چندانکه یک

ساعت بجوش بگذرد واز آتش بیرون آورند روغنی که از آن [illegible] شود در موی مالند
که مقصود حاصل **روغن بیضه** هر موضع که مالند موی برویاند صفت آن بگیرند
روغن بیضه
یک خربزه وسوراخ کنند ودانه از آن بیرون ریزند وسی عدد زرده تخم مرغ در اندرون
آن خربزه ریزند با پنج سیر روغن زیت وبرگ مورد کوفته وبراده آهن صلابه کرده
از هریک ده درم وسوراخ خربزه را محکم کنند ودر گل حکمت گیرند ویکشب در تنور نهند وروز
دیگر بیرون آورند وگل را از آن جدا کنند واین خربزه را با روغن زیت بمالند تا نرم شود
ونگاه دارند **روغن زرده تخم مرغ** جهت برآمدن موی بستانند زرده تخم مرغ وقدری
روغن زرده تخم مرغ
نوشادر سوده بروی ریزند ودر قنینه کنند که بگل حکمت اندوده باشد قدری موی یا لیف بر سر
قنینه نهند ودر پشت قنینه آتش کنند ودر شیب قنینه کاسه بنهند که روغن در آن
رود **گل حکمت** که حکمت بهترین نوع است که بگیرد گل زرد پاک شانزده برابر
گل حکمت
وبکوبند وبپزند وچهار برابر کاغذ وده برابر نمک در آب کنند و[illegible] بمالند
تا حل شود بعد از آن گل بر سر آن کنند ویک برابر موی سر آدمی مقراض کرده ویک برابر
سرگین اسب بیخته بر سر آن کنند ونیک بمالند قبضه قبضه کنند وبنهند تا خشک شود هر
که خواهد بکوبد وبا آب صافی خمیر کند وبکار برد **روغن عقرب** [illegible]
روغن عقرب
کند

کند وبیرون آورد صفت آن زیره دارچینی سعد هندی خطمی [illegible] پنج کبر
از هریک یک وقیه روغن بادام تلخ یک رطل داروها کوفته در شیشه کنند
وروغن بر سر آن ریزند ویکهفته در آفتاب بگذارند بعد از آن بپالایند
وده عقرب زنده در آن اندازند وسر شیشه ببندند ویکهفته دیگر در
آفتاب بگذارند پس بپالایند ودو قطره در اذان در احلیل چکانند
روغن گل بادام معتدل بود در حرارت وبرودت دماغ را نافع است وفهم
روغن گل بادام
بیفزاید واسهال مراری باز دارد ودرد سر را که از گرمی بود سود دارد وچون
در آب گرم بپزند صاحب جرب وحکه بمالد نیک شود صفت آن چون
بنفشه بادام است اگر بجای بنفشه ورق گل سرخ کنند هر ده من بادام
دو من ورق گل کنند **حب ذهب** در حبوبات **باب پنجم** صداع ودرد
حب ذهب باب پنجم
چشم را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده
درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران از هریک سه درم ورق گل سرخ پنج درم
کوفته وبیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم **حب ایارج** دماغ واعضا
حب ایارج
سر را از فضول واخلاط بلغمی پاک کند وصرع وسکته وامراض غیر را نافع باشد

صفت آن آیاره فیقرا و تربد سفید از هریک یکدرم حب النیل و غاریقون
و انیسان از هریک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی از هریک نیم درم دانگی و نیم
حب صبر
کوفته و بیخته باب رازیانه سرشته حب سازند حب صبر اوجاع مفاصل
و نقرس و فالج و لقوه را نافع بود صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید
یکدرم و نیم حب النیل و غاریقون از هریک نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم نمک
هندی قدری مقل و کتیرا و انیسون از هریک دانگی کوفته و بیخته باب کرفس
حب سورنجان
حب سازند حب سورنجان مفاصل و نقرس و عرق النسا را نافع باشد
صفت آن صبر سقوطری و ماهیزهره از هریک یکدرم سورنجان و تربد سفید
از هریک یکمثقال کتیرا دانگی حب النیل نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم کوفته
حب سورنجان نسخه دیگر
و بیخته باب کرفس حب سازند حب سورنجان نسخه دیگر که همین خاصیت دارد
آن آیاره فیقرا تربد سفید ماهیزهره از هریک یکدرم سورنجان پوست
هلیله زرد غاریقون انیسان از هریک نیم درم سقمونیا کتیرا شحم حنظل
حب سورنجان نوع دیگر
از هریک دانگی کوفته و بیخته باب رازیانه حب سازند حب سورنجان نوع دیگر
صبر یکدرم پوست هلیله زرد تربد سفید از هریک نیم درم سورنجان سقمونیا از هر یک
دانگی و نیم

حب شبیار
دانگی و نیم تخم کرفس و نمک هندی از هریک دانگی باب رازیانه حب سازند حب
شبیار درد معده را نافع بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت
آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد ورق گل سرخ مصطکی تربد سفید از هریک
یکدرم سقمونیا نیم درم کوفته و بیخته حب سازند شربت یک مثقال تا سه مثقال در وقت خواب
حب قوقایا
فرو برند و بخوابند حب قوقایا حب جالینوس است صداع و درد چشم را نافع بود و فضلهای
غلیظ را از بدن فرود آورد صفت صبر سقوطری و عصاره افسنتین مصطکی از
هریک یکمثقال شحم حنظل و سقمونیا از هریک نیم درم کوفته باب کرفس حب سازند
حبی
شربت یک مثقال حبی که در ساعت شکم ببندد صفت آن افیون
یکدرم اقاقیا چهار درم گل ارمنی سماق حب الآس از هریک چهار درم کوفته و بیخته
حب مقل
باب که صمغ عربی در آن منقوع باشد حب سازند شربت نیم مثقال حبی
هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از هریک یکدرم مقل ازرق
مقل را در آب کنند تا بخیسانند و در هاون بسایند تا حل شود و داروها را
حب السعال
در آن آب سرشته حب سازند شربتی دو درم حب السعال نافع است
اطفال را که از بسیار سرفه خشک کنند و سرفه خشک که مانع از خواب باشد

در اثر و نوازل حاده را دفع کند صفت آن کثیرا صمغ عربی رب السوس
خشخاش سفید افیون مساوی کوفته و بیخته بلعاب بهدانه حب سازند حبی
حب السعال بارد
بمقدار یک نخود حب السعال مغز بادام تخم خیارین صمغ عربی نشاسته خشخاش
سفید از هریک یکدرم رب السوس چهار درم باقلا سه درم بلعاب بزرقطونا
حب السعال حار
حب سازند حب السعال حار پوست بیخ رازیانه پرسیاوشان تخم کرفس رب السوس
باب ششم شراب به
مغز بادام مساوی باب حب سازند باب ششم در شرابها شراب به دل را قوت
دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع ببندد و دفع غثیان
باز دارد صفت آن به ترش و شیرین اندرون آن پاک کنند و آب آن بگیرند چهار
شراب سیب
پنج من آب به یک من قند اضافه کنند و بقوام آورند شراب سیب معده و دل را
قوت دهد و مفرح بود و غثیان ساکن کند و اسهال صفراوی باز دارد صفت آن
سیب اصفهانی اندرون و بیرون پاک کرده در هاون سنگین با چوبین بکوبند
و آب آن بگیرند ده من و بجوش نهند تا بده من آید و یکمن قند اضافه نمایند
شراب فواکه
و بجوش نهند تا بقوام آید شراب فواکه معده را قوت دهد و قی باز دارد و دل را
قوی گرداند صفت آن آب به و آب سیب و آب انار ترش و شیرین و آب امرود
از هر یک

از هریک یک جزو و آب زرشک و آب سماق و آب غوره و آب لیمو
از هریک نیم جزو بجوشانند تا به ثلث آید و آن مقدار قند که کفاف باشد اضافه نمایند
شراب انار ترش
و بجوشانند تا بقوام آید شراب انار ترش که نایره دارد و صفرا دفع کند و معده را قوت
دهد صفت آن آب انار ترش چهار من نعناع تازه نیم من شاخه عود خام آمله مصطکی
از هریک چهار درم پوست بیرون پسته پنج درم کوفته در آب بجوشانند
سوی مصطکی تا بنیمه آید صاف کنند و با یک من قند بقوام آورند و بعد از آن
شراب انار منعنع
مصطکی اضافه نمایند شراب انار منعنع خواب بخشد و قی باز دارد و معده را قوت
صفت آن انار ترش و شیرین با تخم بکوبند و آب آن بگیرند دو من و یک من قند
شراب انار عذبه
و یک وقیه آب نعناع اضافه کنند و بقوام آورند شراب انار عذب جگر را
قوت دهد و تشنگی بنشاند صفت آن آب انار شیرین بگیرند و بجوش نهند تا بنیمه آید
شراب خشخاشی
و بهر یک من از آن آب یکمن قند اضافه کنند و بقوام آورند شراب خشخاشی
منع نزلات کند و ریش سینه و تشنگی را نافع باشد و بیخوابی را زایل کند صفت آن
خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و با دو من نیم آب
باران بیامیزند و بپالایند و با یکمن و نیم قند شربت بپزند و اگر از خشخاش

برشعثا نسخه

سرمه اصفهانی

نسخه داروی چشمی

با پوست بپزند پس بیست مثقال تخم خشخاش تلخی بکوبند و بپزند و با یک من قند بقوام
آورند لیکن اول آنکه با پوست بپزند برشعثا نسخه شیخ ابوعلی سینا که ام
و نزله را نافع بود و اوجاع را ساکن کرداند و قطع خون رفتن کند صفت آن فلفل
سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل
الطیب عاقرقرحا فرفیون سفید از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل
بسرشند و بعد از شش ماه که در میان جو گذاشته باشند استعمال کنند سرمه اصفهانی
سرمه ده مثقال توتیا شسته ده مثقال لاجورد شسته چهار مثقال مرقشیثا چهار
مثقال یاقوت شسته ده مثقال سرطان بحری شش مثقال مرجان شسته چهار مثقال دهنه
فرنگ شسته ده مثقال طلای محلول ده مثقال نقره محلول چهار مثقال مامیران چهار
مثقال فلفل سفید چهار مثقال اقلیمیای طلا چهار مثقال شستن پنج مثقال مروارید
ده مثقال دار فلفل ده مثقال زعفران سه مثقال شادنج مغسول شش مثقال لعل بدخشی
ده مثقال فیروزج چهار مثقال شادنج هندی چهار مثقال نسخه داروی چشمی
مثقال
که حاجی مقصود علی جراح در نوده مبو شادنج عدسی یک مثقال و نیم اقلیمیای طلا دو
اقلیمیای نقره دو مثقال مروارید ناسفته یکمثقال بسد احمر یک مثقال سوخته دو مثقال

اقتا

مرقشیثای طلا دو مثقال مرقشیثای نقره دو مثقال شادنج هندی یک مثقال توتیای قلم
یک مثقال سرمه اصفهانی سه مثقال شبه القواریر سه مثقال دم الاخوین چکیده
یک مثقال و نیم اسفیداج قلعی مغسول دو مثقال دهنه فرنگی یک دانگ مامیران
چینی یک مثقال تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بتاریخ
نهم شهر ربیع الثانی روز شنبه سنه ۱۲۵۶ بید العبد الحقیر
المذنب محمد جعفر ابن آ رضا افغ رازی
الاقل عفی عنه و [illegible]

عن عبد الله بن فضالة عن ابی عبد الله
علیه السلام او ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول
اذا بلغ الغلام ثلث سنین قیل له قل لا اله الا الله سبع مرات ثم یترک
حتی یتم له ثلث سنین وسبعة اشهر وعشرین یوما ثم یقال له قل محمد رسول الله سبع مرات
ثم یترک حتی یتم له اربع سنین ثم یقال له قل سبع مرات صلی الله علی محمد وآل محمد ثم یترک
حتی یتم له خمس سنین ثم یقال له ایهما یمینک وایهما شمالک فاذا عرف ذلک حول وجهه الی القبلة
ویقال له اسجد ثم یترک حتی یتم له ست سنین فاذا تم له ست سنین قیل له صل وعلم الرکوع والسجود
حتی یتم له سبع سنین فاذا تم له سبع سنین قیل له اغسل وجهک وکفیک فاذا غسلهما قیل
صل ثم یترک حتی یتم له تسع سنین فاذا تمت له علم الوضوء وضرب علیه وامر بالصلاة وضرب
علیها فاذا تعلم الوضوء والصلاة غفر الله لوالدیه ان شاء الله تعالی

الودود الهادی الوفی الوکیل الوارث البر الباعث
التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین
الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی
تمت الاسماء الشریفة بحمد الله تعالی هذا شرح معنی اسماء الله
الحسنی فالله قیل اشهر اسماء الله سبحانه وتعالی واعلاها محلا
فی الذکر والدعاء وتسمات به سایر الاسماء الواحد الاحد
اسمان یشملهما نفی الابعاض عنهما والاجزاء والفرق بینهما من وجوه
الواحد هو المتفرد بالذات والاحد المتفرد بالمعنی ان الواحد
اعم موردا لکونه یطلق علی من یعقل وغیره ولا یطلق الاحد الا علی
من یعقل ح ان الواحد یدخل فی الضرب الواحد والعدد
ویمتنع دخول الاحد فی ذلک الصمد هو السید الذی
یصمد الیه فی الامور ویقصد فی الحوائج والنوازل واصل الصمد
القصد یقول صمدت صمد هذا الامر ای قصدت قصده
وقیل الصمد الذی لیس بجسم ولا جوف ولا جوهر الاول
هو السابق للاشیاء الکاین الذی لم یزل قبل وجود الخلق لا شی قبله
الاخر هو الباقی بعد فنا الخلق ولیس بمعنی الاخر ماله
الانتهاء کما لیس بمعنی الاول ماله ابتداء فهو الاول والاخر السمیع
بمعنی السامع السر والنجوی سواء عنده الجهر والخفوت والنطق
والسکوت وقد یکون السماع بمعنی القبول والاجابة وهو الذی

الذي يقبل التوبة ويسمع الدعاء وقيل السميع العالم بالمسموعات
وهي الاصوات والاحروف وثبوت ذلك له ظاهر لانه لا يغيب
عنه شيء من الاصوات خلقه ولانه عالم بكل معلوم فيدخل فيه
ذلك البصير [illegible] هو المبصر وهو العالم بالخفيات
وقيل البصير العالم بالمبصرات القدير بمعنى القادر وهو من القدرة
على الشيء والتمكن منه فلا يطيق الامتناع من مراده ولا يستطيع
الخروج عن اصداره وايراده القاهر هو الذي قهر الجبابرة وقهر
العباد بالموت ولا تطيق الاشياء الامتناع منه مما يريد الانفاذ
فيها العلي المنزه عن صفات المخلوقين تعالى ان يوصف بها وقد
وقد يكون بمعنى العالي فوق خلقه بالقدرة عليهم او الترفع
بالتعالي عن الاشباه والانداد وعما خاضت فيه وساوس
الجهال وترامت اليه فكر الضلال فهو متعالي عما يقولون الظالمون
علوا كبيرا الاعلى بمعنى الغالب كقوله لا تخف انك انت الاعلى
وقد يكون بمعنى المنزه عن الامثال والاضداد والاشباه
والانداد الباقي هو الذي لا يتعرض عليه عوارض الزوال
وبقاؤه غير متناه ولا محدود وليس صفة دوامه وبقائه كبقاء
الجنة والنار ودوامهما لان بقائه ازلي ابدي وبقاؤهما ابدي
غير ازلي ومعنى الابدي ما لا يزال والجنة والنار وجدتا مخلوقتان
بعد ان لم تكونا فهذا فرق ما بين الامرين البديع

هو الذي فطر الخلق مبتدعا لها لا على مثال سبق وهو فعيل بمعنى
مفعل كالاليم بمعنى مؤلم والبديع الذي يكون اولا في كل شيء
قال ما كنت بدعا من الرسل اي لست باول مرسل
البارئ اي الخالق ويقال برأ الله الخلق اي خلقهم كما يقال
بارئ النسم وهو الذي فلق الحبة وبرأ النسمة وبارئ البرايا
اي خالق الخلائق والبرية الخليقة الاكرم معنى الكريم وقد يجي
افعل بمعنى فعيل كقوله تعالى وهو اهون عليه اي هين عليه ولا يصليها
الا الاشقى وسيجنبها الاتقى يعني الشقي والتقي وانشد في هذا
المعنى ان الذي سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه اعز واطول الظاهر
بحججه القاهرة وبراهينه البينة وشواهد اعلامه الدالة على ثبوت ربوبيته
وصحة وحدانيته فلا موجود الا ويشهد بوجوده ولا مخترع الا وهو
يعرب عن توحيده وفي كل شيء له آية تدل على انه واحد وقد يكون بمعنى
الغالب القادر كقوله تعالى فاصبحوا ظاهرين الباطن المحتجب
عن ادراك الابصار وتلوث الخواطر والافكار فهو الظاهر الخفي الظاهر
بالدلائل والاعلام والخفي بالكنه عن الاوهام احتجب بالذات الذين يدخلهم
يدخلونه في امره والمعنى انه عالم بسرائرهم فهو العالم بسرائر القلوب
المطلع على ما بطن من الغيوب الحي هو الفعال المدرك وهو حي
بنفسه لا يجوز عليه الموت والفناء وليس يحتاج الى حياة بها حي
الحكيم هو المحكم لخلق الاشياء ومعنى الاحكام لخلق الاشياء اتقان التدبير

الباهرة وبراهينه النيرة صح

وحسن التصوير والتقدير وقيل الحكيم العالم والحكم في اللغة العلم لقوله تعالى
يؤتي الحكمة من يشاء والحكيم ايضا الذي لا يفعل قبيحا ولا يخل بواجب
والحكيم الذي يضع الاشياء في مواضعها فلا يعترض عليه في تقدير
ولا ينسخ في تدبير العليم هو العالم بالسرائر والخفيات
التي لا يدركها الا الحاكم الخالق لقوله تعالى وهو عليم بذات الصدور
لا يعزب عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء عالم بتفاصيل
المعلومات قبل حدوثها وبعد وجودها الحليم
هو ذو الصفح والاناة الذي لا يغيره جهل جاهل ولا غضب مغضب
ولا عصيان عاصي الحفيظ هو الحافظ يحفظ السموات والارض
وما بينهما ويحفظ عبده من المهالك والمعاطب ويقيه مصارع
السوء الحق هو المتحقق كونه ووجوده وكل شيء يصح وجوده
وكونه هو الحق كما يقال الجنة حق والنار حق الحسيب هو الكافي
يقول حسبك درهم اي كفاك حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين
اي هو كافيك والحسيب ايضا بمعنى المحاسب كقوله تعالى كفى
بنفسك اليوم عليك حسيبا اي محاسبا والحسيب ايضا المحصي
والعالم الحميد هو المحمود الذي استحق الحمد بفعاله اي يستحق
الحمد في السراء والضراء وفي الشدة والرخاء الحفي
معناه العالم قال الله تعالى يسألونك عن الساعة كانك حفي
عنها اي عالم بوقت مجيئها وقد يكون الحفي بمعنى اللطيف

ومعناه الحفي بك يبرك ويلطفك الرب المالك وكل من ملك
شيئا فهو ربه ومنه قوله تعالى قال ارجع الى ربك اي الى سيدك
ومالكك وقال قائل يوم حنين لان يربني رجل من قريش
احب الي من ان يربني رجل من هوازن يريد لان يملكني ويصير
لي ربا ومالكا ولا يدخل الالف واللام على غيره المعبود
سبحانه لانهما للعموم وهو المالك لكل شيء وانما يطلق على غيره
بالنسبة الى ما يملكه ويضاف اليه والربانيون نسبوا الى التألّه
والعبادة للرب لانقطاعهم اليه والمامهم به بحضرة خدمته
والربانيون الصابرون مع الانبياء الملازمون لهم الرحمن
بجميع خلقه اذ هو الرحمة الشاملة التي وسعت الخلق في ارزاقهم و
اسبابهم واسباب معاشهم وعمت المؤمنين والكافرين
والصالحين والطالحين الرحيم بالمؤمنين يرحمهم بجنتهم وكان بالمؤمنين
رحيما والرحمن الرحيم اسمان موضوعان للمبالغة ومشتقان من الرحمة
وهو النعمة قال الله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين اي نعمة عليهم
وقد سمي بالرحيم غيره تعالى ولا يسمى بالرحمن سواه لان الرحمن هو
القادر على كشف البلوى والرحيم من خلقه قد لا يقدر على كشفها
ويقال للقران رحمة والغيث رحمة اي نعمة ويقال لرقيق القلب من الخلق
رحيم لكثرة وجود الرحمة منه بسبب الرقة واقلها البكاء للرحوم والتوجع
وليست في صفته تعالى بمعنى الرقة وكشف البلوى عنه الحد الشامل

ان تقود هي التخلص من اقسام الافات وايصال الخيرات الى ارباب الحاجات
الذاري بل معانها ايجاد النعمة للمرحوم الخالق والله ذرأ الخلق
وبراهم اي خلقهم واكثرهم على ترك الهمزة الذاري هو المتكفل
بارزاق العباد والقايم على كل نفس بما يقيمها من قوتها وسع
الخلق كلهم رزقه فلم يخص بذلك مومنا دون كافر
ولا برا دون فاجر الرقيب الحافظ الذي لا يغيب عنه شي
ومنه قوله سبحانه وتعالى ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد
الروف هو الرحيم العاطف برأفته على عباده وقيل الرأفة ابلغ
من الرحمة ويقال الرافة اخص من الرحمة اعم الرائي معناه العالم
والروية العلم ومنه قوله تعالى الم تري كيف فعل ربك بعاد اراد الم تعلم
وقد يكون الراي بمعنى البصر والروية بالابصار السلام معناه ذو
السلم والسلام في صفة تعالى هو الذي سلم من كل عيب وبري
من كل افة ونقص وقيل معناه المسلم لان السلامة تنال من قبله
والسلام والسلامة مثل الرضاع والرضاعة وقوله تعالى لهم دار
ويجوز ان يكون الجنة سلاما لان الصاير اليها سلم من كل افات
الدنيا وهي دار السلام المومن اصل الايمان في اللغة التصديق
فالمومنون المصدقون اي يصدق وعده ويصدق ظنون
عباده المومنين ولا يخيب امالهم وقد يكون بمعنى انه امنهم
من الظلم والجور وعن الصادق ع سمي الباري عز وجل مومنا لانه يومن عذابه

من اطاعه وسمي العبد مومنا لانه يومن على الله تعالى عز وجل
فيجير الله امانه المهيمن هو الشهيد ومنه قوله تعالى مصدقا
لما بين يديه من الكتاب ومهيمنا عليه والله هو المهيمن اي
الشاهد على خلقه بما يكون منهم من قول وفعل اذ لا يغيب
عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء وقيل المهيمن
الامين وقيل الرقيب على كل شي وحافظ له وقيل انه اسم
من اسماء الله تعالى عز وجل في الكتب العزيز هو المنيع الذي
لا يغلب وهو ايضا الذي لا يعادله شي وانه لا مثل له ولا نظير
له ويقال عز اي من غلب سلب وقوله تعالى حكاية عن الخصم
عزني في الخطاب اي غلبني في مجاوبة الكلام وقد يقال للملك
عزيز كما قالوا اخوة يوسف يا ايها العزيز اي ايها الملك الجبار هو الذي
جبر مفارق الخلق وكسرهم وكفاهم اسباب المعاش والرزق
وقيل الجبار العالي فوق خلقه والقامع لكل جبار وقيل الجبار
هو القاهر الذي لا ينال ويقال النخلة التي لا تنال جبارة والجبر
ان تجبر انسانا على ما يلزمه قهرا على امر من الامور قال الصادق
ع لا جبر ولا تفويض ولكن امر بين امرين يعني بذلك ان الله
لم يجبر عباده على المعاصي ولم يفوض اليهم امر الدين حتى يقولوا
بارائهم ومقاييسهم فانه عز وجل قد حد ووصف وشرع

وفرض وبين واكمل لهم الدين فلا تفويض مع التحديد
والتوصيف المتكبر هو المتعالي عن صفات الخلق يقال
للمتكبر على عتاة خلقه اذ نازعوه العظمة وهو ماخوذ من الكبريا
وهو اسم للتكبير والتعظيم السيد معناه الملك ويقال
لملك القوم وعظيمهم سيد وقد سادهم وقيل لعبد الله بن عباس ابن عامر
سيد قومك ببذل الندى وكف الاذى ونصر المولى وقال
النبي ص انا سيد العرب فقالت عايشة عليها اللعنة
يا رسول الله وما هو الملك الواجب الطاعة السبوح هو
المنزه عن كل ما لا ينبغي ان يوصف به وهو حرف مبني على فعول
وليس في كلام العرب فعول بضم الفا الا سبوح قدوس
ومعناهما واحد الشهيد هو الذي لا يغيب عنه شي
يقال شاهد وشهيد وعالم اي كانه الحاضر الشاهد الذي
لا يعزب عنه شي ويكون الشهيد بمعنى العليم لقوله تعالى
شهد الله انه لا اله الا هو والملايكة واولوا العلم قيل معناه
اي علم الصادق معناه الذي يصدقه في وعده ولا يبخس
ثواب من يفي بعهده الصانع الصانع المطلق هو الصانع
لكل مصنوع اي خالق كل مخلوق ومبدع جميع البدايع وفي
دلالة على انه لا يشبهه شي لانا لم نجد فيما شاهدنا فعلا يشبه

فعله البتة فكل موجود سواه فهو فعله وصفته وجميع ذلك
دليل على وحدانيته شاهد على انفراده وعلى انه بخلاف خلقه وانه
لا شريك له وقال بعض الحكما في هذا المعنى يصف النرجس شعر

عيون في جفون في فنون … بدت واجاد صنعتها المليك
بابصار لفتح حاملات … كان احداقها ذهب سبيك
على قصب الزمرد مخبرات … بان الله ليس له شريك

الطاهر معناه المنزه عن الاشباه والانداد والامثال والاضداد
والصاحبة والاولاد والحدوث والزوال والسكون والانتقال
والطول والعرض والدقة والغلظ والحرارة والبرودة وبالجملة
هو طاهر عن معاني المخلوقات متعالي عن صفات الممكنات
مقدس من عيوب المحدثات فتعالى وتكرم وتقدس
وتعظم ان يحيط به علم اي تخيله وهم العدل
هو الذي لا يميل به الهوا فيجور في الحكم والعدل من الناس
المرضي قوله تعالى وفعله وحكمه العفو هو الماحي للذنوب
والسيئات ومبدلها باضعافها من الحسنات والعفو فعول
من العفو وهو الصفح عن الذنب وترك مجازاة المسي وقيل
ماخوذ من عفت الريح الاثر اذا درسته ومحته العفو د
هو الذي يكثر المغفرة ويكون معناه منصرفا الى مغفرة الذنوب
في الاخرة والتجاوز عن العقوبة واشتقاقه من الغفر وهو الستر

لستر الراس والمبالغة في العفو اعظم من المبالغة في الغفر
لان الستر قد يحصل مع بقا اصله بخلاف المحو فانه ازالة له
راسا وقلعا لاثر جملة **الغني** هو المستغني عن الخلق بذاته
فلا تعرض له الحاجات بكماله وقد تنزه عن الالات والادوات
وكل ما سواه محتاج ولو في وجوده فهو الغني المطلق **الغياث**
معناه المغيث سمي بالمصدر توسعا لكثرة اغاثته للملهوفين
واجابته دعا المضطرين **الفاطر** الذي فطر الخلق اي خلقهم
وابتدا صنعة الاشيا وابتدعها فهو فاطرها اي خالقها
ومبدعها **الفرد** معناه المتفرد بربوبيته وبالامر دون
خلقه وايضا فانه موجود وحده لا موجود معه **الفتاح**
الحاكم بين عباده ويقال فتح الحاكم بين الخصمين اذا فصل
بينهما ومنه قوله تعالى ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق
وانت خير الفاتحين اي احكم بيننا ومعنى الفتاح ايضا
الذي يفتح الرزق والرحمة لعباده **الفالق** الذي فلق
الارحام فانشقت عن الحيوان وفلق الحب والنوى
فانفلق عن النبات وفلق الارض فانفلقت عن كل شي
ما يخرج منها وهو كقوله تعالى والارض ذات الصدع
وفلق الظلام عن الصبح الصباح والسما عن القطر وفلق البحر
لموسى فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم **القديم**

هو المتقدم للاشياء بكل تقدم ليس لوجوده اول ولا يسبقه
عدم الملك التام الملك الجامع لاصناف المملوكات والملكوت
ملك الله عز وجل زيدت فيه التاء كما زيد رهبوت ورحموت
قول العرب رهبوت خير من رحموت اي لئن ترهب خير من ان ترحم
القدوس فعول من القدس وهو الطهارة والقدس الطاهر
من العيوب المنزه عن الانداد والاضداد والتقديس التطهير
والتنزيه قوله تعالى ومن حكايته عن الملايكة ونحن نسبح بحمدك
ونقدس لك اي ننسبك الى الطهارة ونسبحك اي ننزهك
بمعنى واحد وحظيرة القدس موضع الطهارة من الادناس التي
تكون في الدنيا والاوصاب والاوجاع وقد قيل ان القدوس
من اسماء الله عز وجل في الكتب **القوي** قد يكون بمعنى القادر
ومن قوي على الشي فقد قدر عليه ويكون معناه التام
القوة الذي لا يستولي عليه العجز وهو القوي بلا معاناة
ولا استعانة **القريب المجيب** كقوله تعالى اجيب دعوة
الداع وقد يكون بمعنى العالم بوساوس القلوب لا حجاب
بينه وبينها ولا مسافة كقوله تعالى ونحن اقرب اليه من
حبل الوريد فهو قريب بغير مماسة باين من خلقه بغير
طريق ولا مسافة بل هو على المفارقة في المخالطة والمخالفة
في المشابهة وكذلك التقرب اليه ليس من جهة الطرق

والمسافة بل انما هو من جهة الطاعة وحسن العبادة فالله
تبارك وتعالى قريب دان دنوه من غير تنقل لانه ليس بقطاع
المسافة يدنو ولا باختيار الهوى يعلو كيف وقد كان قبل
السفل والعلو وقبل ان يوصف بالعلو والدنو **القيوم**
هو القايم الدايم بلا زوال ويقال هو القيم على كل شي بالرعاية
ومثله القيام وهما من فيعول وفيعال من قمت بالشي
اذا توليته بنفسك وتوليت حفظه واصلاحه وتدبيره
وقالوا ما فيها من ديور ولا ديار **القابض** معناه الذي
يقبض الارزاق عن الفقرا بحكمته ولطفه ابتلا لهم بالصبر
وذخر النفس للاجر وقيل القابض الذي يقبض الارواح بالموت
وقيل اشتقاقه من القبض وهو الملك كما يقال فلان في قبض
فلان اي ملكه وهذا الشي في قبضي ومنه قوله تعالى والارض جميعا
قبضته يوم القيامة وهذا كقوله تعالى وله الملك يوم ينفخ
في الصور والامر يومئذ لله **الباسط** هو الذي يبسط
الارزاق للاغنياء حتى لا يبقى فاقة برحمته وجوده وكرمه
القاضي هو الحاكم على عباده بالانقياد في امره ونواهيه
ووجوه زاجره ومراضيه واشتقاقه من القضاء وهو
على ثلاثة اوجه احدها الحكم والالزام كقوله تعالى وقضى ربك
الا تعبدوا الا اياه ويقال قضى عليه بكذا اي حكم عليه به

والزمه اياه والثاني الخبر والاعلام كقوله تعالى وقضينا الى بني اسرايل
في الكتاب اي خبرناهم بذلك على لسان نبيهم والثالث الاتمام
كقوله تعالى فقضاهن سبع سماوات في يومين ويقول قضى
فلان حاجته يريد اتم حاجته على ما ساله **المجيد** هو الواسع
الكرم يقال رجل ماجد اذا كان سخيا واسع العطا وقيل معناه
الكريم العزيز ومنه قوله عز وجل قران مجيد اي كريم عزيز
والمجيد في اللغة نيل الشرف وقد يكون بمعنى ممجد اي مجده
خلقه وعظموه **المولى** معناه الناصر للمومنين المتولي ثوابهم
واكرامهم قال الله تعالى الله ولي الذين امنوا يخرجهم من الظلمات
الى النور وقد يكون بمعنى الاولى ومنه قوله صلعم الست اولى
منكم بانفسكم قالوا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فهذا علي
مولاه اي كنت اولى به من نفسه فعلي اولى به وقد يكون
بمعنى الولي وهو المتولي للامر والقايم به وولي الطفل الذي يتولى
اصلاح شانه ويقوم باوده والله ولي المومنين لانه المتولي
لاصلاح شانهم بالتعيين والقايم بمهماتهم في امور الدنيا والدين
المنان معناه المعطي المنعم ومنه قوله تعالى فامنن او امسك
بغير حساب **المحيط** هو المستولي المتمكن من الاشيا
الواسع لها علما وقدرة فهو محيط اي مستولي على جميع
الاشيا علما فلا يعزب عنه مثقال ذرة في السموات والارض
لا في

ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين قيل لو كان
البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي
ولو جئنا بمثله مددا ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام
والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله
وهذه فلا يخرج عن قدرته مقدوره وان جل فاستوى عنده
النملة والنخلة والطفل العظيم والعرش العظيم واللطيف والجسيم
والجليل وهو الحمد وهو على كل شيء قدير ما خلقكم ولا بعثكم
الا كنفس واحدة انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون
المبين الظاهر البين باثار قدرته واياته المظهر حكمته
بما ابان من تدبيره واوضح من بيناته **المقيت** هو المقتدر
وانشد الزبير بن عبد المطلب شعرا وذي ظعن كففت النفس عنه
وكنت على مسائته مقيتا وهذه لغة قريش وقيل الحفيظ
الذي يعطي الشيء على قدر حاجته من الحفظ وقيل المقيت
الذي يعطي القوت وقيل معناه الحافظ الرقيب **المصور**
هو الذي انشا خلقه على صور مختلفة ليتعارفوا بها قال الله سبحانه
وصوركم فاحسن صوركم **الكريم** الجواد المفضل يقال
رجل كريم اي جواد وقيل العزيز كما يقول فلان اكرم علي من فلان
اي اعز ومنه قوله تعالى انه لقران كريم اي عزيز **الكبير**
السيد يقال لكبير القوم سيدهم والكبرياء اسم للتكبر

والتعظيم **الكافي** لمن توكل عليه فيكفيه ما يحتاج اليه ولا يلجئه
الى غيره قال الله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه اي كافيه
كاشف الضر معناه المفرج يجيب المضطر اذا دعاه
ويكشف السوء **الوتر الفرد** كل شيء كان فردا فهو وتر
النور هو الذي بنوره يبصر ذو العماية وبهدايته يرشد
ذو الغواية والنور الضياء سمي بالمصدر ومعناه المنير توسعا
او لان به اهتدي اهل السموات والارضين الى مصالحهم
ومراشدهم كما يهتدي بالنور ولانه منور النور وخالقه
فاطلق عليه اسمه **الوهاب** الكثير الهبة والمفضال
في العطية **الناصر** والنصير بمعنى واحد والنصرة المعونة
الواسع هو الذي وسع غناه مفاقر عباده ووسع رزقه
جميع خلقه وقيل الواسع الغني والسعة الغنا وفلان
يعطي من سعة اي من غناه والوسع جدة الرجل ومقدرته
يقول انفق على قدر وسعك **الودود** ماخوذ من الود اي
يود عباده الصالحين اي يرضى عنهم ويقبل اعمالهم ويكون
بمعنى ان يوددهم الى خلقه كقوله تعالى سيجعل لهم الرحمن
ودا وقد يكون فعول هنا بمعنى مفعول كما يقال
هيوب بمعنى مهيوب يريد انه مودود اي محبوب
الهادي معناه الذي من بهدايته على جميع خلقه

واكرمهم بنور توحيده اذ فطرهم عليه ودلهم على قصد مراده
واقدرهم عليه بالعقول والالهام والدلايل والاعلام
والرسول المويد بالحجج الموكدة ليهلك من هلك
عنه بينة ويحيى من حي عن بينة واما بيان هدايته
لساير العباد فاحكاه سبحانه وتعالى فاما ثمود فهديناهم
فاستحبوا العمى على الهدى واما اكرامه لهم بنور توحيده
ففطرهم عليه اولا فطرة الله التي فطر الناس عليها قال عليه السلام
كل مولود يولد على الفطرة وانما ابواه يهودانه وينصرانه
ويمجسانه وانفاذ الرسل واقامة منار الدين والهدى
ثانيا والحث بالترغيب والترهيب ثالثا والامداد
بالالطاف والاسعاد والاسعاف بالتوفيق رابعا
وهو الذي يهدي ساير الحيوانات الى مصالحها والهمها
كيف تطلب الرزق وتجتنب المضار وكيف تحترز
عن الافات والمضار **الوفي** معناه انه يفي بعهده
ويوفي بوعده **الوكيل** المتولي لنا اي القايم بحفظنا
وهذا معنى الوكيل على المال وقد يكون بمعنى المعتمد
والملجا والتوكل الاعتماد والالتجاء وقيل المتكفل
بارزاق العباد والقايم عليهم بمصالحهم وتقول حسبنا
الله ونعم الوكيل اي نعم الكفيل بامورنا القايم

١٤٢
في ثواب العارفين بالولاية وعقاب المنكرين لها وعن جابر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح في قومه وكان
له مثل جبل احد ذهبا فانفقه في سبيل الله ومد في عمره حتى حج الف حجة
على قدميه ثم قتل مظلوما ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة وفي بصائر
الدرجات عن ابي محمد قال قلت لابي جعفر عليه السلام اخبرني عن الولاية قال
نزل جبرئيل من عند رب العالمين يوم الغدير فقال نزل به الروح
الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربي مبين وانه
لفي زبر الاولين قال هي الولاية لامير المؤمنين عليه السلام وفي تاويل الايات
عن محمد بن العباس باسناده عن ابي محمد الخياط قال قلت لابي جعفر عليه السلام
قول الله عز وجل نزل به الروح الامين الاية قال ولاية علي ابن ابي طالب عليه السلام
قوله نزل به اي بالقران والروح الامين جبرئيل على قلبك يا محمد لتكون من
المنذرين اي المخوفين لقومك وانه لفي زبر الاولين اي الكتب المنزلة
على النبيين يعني ان هذا الامر الذي نزل به اليك من ولاية علي ابن ابي طالب
منزل في كتب الانبياء الاولين كما هو في القران وبينه هنا ايضا وفي
الكافي عن ابي الحسن عليه السلام قال ولاية علي عليه السلام مكتوبة في جميع صحف الانبياء
ولم يبعث الله رسولا الا بنبوة محمد صلى الله عليه وآله وولاية وصيه عليه السلام وفي تاويل
الايات عن محمد بن العباس باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله تعالى يا محمد
الم نشرح لك صدرك بعلي ووضعنا عنك وزرك الذي انقض ظهرك
فاذا فرغت من نبوتك فانصب عليا وصيا والى ربك فارغب في ذلك
وروي في هذا المعنى اخبار اخر وفي بصائر الدرجات عن رسول الله صلى الله عليه وآله ما تكاملت
نبوة النبي في الاظلة حتى عرضت عليه ولايتي وولاية اهل بيتي ومثلوا له
فاقروا بطاعتهم وولايتهم وفي مناقب شهراشوب عن ابي حمزة الثمالي

انه قال دخل عبد الله بن عمر على علي بن الحسين عم وقال له يا ابن رسول الله انت الذي
تقول ان يونس بن متى انما لقي من الحوت ما لقي لانه عرضت عليه ولاية
جدي فتوقف عنه قال بلى ثكلتك امك قال عبد الله بن عمر ارني برهان
ذلك ان كنت من الصادقين قال عبد الله بن عمر فامر علي بن الحسين عم فشد
عيني بعصابة ثم امر بعد ساعة بفتحها فاذا نحن على شاطئ البحر تضرب امواجه
قال ابن عمر يا سيدي دمي في رقبتك الله الله في نفسي فقال علي بن الحسين
اريت البرهان فقال عبد الله بن عمر ارني ان كنت من الصادقين ثم قال علي
ابن الحسين ايتها الحوت فرايناها خرج حوت رأسه من البحر مثل الجبل
العظيم وهو يقول لبيك لبيك يا ولي الله فقال علي بن الحسين حدثنا بخبر
يونس قال ان الله تبارك وتعالى ما بعث نبيا من لدن ادم الى ان صار جدك
محمد صلى الله عليه وآله الا قد عرض عليه ولايتكم اهل البيت فمن قبلها من الانبياء سلم وتخلص ومن
توقف عنها وتمنع في حملها لقي ما لقي ادم من المعصية ولقي ما لقي نوح من الغرق
ولقي ما لقي ابراهيم عم من النار ولقي ما لقي ايوب من البلاء ولقي ما لقي داود عم
من الخطيئة الى ان بعث الله تعالى يونس فاوحى الله تعالى اليه يا يونس تول امير المؤمنين
عم عليا والائمة الراشدين في صلبه قال يونس كيف اتولى من لم اره ولم اعرفه
وذهب مغاضبا فاوحى الله تعالى الى ان التقم يونس ولا يوهن له عظما فمكث
في بطني اربعين صباحا يطوف معي في البحر في ظلمات ثلث ينادي لا اله الا
انت سبحانك اني كنت من الظالمين وقد قبلت ولاية علي ابن ابي طالب
والائمة الراشدين عم عن ابي محمد الفضل بن شاذان يرفعه الى جابر بن يزيد
الجعفي عن رجل من اصحاب امير المؤمنين عم قال دخل سلمان رضي الله
عنه على امير المؤمنين فسأله عن نفسه فقال يا سلمان انا الذي دعيت

الامم

الامم كلها الى طاعتي فكفرت فعذبت في النار وانا خازنها عليهم حقا اقول
يا سلمان لا يعرفني احد من معرفتي في الملاء الاعلى ثم قال دخل الحسن والحسين عم
فقال يا سلمان هذان شنفا عرش رب العالمين بهما تشرق الجنان وامهما
خير النساء اخذ الله الميثاق على الناس بي فصدق من صدق وكذب من كذب
فهو في النار وانا الحجة البالغة والكلمة الباقية وانا سفير السفراء قال سلمان
يا امير المؤمنين عم لقد وجدتك في التوراة كذلك وفي الانجيل بابي انت وامي
يا قتيل كوفة والله لولا ان يقول الناس وا شوقاه رحم الله قاتل سلمان
لقلت فيك مقالا تشمئز منه النفوس لانك حجة الله الذي تاب به على ادم وبك
نجى يوسف من الجب وانت قصة ايوب وسبب تغيير نعمة الله عليه فقال امير المؤمنين
اتدري ما قصة ايوب وتغيير نعمة الله عليه فقال الله اعلم وانت يا امير المؤمنين قال
لما كان عند الانبعاث للمنطق شك وبكى فقال هذا خطب جليل وامر جسيم قال الله
عز وجل اتشك في صورة اقمته انا اني ابتليت ادم بالبلاء فوهبته له وصفحت
عنه بالتسليم عليك يا امير المؤمنين فانت تقول خطب جليل وامر جسيم فوعزتي
لاذيقنك من عذابي او تتوب الي بالطاعة لامير المؤمنين عم ثم ادركته
السعادة بي يعني انه تاب الى الله واذعن بالطاعة لامير المؤمنين عم وفي
الحديث عن ابي عبد الله عم ان لله مدينتين احدهما بالمشرق والاخرى
بالمغرب عليهما سور من حديد له سبعون الف باب من ذهب الى الباب
فرسخ على كل باب سبعون مصراعا من الذهب الاحمر اهلها يتكلمون سبعون
الف لغة بخلاف الاخرى وانا والله اعرف لغاتهم وانا الحجة عليهم وفي كا
عن ابي عبد الله عم قال ان الحسن بن علي عم قال ان لله مدينتين

احدهما بالمشرق والاخرى بالمغرب عليهما سور من حديد وعلى كل
واحد منها الف الف مصراع وفيها سبعون الف الف لغة بخلاف
لغة صاحبها وانا اعرف جميع اللغات وما فيهما وما عليهما حجة غيري وغير
الحسين اخي وفي بصائر الدرجات في جملة رواياته قال امير المؤمنين عم
يقول ما لله عز وجل آية هي اكبر مني ولا لله نبأ اعظم مني ولقد عرضت ولايتي
على الامم الماضية فابت ان تقبلها وفي كتاب السماء والعالم
عن كتاب البصائر عن ابي عبد الله عم عن ابيه عن علي بن الحسين عن
امير المؤمنين عم قال ان لله بلدة خلف المغرب يقال لها جابلقا وفي جابلقا
سبعون الف امة ليس منها امة الا مثل هذه الامة فما عصوا الله طرفة
عين فما يعملون عملا ولا يقولون قولا الا الدعاء على الاولين والبراءة منهما
والولاية لاهل البيت عم وفي كتاب السماء والعالم عن البصائر عن ابي عبد الله
عم قال ان من وراء ارضكم هذه ارضا بيضاء ضوؤها منها فيها خلق يعبدون
الله لا يشركون به شيئا يتبرؤن من فلان وفلان وفي كتاب السماء
والعالم عن البصائر عن ابي عبد الله عم قال ان من وراء عين شمسكم فيها
اربعين شمسا ومن وراء قمركم اربعين قمرا فيها خلق كثير الله يدرون
ان الله خلق ادم ام لم يخلقه الهموا الهاما لعنة فلان وفلان وفي كتاب
السماء والعالم عن البصائر عن ابي الحسن قال سمعته يقول ان الله خلق
خلف هذا النطاق زبرجدة خضراء من خضرتها اخضرت السماء قال قلت
وما النطاق قال الحجاب ولله وراء ذلك سبعون الف عالم اكثر
من عدد الانس والجن وكلهم يلعن فلانا وفلانا قال [illegible]
لعل المراد بالنطاق الجبال المحسوسة لنا بالرصد جبل قاف والمراد
بالنطاق ذلك الجبل والزبرجدة خلفه ثم قال اوردنا اخبارا كثيرة

في كتابنا

جامع الدرر

في كتاب الحجة انهم الحجة على جميع العالم وفي جميع الاخبار قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان موسى عم
سأل ربه عز وجل ان يعرفه بدو الدنيا منذ كم خلقت فاوحى الله الى موسى عم
تسألني عن غوامض علمي فقال يا رب احببت ان اعلم ذلك فقال يا موسى
خلقت الدنيا منذ مائة الف الف عام عشر مرات وكانت خرابا خمسين الف
عام ثم خلقت فيها خلقا على مثل البقر يأكلون رزقي ويعبدون غيري خمسين
الف عام ثم امتهم كلهم في ساعة واحدة ثم خربت الدنيا خمسين عاما ثم بدأت
في عمارتها فمكثت عامرة خمسين الف عام ثم خلقت فيها بحرا خمسين
الف عام لا شيء مجاجا من الدنيا تشرب ثم خلقت دابة وسلطتها على ذلك
البحر فشربها بنفس واحدة ثم خلقت خلقا اصغر من الزنبور واكبر من البق
فسلطت ذلك الخلق على هذه الدنيا فلدغوها وثقل فتكها فمكثت الدنيا
خرابا خمسين الف عام ثم بدأت في عمارتها فمكثت عامرة خمسين الف عام
ثم خلقت ثلثين الف ادم ثلثين الف سنة من ادم الى ادم الف سنة فافنيتهم
كلهم بقضائي وقدري ثم خلقت فيها الف الف مدينة من الفضة البيضاء وخلقت
في كل مدينة مائة الف الف قصر من الذهب الاحمر فملئت المدن خردلا عند الهواء
الى عنان الهواء والخردل يومئذ الذر احلى من العسل وابيض من الثلج ثم
خلقت طيرا واعمى وجعلت طعامه في كل الف سنة حبة من الخردل
اكلها حتى فنيت ثم خربتها فمكثت خرابا خمسين الف عام ثم بدأت في
عمارتها فمكثت عامرة خمسين الف عام ثم خلقت اباك بيدي يوم الجمعة وقت
الظهر ولم اخلق من الطين غيره واخرجت من صلبه النبي محمدا صلى الله عليه وآله وفي السماء
والعالم عن كتاب منتخب البصائر وكتاب المختصر عن محمد بن مسلم قال
سألت ابا عبد الله عن عمر العالم ما مبلغه اجوابه ما هو من هذا

العالم ام تغير كل شيء من هذه الامور التي تتكلم فيها فقال ان لله عز وجل
مدينتين مدينة بالمغرب ومدينة بالمشرق فيهما قوم لا يعرفون ابليس
ولا يعلمون بخلق ابليس فلقاهم في كل حين يسئلون عما يحتاجون اليه
ويسئلون عن الدنيا فنعلمهم ويسئلون عن قائمنا متى يظهر وفيهم عبادة
واجتهاد شديد ولمدينتهم ابواب ما بين المصراع الى المصراع مائة فرسخ
لهم تقديس وتمجيد ودعاء واجتهاد شديد لو رايتموهم لاحتقرتم عملكم
يصلي الرجل منهم شهرا لا يرفع راسه من سجدته طعامهم التسبيح ولباسهم
الورع ووجوههم مشرقة بالنور واذا راوا منا واحدا لحسوه واجتمعوا اليه
واخذوا من اثره من الارض يتبركون به لهم دوي اذا صلوا اشد من دوي
الريح العاصف منهم جماعة لم يضعوا السلاح منذ كانوا ينتظرون قائمنا
يدعون الله عز وجل ان يريهم اياه وعمر احدهم الف سنة اذا رايتهم
رايت الخشوع والاستكانة وطلب ما يقربهم الى الله عز وجل واذا احتبسنا
عنهم ظنوا ان ذلك من سخط يتعاهدون اوقاتنا التي ناتيهم فيها
لا يسامون ولا يفترون يتلون كتاب الله كما علمناهم وان فيما نعلمهم
ما لو تلي على الناس لكفروا به ولانكروه يسئلونا عن الشيء اذا ورد عليهم
من القرآن لما يعرفونه فاذا اخبرناهم به انشرحت صدورهم لما يسمعون
منا ويسئلون لنا البقاء وان لا يفقدونا ويعلمون ان المنة لله عليهم
فيما نعلمهم عظيمة ولهم خرجة مع الامام اذا قام يسبقون فيها اصحاب السلاح
ويدعون الله عز وجل ان يجعلهم ممن ينتصر به لدينه كهول وشبان اذا راى
شاب منهم الكهل جلس بين يديه جلسة العبد لا يقوم حتى يامره لهم طريق هم
اعلم به من الخلق الى حيث يريد الامام فاذا امرهم الامام بامر قاموا

الكهول

عليه ابدا حتى يكون هو الذي يامرهم بغيره لو انهم وردوا على ما
بين المشرق والمغرب من الخلق لافنوهم في ساعة واحدة لا يختل
فيهم الحديد لهم سيوف من حديد غير هذا الحديد لو ضرب احدهم بسيفه
الجبل لقده حتى يفصله ويغزو بهم الامام الهند والديلم والكرد والروم
والبربر وفارس وبين جابلقا وجابلسا وهما مدينتان واحدة بالمشرق
وواحدة بالمغرب لا ياتون على اهل دين الا دعوهم الى الاسلام والاقرار
بمحمد ص والتوحيد وولايتنا اهل البيت عليهم السلام فمن اجاب منهم ودخل
في الاسلام تركوه وامروا عليه اميرا منهم ومن لم يجب ولم يقر بالاسلام ولم يسلم
قتلوه حتى لا يبقى بين المشرق والمغرب وما دون الجبل احد الا امن
وفي منتخب البصائر عن ابي عبد الله ع قال ان لله عز وجل مدينة بالمشرق
اسمها جابلقا لها اثنا عشر الف باب من ذهب بين كل باب الى صاحبه
مسيرة فرسخ على كل باب برج فيها اثنا عشر الف مقاتل يلهبون الخيل
ويشحذون السيوف والسلاح ينتظرون قيام قائمنا وان لله
عز وجل بالمغرب مدينة يقال لها جابرسا لها اثنا عشر الف باب من ذهب
بين كل باب الى صاحبه مسيرة فرسخ من كل باب برج فيها اثنا عشر
الف مقاتل يلهبون الخيل ويشحذون السلاح ينتظرون قائمنا
وفي الكافي دخل رجل على ابي عبد الله فقلت جعلت فداك هذه قبة
ادم قال نعم ولله قباب كثيرة الا ان خلف مغربكم هذا تسعة وثلثون
مغربا ارضا بيضاء مملوة خلقا يستضيئون بنوره لم يعصوا الله
طرفة عين ما يدرون خلق ادم او لم يخلق يبرؤن من فلان وفلان
وفي كتاب السماء والعالم عن الصدوق ره عن سلمان قال كنا مع
امير المؤمنين ع ونحن نذكر شيئا من معجزات الانبياء فقلت له

يا سيدي احب ان تريني ناقة ثمود وشيئا من معجزاتك قال افعل ثم
وثب فدخل منزله فخرج الي وتحته فرس ادهم وعليه قباء ابيض
وقلنسوة بيضاء ونادى يا قنبر اخرج الي ذلك الفرس فاخرج فرسا اغر ادهم
فقال اركب يا عبد الله قال سلمان فركبته فاذا له جناحان ملتصقان
الى جنبيه فصاح به الامام ع فتعلق في الهواء وكنت اسمع خفيف اجنحة
الملائكة تحت العرش ثم خطرنا على ساحل بحر عظيم متلاطم الامواج فنظر اليه
الامام ع شزرا فسكن البحر فقلت يا سيدي سكن البحر من غليانه من نظرك
اليه فقال يا سلمان خشي ان امر فيه بامر ثم قبض بيدي وسار على وجه
الماء والفرسان يتبعاننا لا يندى احد حوافرهما قلت اقدامنا
ولا ظواهر الخيل فعبرنا البحر ووقعنا الى جزيرة كثيرة الاشجار والاثمار
والاطيار والانهار واذا شجرة عظيمة بلا ثمر بل ورد وزهر فهززها
بقضيب كان بيده فانشقت وخرج منها ناقة طولها ثمانون
ذراعا وعرضها اربعون خلفها فصيل فقال لي ادن منها واشرب
من لبنها فدنوت وشربت حتى رويت كان اعذب من الشهد
والين من الزبد وقد اكتفيت قال هذا حسن قلت حسن يا سيدي
قال تريد احسن منها فقلت نعم يا سيدي قال يا سلمان ناد اخرجي يا حسناء
فناديت فخرجت ناقة طولها مائة وعشرون ذراعا من الياقوت
الاحمر وزمامها من الياقوت الاصفر وجنبها الايمن من الذهب
وجنبها الايسر من الفضة وضرعها من اللؤلؤ الرطب فقال يا سلمان
اشرب من لبنها قال سلمان فالتقمت الضرع فاذا هي تحلب عسلا
صافيا محضا فقلت يا سيدي هذه لمن قال هذه لك ولسائر الشيعة
من اوليائي ثم قال ارجعي فرجعت من الوقت وسار بي في تلك الجزيرة
حتى وردنا الى شجرة عظيمة وفي اصلها مائدة عظيمة عليها طعام

يفوح منه رائحة المسك واذا بطائر في صورة النسر العظيم قال فوثب
ذلك الطائر فسلم عليه ورجع الى موضعه فقلت يا سيدي ما هذه المائدة
قال هذه منصوبة في هذا الموضع للشيعة من موالي الى يوم القيمة قلت ما هذا
الطائر فقال ملك موكل بها فقلت وحده يا سيدي قال يجتاز به الخضر في كل
يوم مرة ثم قبض على يدي وسار بي الى بحر ثان فعبرنا فاذا الجزيرة عظيمة
فيها قصر لبنة من الذهب ولبنة من الفضة البيضاء وشرفه العقيق الاصفر
وشرفه العقيق الاصفر وعلى كل ركن من القصر سبعون صفا من الملائكة
فجلس الامام ع على ذلك الركن واقبلت الملائكة تاتي وتسلم عليه ثم اذن
لهم فرجعوا الى مواضعهم قال سلمان ثم دخل الى القصر فاذا فيه الاشجار والانهار
والاطيار والوان النبات فجعل الامام يمشي فيه حتى وصل الى اخره فوقف
على بركة كانت في البستان ثم صعد الى سطحه فاذا كرسي من الذهب
الاحمر فجلس عليه واشرف منه فاذا البحر الاسود يغطمط بامواجه كالجبال الراسيات
فنظر اليه الامام ع شزرا فسكن من غليانه حتى كان كالمذنب فقلت يا سيدي
سكن البحر من غليانه لما نظرت اليه قال خشي ان امر فيه بامر اتدري يا سلمان
اي بحر هذا فقلت لا يا سيدي فقال هذا البحر الذي غرق فيه فرعون لعنه الله وملاه
وقومه ان المدينة حملت على جناح جبرئيل ثم رمي بها في هذا البحر فهو يهوي
لا يبلغ قراره الى يوم القيمة فقلت يا سيدي وكيف هذا فقال يا سلمان
اذا كان ذو القرنين طاف شرقها وغربها وبلغ الى سد ياجوج فانى
يتعذر علي وانا اخو سيد المرسلين وامين رب العالمين وحجته على خلقه
اجمعين يا سلمان انا المرتضى من الرسول الذي اظهره على غيبه انا العالم الرباني
انا الذي هون الله علي الشدائد وطوى لي البعيد قال سلمان فسمعت صائحا
يصيح في السماء فسمع الصوت ولا ترى الشخص يقول صدقت صدقت
انت الصادق المصدق ثم وثب فركب الفرس وركبت معه وصاح به في الهواء

ثم حفرنا بارض الكوفة هذا وما مضى من الليل الا ثلث ساعات يا سلمان
الويل كل الويل على من لا يعرفنا حق معرفتنا وانكر ولايتنا يا سلمان
ايما افضل محمد ام سليمان بن داود فقلت بل محمد فقال يا سلمان هذا آصف
بن برخيا قدر ان يحمل عرش بلقيس من اليمن الى البيت المقدس
في طرفة عين وعنده علم من الكتاب ولا افعل انا ذلك وعندي مائة الف
كتاب واربعة وعشرون الف كتاب انزل منها على شيث بن آدم خمسين
صحيفة وعلى ابراهيم عشرين صحيفة والتوراة والانجيل والزبور فقلت
نعم يا سيدي قال الامام ع اعلم يا سلمان ان الشاك في امورنا وعلومنا
كالممتري في معرفتنا وحقوقنا وقد فرض الله عز وجل ولايتنا في كتابه
وبين فيه ما وجب العمل به وهو غير مكشوف فرع وذكرنا بعض الاخبار
معتضدة مزيدا لما نحن فيه لاشتمالها على فضايله عليه السلام
وفي العيون عن الرضا ع في ~~بيته حديث قال رسول الله صلعم~~ عن ابائه
عن علي ع عن رسول الله صلعم عن جبرئيل عن ميكائيل عن اسرافيل
عن اللوح عن القلم قال يقول الله عز وجل ولاية علي بن ابي طالب حصني
فمن دخل حصني امن من عذابي فهذا هي الولاية التي واجبة على كل مخلوق
ولا يخفى ان المستفاد من هذا الخبر ان اللوح والقلم ملكان افضلان
من الثلثة الذين من قبلهما فعلي ع قطب الولاية ونقطة الهداية
وخط البداية والنهاية يشهد بذلك اهل الغباوة وينكره اهل
الغباوة وعن النبي ص في حديث طويل لو ان رجلا عمره الله تعالى
مثل عمر الدنيا مائة الف مرة ورزقه مثل اموالها مائة الف مرة
فانفق امواله في سبيل الله تعالى وافنى عمره صايم نهاره وقايم
ليله لا يفتر شيئا منه ولا يسلم ثم لقي الله منطويا على بغض

كالمنكر له

١٥١

الى محمد او بغض علي الا اكبه الله على منخره في نار جهنم وليرده الله تعالى اعماله
واحبطها وفي المجالس عن ابي مسلم قال خرجت مع الحسن البصري وانس بن
مالك حتى اتينا الى باب ام سلمة رضي الله عنها فقعد انس على الباب ودخلت
انا مع الحسن البصري فسمعت وهو يقول السلام عليك يا اماه ورحمة الله وبركاته
فقالت وعليك السلام ومن انت يا بني فقال انا الحسن البصري فقالت فيما
جئت يا حسن فقال لتحدثني بحديث سمعته في علي ع فقالت سمعت
اذناي اذنا ي رسول الله صلعم في علي ع والا فصمتا ورأته عيناي والا
فعميتا ووعاه قلبي والا فطبع الله عليه واخرس لساني ان لم اكن سمعت
عن رسول الله صلعم يقول لعلي بن ابي طالب ع يا علي ما من عبد لقي الله يوم
يلقاه جاحدا لولايتك الا لقي الله بعبادة صنم او وثن قال فسمعت الحسن
البصري وهو يقول الله اكبر اشهد ان عليا مولاي ومولى المؤمنين
فلما خرج قال انس بن مالك ما لي اراك تكبر قال سألت ام سلمة
ان تحدثني بحديث سمعته عن رسول الله صلعم في علي ع فقالت لي كذا
وكذا فقلت الله اكبر اشهد ان عليا مولاي ومولى كل مؤمن فسمعت
عند ذلك انس بن مالك اشهد على رسول الله انه قال هذه المقالة
ثلث مرات او اربع مرات مخفى نماناد اين حديث دلالت بر حسن
حال حسن ميكند ع في السرائر لابن ادريس من جامع البزنطي عن سليمان
ابن خالد قال سمعت ابا عبد الله ع يقول ما من شيء ولا من آدمي ولا انسي
ولا جني ولا ملك في السموات الا ونحن الحجج عليهم وما خلق الله خلقا الا
وقد عرض ولايتنا عليه واحتج بنا عليه فمؤمن بنا وكافر وجاحد حتى السموات
والارض والجبال الآية يعني والشجر والدواب ع

اعلم ان الفقر ثلثة اقسام فقر على الله كما قال ص
الفقر فخري و فقر على الله و على الخلق كما قال يكاد
الفقر ان يكون كفرا و فقر على الخلق و نظر الى تحمل
الى ماهيته كما قال الفقر سواد الوجه في
الدارين   بيت حناب سيد الشهدا صلوات
الله عليه في الرجعة في كربلا من ياقوت حمراء وله
سبعون الف قبة من ذمرد خضراء   البيوتة
في مشهد علي عليه السلام يوازن سبعة مائة
حسنة وفي كربلا يوازن سبعين حسنة والصلوة
في النجف يوازن مائتي الف صلوة كذا سمعت
اعلم اشرف الاراضي خمسة ارض كربلاء وارض
كوفة وارض مدينة وارض مكة وارض بيت
المقدس وارض كربلا اشرف منها لسبقه في
الاجابة والخمسة اشرف من ساير الاراضي لسبقهن
في الاجابة   لا حول ولا قوة الا بالله اي
لا حول على المعصية ولا قوة على الطاعة الا بالله

لسديد سلطان ولخوف من عواقب زمان ولا استعانة على بد مثاور
ولا شريك مكاثر ولا ضد منافر ولكن خلايق مربوبون وعباد داخرون
لم يحلل في الاشياء فيقال هو فيها كاين ولا ينأ عنها فيقال هو منها باين
لم يؤده خلق ما خلق ولا تدبير ما برأ ودرأ ولا وقف به عجز عما خلق
ولا ولجت عليه شبهة فيما قدر وقضى بل قضاء متقن وعلم محكم
وامر مبرم المأمون مع النقم المرهوب مع النعم وقال له رجل يا امير
المؤمنين بما عرفت ربك قال بفسخ العزم ونقض الهم لما همت فحال بيني وبين
همي وعزمت فخالف القضاء عزمي علمت ان المدبر غيري قال فبما
اذا شكرت نعماه قال نظرت الى بلاء قد صرفه عني وبلاء به غيري
ولحان شملني به فعلمت انه قد احسن الي وانعم علي فشكرته قال
فبما ذا احببت لقاه قال لما رايته قد اختار لي دين ملائكته ورسله
فعلمت انه قد اكرمني واختار لي دار كرامته فاشتقت الى لقائه وقال
عليه السلام من عبد الله بالوهم ان يكون صورة او جسما فقد كفر ومن عبد
الاسم دون المعنى فقد عبد غير الله ومن عبد المعنى دون الاسم فقد
دل على غايب ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك ومن عبد اثنين

اسم اعظم گفته اند ...

... عد المعنى بوقوع الاسم عليه فعقد به قلبه ونطق لسانه في سرايره
وعلانيته فذلك دينى ودين آبائى وبالاسناد الى الصادق عليه السلام
ان رجلا سئله فقال يابن رسول الله دلنى على الله ماهو فقد دل
على المجادلون وحيرونى فقال له ياعبد الله هل ركبت سفينة قط
قال نعم فهل كسرت بك حيث لاسفينة تنجيك ولا سياحة تغنيك قال
نعم قال فهل تعلق قلبك هنالك ان شيئا من الاشياء قادر على ان يخلصك
من ورطتك قال نعم قال الصادق عليه السلام فذلك الشىء هو
الله القادر على الانجاء حيث لا منجى وعلى الاغاثة حيث لا مغيث
وجاء في تفسير قوله تعالى وما قدروا الله حق قدره اى ما عرفوه حق
معرفته ولا عظموه حق عظمته ولا عبدوه حق عبادته وقال امير المؤمنين
... في وصيته لولده الحسن ... ان ربك عظم ان تثبت ربوبيته
بلحاظة سمع او بصر وكان عليه السلام لنا بالغ في التمجيد يقول سبحان
من لنا تناهت العقول في وصفه كانت حائرة دون الوصول اليه
وتبارك من اذا غرقت الفطن في تكييفه لم يكن لها طريق اليه غير الدلالة
عليه وكفى قوله تعالى ليس كمثله شىء وهو السميع البصير وقال

النبى صلى الله عليه وآله ان من دعامة البيت اساسه ودعامة الدين المعرفة
بالله تعالى واليقين بتوحيده والعقل القامع فقالوا وما العقل القامع
يا رسول الله قال الكف عن المعاصى والحرص على طاعة الله والشكر على جميل
احسانه وانعامه وحسن بلائه ومن علامة المعرفة بالله سبحانه
الخوف منه والهيبة له قال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء
وذلك لشاهدتهم لربهم اسرار قلوبهم ومعرفتهم انه تعالى شاهد
لهم كما قال تعالى وهو معكم اينما كنتم فكلما ازدادت معرفة العبد ازدادت
مخافته منه ومهابته له وكذلك اعرف اعوان السلطان به اهيبهم
له واخوفهم منه ومثال ذلك مثل رجلين دخلا دار احدهما
ان الملك واقف على بعض جهاته مشرف عليه فاحسن ادبه ولم يحدث
امرا مستنكرا والآخر لم يعرف اشرافه عليه فاساء ادبه وفعل
ما لا يليق ان يفعل بحضرة الملك وكذلك العارف بالله فانه
شاهد في كل حالاته واسراره فهو معه متادب وعنه خائف
ولمراقب والجاهل بالله خارج عن هذه الحال مرتكب للجهالة
ولهذا نقول ان كان العاصى حين يواقع المعصية ان الله تعالى

تعالى يسئ البقاء رغبته في عبادته يوكل الامور الى الله ويقول يارب
اختر لى احب الامر اليك وروى ان داود عليه السلام خرج مصحرا متفردا
فاوحى الله اليه يا داود مالى اراك وحدانيا فقال الهى اشتد
الشوق منى الى لقائك فحال بينى وبين خلقك فاوحى الله اليه
ارجع اليهم فانك ان تاتنى بعبد آبق اثبتك في اللوح حميدا وينبغى
ان يكون يتمنى الموت في حالة الراحة والنعمة والعافية كيوسف لما
القى السوق في الحب لم يقل توفنى ولما نجى قال توفنى فلما دخل عليه
ابواه وخروا له سجدا وكان اعظم من بلقاء الاحبة وتمام الملك
وكمال النعمة قال توفنى مسلما وروى ان شعيبا بكى حتى عمى فاوحى الله
اليه يا شعيب ان كان هذا البكاء لاجل الجنة فقد ابحتها
لك وان كان من اجل النار فقد حرمتها عليك فقال له بل شوقا اليك
فقال الله تعالى لاجل هذا اخدمتك نبى وكليمى موسى عشر
سنين ومن اشتاق الى الله اشتاق اليه كل شىء وروى ان الله
انزل في بعض كتبه عبدى انا وحقى لك محب فبحقى عليك كن لى محبا والمحبة تهيج
الشوق الى لقاء الله تعالى وتبعث على العمل الصالح لقوله تعالى فمن كان يرجوا لقاء

ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا ...
بسم الله الرحمن الرحيم وروى عبد الله بن الحسين
على غرابه عن جده عليهم السلام انه قال ان من حق العالم
على المتعلم ان لا يكثر السؤال عليه ولا يسبقه في الجواب
ولا يلح عليه اذا اعرض ولا ياخذ بثوبه اذا كسل ولا يشير
اليه بيده ولا يغمزه بعينه ولا يشاور في مجلسه ولا يطلب
عوراته وان لا يقول قال فلان خلاف قولك ولا يفشى له سرا ولا
يغتاب عنده وان يحفظه شاهدا وغايبا ويعم القوم بالسلم
ويخصه بالتحية ويجلس بين يديه وان كان له حاجة سبق القوم
الى خدمته ولا يمل من طول صحبته فانما هو مثل النخلة تنتظر
متى يسقط عليك منفعة والعالم بمنزلة الصائم القائم
المجاهد في سبيل الله واذا مات العالم انثلم في الاسلام ثلمة
لا تنسد الى يوم القيمة وان طالب العلم ليشيعه سبعون الف
ملك من مقربى السماء وعن رسول الله صلى الله عليه وآله
من اعان طالب العلم فقد احب الانبياء وكان معهم ومن ابغض

طالب العلم وقد ابغض الانبياء فجزاءه جهنم وان لطالب العلم شفاعة
كشفاعة الانبياء وله في جنة الفردوس الف قصر من ذهب وفي جنة
الخلد مائة الف مدينة من نور وفي جنة المأوى ثمانون درجة
من ياقوتة حمراء وله بكل درهم انفقه في طلب العلم حوار بعدد النجوم
وبعدد الملائكة ومن صافح طالب العلم حرم الله جسده على النار ومن
اعان طالب العلم اذا مات غفر الله له ولمن حضر جنازته وقالوا
لمالك ابن دينار يا ابا يحيى رب طالب للدنيا قال يحكم النبي يقال
لطالب العلم ليكن وان كان يقال لطالب الدنيا الا وان ذهاب
العلم ذهاب العلماء ومن اذى طالب العلم لعنه الملائكة ولقي الله
يوم القيمة وهو عليه غضبان الا ومن اعان طالب العلم بدرهم بشرته
الملائكة عند قبض روحه بالجنة وفتح الله له بابا من النور
في قبره وعن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن
محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه حسين بن علي
عن ابيه امير المؤمنين علي بن ابيطالب صلوات الله عليهم اجمعين
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول طلب العلم فريضة

نحس است که هرکس از آنها اجتناب نماید ایمن شود و هرکس
در آنها کاری کند از مکروهی ایمن نشود باین تفصیل محرم بیست و دوم
صفر دهم ربیع الاول چهارم ربیع الثانی و جمادی الاول
بیست و ششم جمادی الثانی و رجب دوازدهم شعبان
بیست و ششم رمضان بیست و چهارم شوال دوم
ذو القعده بیست و ششم ذو الحجه هشتم
الحمد و آیة الکرسی و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه بخواند و ده مرتبه
صلوات بفرستد پس بگوید اللهم انی توکلت علیک
و تفالت بکتابک فارنی ما هو المکنون فی
سرک المخزون فی غیبک اللهم ارنی الحق
حقا حتی اتبعه وارنی الباطل باطلا
حتی اجتنبه برحمتک یا ارحم الراحمین
بعد از آن مصحف بگشاید و از صفحه راست جلاله بشمرد
و بعدد جلالات از جانب چپ ورق بشمرد و پس با آن
عدد سطر از صفحه چپ جلاله بشمرد و بعد از سطر آخر
مضمون آیه بخوبی هر چه باشد عمل نماید

١

باب اول در بیان سوگند خدای تعالی ملائکه
مکان السبع و طالعین در سر حروف نها و امزاج
دادن بنی آدم عاشق و معشوق یا بی عزیز
در وقت نوشتن تعویذ ها با فتیله سوختن
گر به تعویذ عمل کند بسم الله باید نام خدای تعالی
بعدد آورد و یموافق نام بنی آدم بدین مانند
هر آدم که سر حروف والف باشد مثل احمد و ا
براهیم احمد دادن را سوگند دهد و آن ملکی که
بر سر حروف الف موکلست آن ملک را
بگوید یا فلان ملک محبت احمد و ابراهیم فی
داود و دانیال ثابت گردان پس حروف
دال موافق دایم و دیانت و آن ملک

القسم له کاذبا العدم ماهیته الکذب آدم علیه السلام قال الله عز وجل ولم نجد
له عزما لان ابلیس ابدع شیئا کان اول من ابدعه وهو غیر معهود ظاهرا وباطنا
فخسر هو بکذبه على معنى لم ينتفع به من صدق آدم على بقاء الابد وافاد آدم
بتصديقه كذبه بشهادة الملائكة بنفي عزمه عما يضاد عهده في الحقيقة على
معنى لم ينتقض من اصطفائه بكذبه شيئا فالصدق صفة الصادق وحقيقة
الصدق ما يقتضي تزكية الله تعالى لعبده كما ذكر عن صدق عيسى عليه السلام في القيمة بسبب
ما اشار اليه من صدقه براءة للصادقين من رجال امة محمد صلى الله عليه وآله فقال الله عز وجل
هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم الآية وقال امير المؤمنين عليه السلام الصدق سيف الله
في ارضه وسمائه ايما هوى به يقده وان اردت ان تعلم اصادق انت ام كاذب فانظر
في صدق معناك وغور دعواك وعيرهما بقسطاس من الله عز وجل في القيمة قال الله
عز وجل والوزن يومئذ الحق فاذا اعتدل معناك بدعواك ثبت لك الصدق
وادنى حد الصدق ان لا يخالف اللسان القلب ولا القلب اللسان ومثل الصادق الموصوف
بما ذكرنا كمثل النازع روحه ان لم ينزع فماذا يصنع باب التوكل قال التوكل كاس
مختوم بختم الله فلا يشرب بها ولا يفض ختامها الا المتوكل كما قال الله تعالى وعلى الله
فليتوكل المتوكلون وقال عز وجل وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين جعل التوكل

التوكل

ما لم يأت احد الا بالاثبات بين مفتاح الايمان والايمان قفل التوكل وحقيقة التوكل الايثار واصل الايثار تقديم الشيء بحقه ولا ينفك المتوكل في توكله من اثبات احد الايثارين فان آثر معلول التوكل وهو الكون حجب به وان آثر معلل علة التوكل وهو الباري سبحانه بقي معه فان اردت ان يكون متوكلا لا متعللا فكبر على روحك خمس تكبيرات وودع امانيك كلها توديع الموت للحيوة وادنى حد التوكل ان لا تسابق مقدورك بالهمة ولا تطالع مقسومك ولا تستشرف معدومك فينتقض باحدهما عقد ايمانك وانت لا تشعر وان تعف على بعض شعار المتوكلين حقا فاعتصم بمعرفة هذه الحكاية وهي انه روي ان بعض المتوكلين قدم على بعض الائمة فقال له اعطف علي بجواب مسألة في التوكل والامام كان يعرف الرجل بحسن التوكل ونفيس الورع واشرف على صدقه فيما سأل عنه قبل ابدائه اياه فقال له قف مكانك وانظرني ساعة فبينا هو مطرق لجوابه اذ اجتاز بهما فقير فادخل الامام عليه السلام يده في جيبه فاخرج شيئا فناوله للفقير ثم اقبل على السائل فقال له هات وسل عما بدا لك فقال السائل ايها الامام عرفتك متمكنا من جواب مسألتي قبل ان تستنظرني فما شأنك في ابطائك عني فقال الامام لتعتبر المعنى مني قبل كلامي اذ لم اكن اراني ساهيا بسري وربي مطلع علي ان اتكلم بعلم التوكل وفي جيبي دانق ثم لم يحل ذلك الا بعد ايثاره ثم ليعلم به فافهم فشهق الرجل السائل شهقة

وحلف ان لا يأوي عمرانا ولا يأنس ببشر ما عاش

باب الاخلاص

قال الصادق ع الاخلاص يجمع حواصل الاعمال وهو معنى مفتاحه القبول وتوقيعه الرضا فمن تقبل الله منه ورضي عنه فهو المخلص وان قل عمله ومن لا يتقبل الله عمله منه فليس بمخلص وان كثر عمله اعتبارا بآدم ع وابليس علامة القبول وجود الاستقامة ببذل كل المحاب مع اصابة كل علم حركة وسكون والمخلص ذائب روحه وباذل مهجته في تقويم ما به العلم والاعمال والعامل والمعمول بالعمل لانه اذا ادرك ذلك فقد ادرك الكل واذا فاته ذلك فاته الكل وهو تصفية معاني التنزيه في التوحيد كما قال الاول هلك العابدون الا العالمون وهلك العالمون الا الصادقون وهلك الصادقون الا المخلصون وهلك المخلصون الا المتقون وهلك المتقون الا الموقنون وان الموقنين لعلى خطر عظيم قال الله تعالى لنبيه ص واعبد ربك حتى يأتيك اليقين وادنى حد الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا يجعل لعمله عند الله قدرا فيوجب على ربه مكافاة بعمله لعلمه انه لو طالبه بوفاء حق العبودية لعجز وادنى مقام المخلص في الدنيا السلامة من جميع الآثام وفي الآخرة النجاة من النار والفوز بالجنة

باب معرفة الجهل

قال الصادق ع الجهل صورة ركبت في بني آدم اقبالها ظلمة وادبارها نور والعبد متقلب معها كتقلب الظل مع الشمس الا ترى الى الانسان تارة تجده جاهلا بخصال نفسه حامدا لها عارفا بعيبها في غيره ساخطا لها وتارة تجده عالما بطباعه ساخطا لها حامدا لها في غيره فهو متقلب بين العصمة والخذلان فان قابلته العصمة اصاب وان قابله الخذلان اخطأ ومفتاح الجهل الرضا والاعتقاد به ومفتاح العلم الاستبدال مع اصابة موافقة التوفيق وادنى صفة الجاهل دعواه بالعلم بلا استحقاق واوسطه جهله بالجهل واقصاه جحوده بالعلم وليس شيء اثباته حقيقة نفيه الا الجهل والدنيا والحرص فالكل منهم كواحد والواحد منهم كالكل

باب تبجيل الاخوان

قال الصادق ع مصافحة اخوان الدين اصلها من محبة الله لهم قال رسول الله ص ما تصافح اخوان في الله الا تناثرت ذنوبهما حتى يعودا كيوم ولدتهما امهما ولا كثر حبهما وتبجيلهما كل واحد لصاحبه الا كان له مزيد والواجب على اعلمهما بدين الله ان يزيد صاحبه من فنون الفوائد التي اكرمه الله بها ويرشده الى الاستقامة والرضا والقناعة ويبشره برحمة الله ويخوفه من عذابه وعلى الآخر ان يتبارك باهتدائه ويتمسك بما يدعوه اليه ويعظه به ويستدل بما يدله اليه معتصما بالله ومستعينا به لتوفيقه على ذلك قيل لعيسى بن مريم عليهما السلام كيف اصبحت قال لا املك ما ارجو ولا استطيع ما احاذر مأمورا بالطاعة منهيا عن المعصية فلا ارى فقيرا افقر مني وقيل لاويس القرني كيف اصبحت قال كيف يصبح رجل

لا يدري ايمسي

لا يدري ايمسي واذا امسى لا يدري ايصبح قال ابو ذر رضي الله عنه اصبحت اشكر ربي واشكو نفسي وقال النبي ص من اصبح وهمه غير الله تعالى فقد اصبح من الخاسرين المعتدين

باب التوبة

قال الصادق ع التوبة حبل الله ومدد عنايته ولا بد للعبد من مداومة التوبة على كل حال وكل فرقة من العباد لهم توبة فتوبة الانبياء من اضطراب السر وتوبة الاولياء من تلوين الخطرات وتوبة الاصفياء من التنفس وتوبة الخاص من الاشتغال بغير الله وتوبة العام من الذنوب ولكل واحد منهم معرفة وعلم في اصل توبته ومنتهى امره وذلك يطول شرحه فاما توبة العام فان يغسل باطنه من الذنوب بماء الحسرة والاعتراف بجنايته دائما واعتقاد الندم على ما مضى والخوف على ما بقي من عمره ولا يستصغر ذنوبه فيحمله ذلك الى الكسل ويديم البكاء والاسف على ما فاته من طاعة الله ويحبس نفسه عن الشهوات ويستغيث الى الله ليحفظه على وفاء توبته ويعصمه عن العود الى ما سلف ويروض نفسه في ميدان الجهاد والعبادة ويقضي عن الفوائت من الفرائض ويرد المظالم ويعتزل قرناء السوء ويسهر ليله ويظمأ نهاره ويتفكر دائما في عاقبته ويستعين بالله سائلا منه الاستقامة في سرائه وضرائه ويثبت عند المحن والبلاء كيلا يسقط عن درجة التوابين فان في ذلك طهارة من ذنوبه وزيادة في عمله ورفعة في درجاته

[illegible] الجهاد ... فليعلم الحق ... بحمد الله ... الجنة ... الشهادة ... [illegible]

الجهاد والرياضة

باب الجهاد والرياضة قال الله تعالى وليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين
قال الصادق عم طوبى لعبد جاهد لله نفسه وهواه ومن هزم جند هواه ظفر برضا
الله ومن جاوز عقله نفسه الامارة بالسوء بالجهد والاستكانة والخضوع على
بساط خدمة الله تعالى فقد فاز فوزا عظيما ولا حجاب اظلم واوحش بين العبد وبين
الله من النفس والهوى وليس لقتلهما وقطعهما سلاح وآلة مثل الافتقار الى الله والخشوع
والجوع والظمأ بالنهار والسهر بالليل فان مات صاحبه مات شهيدا وان عاش واستقام
اداه عاقبته الى الرضوان الاكبر قال الله عز وجل والذين جاهدوا فينا لنهدينهم
سبلنا وان الله لمع المحسنين واذا رايت مجتهدا ابلغ منك في الاجتهاد فوبخ
نفسك ولمها وعيرها تحثيثا على الازدياد عليه واجعل لها زماما من الامر وعنانا
من النهي وسقها كالرائض للفارة الذي لا يذهب عليه خطوة من خطواتها الا
وقد صحح اولها واخرها وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يصلي حتى تتورم قدماه ويقول افلا
اكون عبدا شكورا اراد ان يعتبر به امته فلا تغفلوا عن الاجتهاد والتعبد
والرياضة بحال الا وانك لو وجدت حلاوة عبادة الله ورايت بركاتها واستضأت
بنورها لم تصبر عنها ساعة واحدة ولو قطعت اربا اربا فما اعرض من اعرض عنها
الا بحرمان فوايد السلف من العصمة والتوفيق قيل لربيع بن خثيم مالك لا تنام

بالليل قال

فوبخ مرا

الفساد

بالليل قال لاني اخاف البيات باب الفساد قال الصادق عم فساد الظاهر
من فساد الباطن ومن اصلح سريرته اصلح الله علانيته ومن خاف الله
في السر لم يهتك الله ستره في العلانية علانيته واعظم الفساد ان يرضى العبد بالغفلة عن الله وهذا
الفساد يتولد من طول الامل والحرص والكبر كما اخبر الله عز وجل في قصة قارون
في قوله ولا تبغ الفساد في الارض ان الله لا يحب المفسدين وكانت هذه الخصال
من صنع قارون واعتقاده واصلها من حب الدنيا وجمعها ومتابعة النفس وهواها
واقامة شهواتها وحب المحمدة وموافقة الشيطان واتباع خطواته وكل ذلك يجتمع تحت
الغفلة عن الله ونسيان منته وعلاج ذلك الفرار من الناس ورفض الدنيا وطلاق
الراحة والانقطاع عن العادات وقلع عروق منابت الشهوات بدوام الذكر
لله ولزوم الطاعة له واحتمال جفاء الخلق وملازمة القرين وشماتة العدو من الاهل
والقرابة فاذا فعلت ذلك فقد فتحت عليك باب عطف الله وحسن نظره اليك
بالمغفرة والرحمة وخرجت من جملة الغافلين وفككت قلبك من اسر الشيطان وقدمت على
باب الله في معشر الواردين اليه وسلكت مسلكا رجوت الاذن بالدخول على الملك
الكريم الجواد الرحيم واستطاء بساطه على شرط الاذن ولا يحرم سلامته وكرامته لانه على
الملك الكريم الجواد الرحيم باب التقوى قال الصادق عم التقوى على ثلثة

الشيطان
القرين
المركة
ومن وطئ بساط الملك على شرط الاذن

التقوى

اوجه تقوى بالله في الله وهو ترك الحلال فضلا عن الشبهة وهو تقوى خاص الخاص
وتقوى من الله وهو ترك الشبهات فضلا عن الحرام وهو تقوى الخاص وتقوى من خوف
النار والعقاب وهو ترك الحرام وهو تقوى العام ومثل التقوى كماء يجري في نهر ومثل
هذه الطبقات الثلث في معنى التقوى كاشجار مغروسة على حافة ذلك النهر من كل
لون وجنس وكل شجرة منها تمتص الماء من ذلك النهر على قدر جوهره وطعمه ولطافته
وكثافته ثم منافع الخلق من ذلك الاشجار والثمار على قدرها وقيمتها قال الله
عز وجل صنوان وغير صنوان يسقى بماء واحد ونفضل بعضها على بعض في الاكل
الاية فالتقوى للطاعات كالماء للاشجار والثمار في لونها وطعمها مثل مقادير
الايمان فمن كان اعلى درجة في الايمان واصفى جوهرا بالروح كان اتقى ومن كان
اتقى كانت عبادته اخلص واطهر ومن كان كذلك كان من الله اقرب وكل عبادة
مؤسسة على غير التقوى فهي هباء منثور قال الله عز وجل افمن اسس بنيانه
على تقوى من الله ورضوان خير امن اسس بنيانه على شفا جرف هار فانهار
به في نار جهنم الاية وتفسير التقوى ترك ما ليس باخذه باس حذرا عما به البأس
وهو في الحقيقة طاعة وذكر بلا نسيان وعلم بلا جهل مقبول غير مردود ٥
باب الموت قال الصادق عم ذكر الموت يميت الشهوات في النفس

ويقطع

ليمتص الماء
لوصع

الموت

ويقطع منابت الغفلة ويقوي القلب بمواعد الله ويرق الطبع ويكسر اعلام الهوى
ويطفئ نار الحرص ويحقر الدنيا وهو معنى ما قال النبي صلى الله عليه وآله فكر ساعة خير من عبادة
سنة وذلك عند ما تحل اطناب خيام الدنيا وتشدها في الاخرة ولا تشك في نزول
الرحمة على ذاكر الموت بهذه الصفة ومن لا يعتبر بالموت وقلة حيلته وكثرة
عجزه وطول مقامه في القبر وتحيره في القيامة فلا خير فيه قال النبي صلى الله عليه وآله اذكروا هادم
اللذات قيل وما هو يا رسول الله قال الموت فما ذكره عبد على الحقيقة في سعة
الا ضاقت عليه الدنيا ولا في شدة الا اتسعت عليه والموت اول منزل من منازل
الاخرة واخر منزل من منازل الدنيا فطوبى لمن اكرم عند النزول باولها وطوبى
لمن احسن مشايعته في اخرها والموت اقرب الاشياء من بني آدم وهو يعده ابعد
فما اجرى الانسان على نفسه وما اضعفه من خلق وفي الموت نجاة المخلصين وهلاك
المجرمين ولذلك يشتاق من يشتاق الى الموت ويكره من يكره قال النبي صلى الله عليه وآله
من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره لقاءه باب
الحساب قال الصادق عم لو لم يكن للحساب مهولة الا حياء العرض على الله عز وجل وفضيحة
هتك الستر على المخفيات لحق للمرء ان لا يهبط من رؤوس الجبال ولا ياوي الى
عمران ولا ياكل ولا يشرب ولا ينام الا عن اضطرار متصل بالتلف ومثل ذلك

ولا يشك

الحساب

[illegible] فان عمل حسنة استبشر وان عمل سيئة استغفر الله ... وتاب اليه

يغفل من بري القيمة باهوالها وشدايدها فانه في كل نفس ويعاين القلب الوقوف بين
يدي الجبار وحينئذ يأخذ نفسه بالمحاسبة كانه الى عرصاتها مدعو وفي غمراتها مسئول
قال الله عز وجل وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين وقال بعض
الائمة عليهم السلام حاسبوا قبل ان تحاسبوا وزنوا اعمالكم بميزان الحيا قبل ان توزنوا
وقال ابو ذر رحمه الله ذكر الجنة موت وذكر النار موت فواعجبا لنفس تحيى بين موتين
وروى عن يحيى بن زكريا عليهما السلام كان يفكر في طول الليل في امر الجنة والنار
فيسهر ليلته ولا ياخذه النوم ثم يقول عند الصباح اللهم اين المفر واين المستقر الا
اليك **باب** حسن الظن قال الصادق ع حسن الظن اصله من حسن ايمان
المرء وسلامة صدره وعلامته ان يرى كلما نظر اليه بعين الطهارة والفضل
من حيث ما ركب فيه وقذف من الحيا والامانة والصيانة والصدق قال النبي ص
احسنوا ظنونكم باخوانكم تغتنموا بها صفاء القلب ونقاء الطبع وقال ابي بن كعب
اذا رايتم احد اخوانكم في خصلة تستنكرونها منه فتاولوا لها سبعين تاويلا فان اطمانت
قلوبكم على احدها والا فلوموا انفسكم حيث لم تعذروه في خصلة يسترها عليه سبعين
تاويلا وانتم اولى بالانكار على انفسكم منه اوحى الله تبارك وتعالى الى داود ع ذكر
عبادي من آلائي ونعمائي فانهم لم يروا مني الا الحسن الجميل لئلا يظنوا في الباقي

الا مثل الذي

الفكر

حسن الظن

الا مثل الذي سلف مني اليهم وحسن الظن يدعو الى حسن العبادة والمغرور يتمادى
في المعصية ويتمنى المغفرة ولا يكون حسن ظن في خلق الله الا المطيع له يرجو
ثوابه ويخاف عقابه قال رسول الله ص يحكي عن ربه قال انا عند حسن ظن
عبدي بي يا محمد فمن زاغ عن وفاء حقيقة موجبات ظنه بربه فقد اعظم الحجة
على نفسه وكان من المخدوعين في اسر هواه **باب** التفويض قال الصادق
ع المفوض امره الى الله في راحة الابد والعيش الدائم الراغد والمفوض حقا
هو العالي عن كل همة دون الله كقول امير المؤمنين عليه السلام رضيت بما
قسم الله لي وفوضت الى الخالق امري كما احسن الله فيما مضى كذلك يحسن فيما بقي
وقال الله عز وجل في المؤمن من آل فرعون وافوض امري الى الله ان الله بصير
بالعباد فوقاه الله سيئات ما مكروا وحاق بآل فرعون سوء العذاب والتفويض خمسة
احرف لكل حرف منها حكم فمن اتى باحكامه فقد اتى به التاء من تركه التدبير
في الدنيا والفاء من فناء كل همة غير الله والواو من وفاء العهد وتصديق الوعد
والياء من الياس من نفسك واليقين بربك والضاد من الضمير الصافي لله
والضرورة اليه والمفوض لا يصبح الا سالما من جميع الآفات ولا يمسي الا معافى
بدينه **باب** اليقين قال الصادق ع اليقين يوصل العبد الى كل

التفويض

اليقين

عظيم

حال سني ومقام عجيب كذلك اخبر رسول الله ص عن شان اليقين حين ذكر عنده ان
عيسى بن مريم عليه السلام كان يمشي على الماء فقال لو زاد يقينه لمشى على الهواء فدل
بهذا ان الانبياء عليهم السلام مع جلالة محلهم من الله كانت تتفاضل على حقيقة اليقين
لا غير ولا نهاية بزيادة اليقين على الابد والمؤمنون ايضا متفاوتون في قوة اليقين
وضعفه فمن قوي منهم يقينه فعلامته التبري من الحول والقوة الا بالله والاستقامة
على امر الله وعبادته ظاهرا وباطنا قد استوت عنده حالتا العدم والوجود والزيادة والنقصان
والمدح والذم والعز والذل لانه يرى كلها من عين واحدة ومن ضعف يقينه تعلق
بالاسباب ورخص لنفسه بذلك واتبع العادات واقاويل الناس بغير حقيقة وسعى في امور
الدنيا وجمعها وامساكها مقرا باللسان انه لا مانع ولا معطي الا الله وان العبد
لا يصيب الا ما رزق وقسم له والجهد لا يزيد في الرزق وينكر ذلك بفعله وقلبه
قال الله تعالى يقولون بافواههم ما ليس في قلوبهم والله اعلم بما يكتمون وانما عطف الله
لعباده حيث اذن لهم في الكسب والحركات في باب العيش ما لم يتعدوا حدوده
ولا يتركوا من فرائضه وسنن نبيه في جميع حركاتهم ولا يعدلوا عن محجة التوكل ولا
يقفوا في ميدان الحرص واما اذا نسوا ذلك وارتبطوا بخلاف ما حد لهم كانوا
من الهالكين الذين ليس معهم في الحاصل الا الدعاوي الكاذبة وكل مكتسب لا يكون

متوكلا

انسوا

متوكلا فلا يستجلب من كسبه الى نفسه الا حراما وشبهة وعلامته ان يؤثر ما يحصل من كسبه
لا لنفسه الا حراما وشبهة وعلامته ويجوع وينفق في سبيل الدين ولا يمسك والماذون
بالكسب من كان بنفسه مكتسبا وبقلبه متوكلا وان كثر المال عنده قام فيه كالامين عالما
بان يكون ذلك المال عنده وفوته سواء وان امسك امسك لله وان انفق انفق
فيما امره الله عز وجل ويكون منعه وعطاؤه في الله **باب** الخوف والرجاء
قال الصادق ع الخوف رقيب القلب والرجاء شفيع النفس ومن كان بالله عارفا كان
من الله خائفا واليه راجيا وهما جناحا الايمان يطير بهما العبد المحقق الى رضوان الله وعينا
عقله يبصر بهما الى وعد الله ووعيده والخوف طالع عدل الله ناهي وعيده والرجاء داعي
فضل الله وهو يحيي القلب والخوف يميت النفس قال النبي ص المؤمن بين خوفين خوف
ما مضى وخوف ما بقي وبموت النفس يكون حياة القلب وبحياة القلب البلوغ الى
الاستقامة ومن عبد الله على ميزان الخوف والرجاء لا يضل ويصل الى مأموله وكيف
لا يخاف العبد وهو غير عالم بما يختم صحيفته ولا له عمل يتوسل به استحقاقا ولا قدرة له
على شيء ولا مفر وكيف لا يرجو وهو يعرف نفسه بالعجز وهو غريق في بحر آلاء الله ونعمائه
من حيث لا تحصى ولا تعد فالمحب يعبد ربه على الرجاء بمشاهدة احواله بعين سهر
ويعبد على الخوف قال اويس لهرم بن حيان قد عمل الناس على رجاء فقال بل نعمل على

الخوف والرجاء

على الخوف والخوف خوفان ثابت ومعارض فالثابت من الخوف يورث الرجاء
والمعارض منه يورث خوفا ثانيا والرجاء رجاءان عاكف وباد فالعاكف منه يورث
خوفا ثانيا يقوي نسبة المحبة والبادي منه يصحح امل العجز والتقصير والحياء باب
الرضا قال الصادق عم الرضا ان يرضى المحبوب والمكروه والرضا شعاع نور المعرفة
والراضي فان عن جميع اختياره والراضي حقيقة هو المرضي عنه والرضا اسم يجتمع
فيه معاني العبودية وتفسير الرضا سرور سمعت ابي محمد الباقر عليه السلام يقول
تعلق القلب بالموجود شرك وبالمفقود كفر وهما خارجان من سنة الرضا وعجب
ممن يدعي العبودية لله كيف ينازعه في مقدوراته حاشا الراضين العارفين عن ذلك
باب البلاء قال الصادق عم البلاء زين المؤمن وكرامة لمن عقل لان في مباشرته
والصبر عليه والثبات عنده تصحيح نسبة الايمان قال النبي صم نحن معاشر الانبياء اشد بلاء
والمؤمنون الامثل فالامثل ومن ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله له تلذذ به اكثر من تلذذه
بالنعمة ويشتاق اليه اذا فقده لان تحت ميزان البلاء والمحنة انوار النعمة وتحت انوار
النعمة ميزان البلاء والمحنة وقد يخلو من البلاء كثير ويهلك في النعمة كثير وما اثنى الله على عبد من عباده من لدن آدم
الى محمد صم الا بعد ابتلائه ووفاء حق العبودية فيه فكرامات الله في الحقيقة نهايات
بدايات نهاياتها البلاء ومن خرج من شبكة البلوى جعل سراج المؤمنين ومونس المقربين

الرضا | القلب | البلاء | والمؤمنون | بالنعمة | انوار النعمة وتحت انوار | النعمة ميزان البلاء والمحنة | وبدايات نهاياتها البلاء

ودليل القاصدين

ودليل القاصدين ولا خير في عبد شكا من محنة تقدمها الاف نعمة واتبعها
الاف راحة ومن لا يصبر على البلاء حرم قضاء الشكر في النعماء كذلك
من لا يؤدي حق الشكر في النعماء يحرم عن قضاء الصبر في البلاء ومن حرمهما فهو من
المطرودين وقال ايوب عم في دعائه اللهم قد اتى علي سبعون في الرخاء واتى
علي سبعون في البلاء وقال امير المؤمنين عم الصبر من الايمان كالراس من الجسد
وراس الصبر البلاء وما يعقلها الا العالمون باب الصبر قال الصادق عم
الصبر يظهر ما في بواطن العباد من النور والصفا والجزع يظهر ما في بواطنهم من الظلمة
والوحشة والصبر يدعيه كل احد وما يثبت عنده الا المخبتون والجزع ينكره كل
احد وهو ابين على المنافقين لان نزول المحنة والمصيبة يخبر عن الصادق
والكاذب وتفسير الصبر ما يستمر مذاقه وما كان عن اضطراب لا يسمى صبرا وتفسير الجزع
اضطراب القلب وتحزن الشخص وتغير اللون وتغير الحال وكل نازلة خلت اوائلها
من الاخبات والانابة والتضرع الى الله فصاحبها جزوع غير صابر والصبر ما اوله
مر واخره حلو لقوم ولقوم اوله واخره مر فمن دخله من اواخره فقد دخل ومن دخله
من اوائله فقد خرج ومن عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر قال الله عز وجل في قصة
موسى والخضر وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا فمن صبر كرها ولم يشكو الى الخلق ولم يجزع

رحمة | وقال وهب البلاء للمؤمن كالشكال للدابة والعقال للابل | الصبر | المخبتين

بهتك ستره فهو من العام ونصيبه ما قال الله عز وجل وبشر الصابرين اي بالجنة
والمغفرة ومن استقبل البلايا بالرحب وصبر على سكينة ووقار فهو من الخاص
ونصيبه قال الله عز وجل ان الله مع الصابرين باب الحزن قال الصادق عم
الحزن من شعار العارفين لكثرة واردات الغيب على سرائرهم وطول مباهاتهم
تحت ستر الكبرياء والمحزون ظاهره قبض وباطنه بسط يعيش مع الخلق عيش
الرضا ومع الله عيش القرب والمحزون غير المتفكر لان المتفكر متكلف والمحزون
مطبوع والحزن يبدا من الباطن والتفكر يبدو من روية المحدثات وبينهما فرق
قال الله عز وجل في قصة يعقوب عم انما اشكو بثي وحزني الى الله واعلم من الله
ما لا تعلمون فبسبب ما تحت الحزن علم خص به من الله دون العالمين وقيل لربيع بن
خيثم ما لك محزون قال لاني مطلوب ويمين الحزن الانكسار وشماله الصمت
والحزن يختص به العارفون لله والتفكر يشترك فيه الخاص والعام ولو حجب الحزن
عن قلوب العارفين ساعة لاستغاثوا ولو وضع في قلوب غيرهم لاستنكروه
فالحزن اول ثانيه الامن والبشارة والتفكر اول ثانيه تصحيح الايمان بالله والافتقار
الى الله عز وجل بطلب النجاة والحزين متفكر والمتفكر معتبر ولكل واحد منهما حال
وعلم وطريق وشرف باب الحياء قال الصادق عم الحياء نور جوهره صدر الايمان

الحزن | المحدثات | ما تحت | حال | وعلم | الحياء

وتفسيره

وتفسيره التثبت عند كل شيء ينكره التوحيد والمعرفة قال النبي صم الحياء من الايمان
فقيل الحياء بالايمان والايمان بالحياء وصاحب الحياء خير كله ومن حرم الحياء
فهو شر كله وان تعبد وتورع وان خطوة تتخطى في ساحات هيبة الله بالحياء منه
اليه خير من عبادة سبعين سنة والوقاحة صدر النفاق والشقاق والكفر وقال
رسول الله صم اذا لم تستحي فاعمل ما شئت اي اذا فارقت الحياء فكل ما عملت من خير
وشر فانت به معاقب وقوة الحياء من الحزن والخوف والحياء مسكن الخشية
والحياء اوله الهيبة وصاحب الحياء مشتغل بشانه معتزل من الناس مزدجر عما هم فيه
ولو تركوا صاحب الحياء ما جالس احدا قال النبي صم اذا اراد الله بعبد خيرا الهاه عن
محاسنه وجعل مساويه بين عينيه وكرهه مجالسة المعرضين عن ذكر الله والحياء
خمسة انواع حياء ذنب وحياء تقصير وحياء كرامة وحياء حب وحياء هيبة ولكل
من ذلك اهل ولاهله مرتبة على حدة باب الدعوى قال الصادق عم الدعوى
بالحقيقة للانبياء والصديقين والائمة عليهم السلام واما المدعي بغير واجب فهو
كابليس اللعين ادعى النسك وهو على الحقيقة منازع لربه مخالف لامره فمن
ادعى اظهر الكذب والكاذب لا يكون امينا ومن ادعى فيما لا يحل له فتح له ابواب البلوى
والمدعي يطالب بالبينة لا محالة وهو مفلس فيفتضح والصادق لا يقال له لم

النفاق | الدعوى | الدعوى | واجب | البلوى

المعرفة

باب قال امير المؤمنين عم الصادق لا يراه احد الا به
عم العارف شخصه مع الخلق وقلبه مع الله لو سها قلبه عن
شوقا اليه والعارف امين ودايع الله وكنز اسراره ومعدن نوره ود
على خلقه ومطية علومه وميزان فضله وعدله قد غني عن الخلق
ولا مونس له سوى الله ولا نطق ولا اشارة ولا نفس الا بالله لله من الله مع الله
نو رياض قدسه متردد ومن لطايف فضله اليه متزود والمعرفة اصل فرعه الا

حب الله

باب حب الله قال الصادق عم حب الله اذا اضاء على سر عبد اخلاه عن كل
شاغل وكل ذكر سوى الله والمحب اخلص الناس سرا لله واصدقهم قولا واو
وازكاهم عملا واصفاهم ذكرا واعبدهم نفسا يتباهى الملائكة عند مناجاته
برؤيته وبه يعمر الله تعالى بلاده وبكرامته يكرم الله عباده ويعطيهم اذا سالوه بحقه
عنهم البلايا برحمته فلو علم الخلق ما محله عند الله ومنزلته لديه ما تقربوا الى الله
الا بتراب قدميه قال امير المؤمنين عم حب الله نار لا تمر على شيء الا احترق ونور
لا يطلع على شيء الا اضاء وسحاب الله ما ظهر من تحته شيء الا غطاه وريح الله ما تهب
في شيء الا حركته وماء الله يحيي به كل شيء ومن احب الله اعطاه كل شيء من المال والملك
والملك قال النبي صم اذا احب الله عبدا من امتي قذف في قلوب اصفيائه وارواح
والمال لكم

سماء / لا يطلع خ

وارض الله بيت منها / كل شيء خ

سكان عرشه محبته ليحبوه فذلك المحب حقا طوبى له ثم طوبى له وله عند الله شفاعة
يوم القيمة باب الحب في الله قال الصادق عم المحب في الله محب
الله والمحبوب في الله حبيب الله لانهما لا يتحابان الا في الله قال رسول الله صم المرء مع
من احب فمن احب عبدا في الله فانما احب الله ولا يحب الله الا من احبه الله قال رسول الله
افضل الناس بعد النبيين في الدنيا والآخرة المحبون لله المتحابون فيه وكل حب معلول يورث فيه عداوة
الا هذين وهما من عين واحدة يزيدان ابدا ولا ينقصان قال الله
عز وجل الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين لان اصل الحب
التبري عن سوى المحبوب وقال امير المؤمنين عم ان اطيب شيء في الجنة والذه
حب الله والحب في الله والحمد لله قال الله عز وجل وآخر دعويهم ان الحمد لله رب
العالمين وذلك انهم اذا عاينوا ما في الجنة من النعيم هاجت المحبة في قلوبهم فينادون
عند ذلك الحمد لله رب العالمين باب الشوق قال الصادق عم المشتاق

الحب في الله

والآخرة المحبون لله

الشوق

لا يشتهي طعاما ولا يلتذ بشرابا ولا يستطيب رقادا ولا يانس حميما ولا ياوي دارا
ولا يسكن عمرانا ولا يلبس لينا ولا يقر قرارا ويعبد الله ليلا ونهارا راجيا بان يصل
الى ما يشتاق اليه ويناجيه بلسان شوقه معبرا عما في سريرته كما اخبر الله عن موسى بن عمران
عم في ميعاد ربه بقوله وعجلت اليك رب لترضى وفسر النبي صم عن حاله انه ما اكل

و لا شرب ولا نام ولا اشتهى شيئا من ذلك في ذهابه ومجيئه اربعين يوما شوقا
الى ربه فاذا دخلت ميدان الشوق فكبر على نفسك ومرادك من الدنيا
وودع جميع المالوفات واصرفه عن سوى مشوقك ولب بين حيوتك وموتك
لبيك اللهم لبيك واعظم الله اجرك ومثل المشتاق مثل الغريق ليس له همة
الا خلاصه وقد نسي كل شيء دونه باب الحكمة قال الصادق عم
الحكمة ضياء المعرفة وميزان التقوى وثمرة الصدق ولو قلت ما انعم الله
على عبد بنعمة اعظم وانعم وارفع واجزل وابهى من الحكمة للقلب قال الله عز وجل
يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وما يذكر الا
اولوا الالباب اي لا يعلم ما اودعت وهيات في الحكمة الا من استخلصته
لنفسي وخصصته بها والحكمة هي النجاة وصفة الحكمة الثبات عند اوايل الامور
والوقوف عند عواقبها وهو هادي خلق الله الى الله قال رسول الله صم لان يهدي
الله على يديك عبدا من عباده خير لك مما طلعت عليه الشمس من مشارقها
الى مغاربها باب حقيقة العبودية قال الصادق عم العبودية
جوهرة كنهها الربوبية فما فقد من العبودية وجد في الربوبية
الربوبية اصيب في العبودية قال الله تعالى عز وجل سنريهم

الحكمة

لعلي عم

العبودية

وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق او لم يكف بربك انه على كل شيء شهيد اي موجود
في غيبتك وفي حضرتك وتفسير العبودية بذل الكلية وسبب ذلك منع النفس عن
الهوى وحملها على ما تكره ومفتاح ذلك ترك الراحة وحب العزلة وطريقه الافتقار
الى الله قال رسول الله صم اعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك وحروف
العبودية ثلثة ع ب د فالعين علمه بالله والباء بونه عمن سواه والدال دنوه
من الله بلا كيف ولا حجاب واصول المعاملات تقع على اربعة اوجه معاملة الله ومعاملة
النفس ومعاملة الخلق ومعاملة الدنيا وكل وجه منها منقسم على سبعة اركان اما
اصول معاملة الله فسبعة اشياء اداء حقه وحفظ حده وشكر عطائه والرضاء بقضائه
والصبر على بلائه وتعظيم حرمته والشوق اليه واصول معاملة النفس سبعة الجهد
والخوف وحمل الاذى والرياضة وطلب الصدق والاخلاص واخراجها من محبوبها
وربطها في الفقر واصول معاملة الخلق سبعة الحلم والعفو والتواضع والسخاء والشفقة
والنصح والعدل والانصاف واصول معاملة الدنيا سبعة الرضا بالدون والايثار بالموجود
وترك طلب المفقود وبغض الكثرة واختيار الزهد ومعرفة آفاتها ورفض شهواتها
مع رفض الرياسة فاذا حصلت هذه الخصال بحقها في نفس فهو من خاصة الله
وعبادة المقربين واوليائه حقا وروي عن الصادق عم انه قال لبعض تلامذته

فما تهوى

يوما اي شي تعلمت مني فقال ثمان مسائل قال قصها علي لاعرفها قال الاولى اني
كل محبوب يفارقه حبيبه عند الموت فصرفت همتي الى ما لا يفارقني بل يؤنسني في
وهو فعل الخير وهو قوله تعالى ومن يعمل خيرا يجز به قال احسنت الثانية قال رايت
قوما يفتخرون بالحسب ويعتزون بالمال والولد واذا ذلك لا فخر فيه فرايت الفخر
العظيم في قوله ان اكرمكم عند الله اتقيكم فاجتهدت ان اكون عند الله كريما قال الثالثة
قال رايت لهو الناس وطربهم وسمعت قوله واما من خاف مقام ربه ونهى النفس
عن الهوى فان الجنة هي الماوى فاجتهدت في صرف الهوى عن نفسي حتى استقرت
في مرضات الله قال احسنت الرابعة قال رايت كل من وجد شيا يكرم عنده اجتهدت
في حفظه وسمعت قول الله تعالى من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له
وله اجر كريم فاحببت المضاعفة ولم ار احفظ مما يكون عنده فكلما وجدت ما يكرم عندي
فوجهت به اليه قال احسنت الخامسة قال رايت حسد الناس بعضهم لبعض في الرزق
وسمعت قوله نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة ورفعنا بعضهم فوق بعض
درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا ورحمة ربك خير مما يجمعون فلما عرفت ان
رحمة الله خير مما يجمعون ما حسدت احدا ولا اسفت على ما فاتني قال احسنت السادسة
قال رايت عداوة الناس بعضهم لبعض في دار الدنيا والمهرات التي في صدورهم

والمعتقد

١٤٣

صفت الاشياء التي قالوا في العلوم المكتومة والاسرار المكنونة صفة
حشيشة من النبات لها ذوايل وصفات ويقال لها الورث تشبه المرزنكوش
ورقها ازرق جمعه على ساق واحد يوخذ من هذه الشجرة ورقها يدق
ويعصر ماؤها ويطبخ به اسود العبد ينعقد من ساعته وانما يكون طبخها
في قدر من حديد فينعقد منه احجارا كالزجاج الرماني الياقوتي في المنظر يلقى
منه جزءا على مائة جزء من النحاس فيصير ذهبا خالصا باذن الله تعالى ايضا
صفة حشيشة منسوبة للقمر لها ساق عليه ورق يشبه ورق الازاذ
لها ورد اصفر يشبه زهرة النرجس وتنعقد حبا يشبه الارز وتدور
مع الشمس فاذا رايتها وعرفتها بعلاماتها فخذها ورضها رضا جيدا واعصر
ماءها واطبخ به العبد فانه ينعقد ابيض ثابتا ثم يهيج الرصاص
القلعي في الماء المذكور سبع مرات فانه يقوم فضة على الخلاص
ايضا صفة شجرة تشبه الشكاعى تنبت في الجبال والاودية
وشطوط الانهار تقوم على ساق واحد تتفرع ولها ورق مدور
احمر كل ورقة قدر الدراهم ولها لبن اصفر مثل الزعفران ولها روايح
عطرة كالمسك الاذفر فاذا رايتها وعرفتها بعلاماتها فخذها ورضها جيدا
واعصر ماءها واطبخ به العبد في اناء من حديد كما تقدم فانه ينعقد
لونه احمر واهرج فيه الاسرب فانه ينقلب ويحمر كالنحاس
فالق عليه من الزيبق المعقود جزءا على مائة جزء فانه يتقدم
ذهبا على التعليق واخبرني من راى هذا الشجر عيانا فطلبتها حتى
وجدتها فاخذت منها اليسير واستخرجت منه قصاصة قليلة

البنج

واخرجت فيه اليسير الاسرب فاستحال الى الحمرة وانقلبت ولم ينتهيا
الى بعد ذلك ان اطبخ فيها العبد لشواغل شغلتني عن ذلك
فتاكد عندي قول الحكيم ايضا صفة شجرة لنبته الزهرة
لها ورق مثل ورق البنج تنبت على ساق واحد ولها زهر ازرق
يشبه ~~الزرد~~ اللازورد ودورها عطرة فاذا رايتها فخذها
ورضها رضا جيدا وخذ عصارتها واطبخ به الاكهق كما تقدم فانه
ينعقد نقرة حمراء منه على مائة جزء من القمر فانه ينقلب شمسا
باذن الله تعالى ايضا صفة حشيشة لها ورق مثل ورق
البندق واذا شمها الانسان اخذه القي والغثيان واذا
كسرت ساقها فرج منه ماء احمر مثل الدم وهي تنبت في الجبال
حتى في البلد المقطب وما حوله اذا طبخ بماءه العبد عقده
احمر فيلقى منه على الاسرب والنحاس وعلى الفضة يقوم شمسا
ولا تستبعد يا اخي مثل هذه الاشياء فان في قدرة الله تعالى اعظم
من ذلك تمت

فصل في باب لوح الممات والمرض والقضاء وغيره وتحصيل
لوح الحيات ولوح حال المريض اوس وفيه نظرات نظر العدد
اذا اردت ان تعلم حال مرض في المرض او ما حال الكتب والغايب ونظر ان يموت او يحيى
فاعرف اليوم الذي مرض فيه واسم امه باجمل الاشياع عشر ثم ٣٠ او دون نجاحكم به اسم ماعي منه
المسافر واحسب اسمه واسم وعليه الاشياع حتى يفضل عنك ٣٠ فاحسب المرض والغايب تحت اللوحين فان
الى ما بقي من الشهر العربي ويزاد عليه الاشياع ٣٠ بعد ٣٠ حتى يفضل فخيرها ووقع قبل الغش وقابل
من تعدد كله واسقطه ٣٠ بعد ما صغر كان من اللوحين فان او يموت اصحابها ووفاته نفارقه
الفاضل واعرضه على ما صفرك تنفعان او يفنيان او يموت اليوم الاشياع عشرين واسقط فانه
وكذلك حال الزوجين هل يتفقان او ضعف اليوم في لوح الممات وقضاء
بالجمل الكبير وصف اليها ما مضى من الشهر العربي وان كان احديهما في لوح ادارات
كاتخذ في لوح الحياة فانهما يجتمعان ولا يفترقان وان كان الغربان وكذلك والعزبة
او يموت وغش على ذلك وكذلك حال الصديقين والشريكين الذي وقعت بها
حاجته من الحوايج فافعل بالجميع مثل ما تقدم بعيان تعرف اليوم الى الكم ونزيد عليه
وكذلك الحاكم حين دخوله الى البلد تعرف اليوم الذي دخل فيه وتحسب اسم واحكم
مضى من الشهر العربي والاشياء كما قدمنا وخذ الفضل واعرضه على اللوحين
يظهر لك من موت او حيوة وكذلك حال الحامل وما تلده وهل تعيش او تموت فخذ
الولادة وهو ان تحسب اسم المراة واسم امها واسم اليوم الذي انت فيه من الحياة
وتزيد عليه الى ان تسقط الماضي من ايام الشهر العربي واسقط فان وقع في لوح الممات
معلوم تضع المراة انثى وان وقع زوجا تضع ذكرا وان وقع في لوح الاشياء وما مضى
فان الولد لا يعيش وكذلك المولود اذا ولد فيه العبد نظرا الى الاشياء والا فاحكم بانه
من الشهر كما ذكر واسقط وقابل فان وقع في لوح الحيوة فاحكم بالحيوة والا فاحكم بانه
لا يعيش واحكم بحسب الغالب والمغلوب ولكل الامر متكلل وهذه صورة الالواح
في الصفحة المقابلة

هذا	لوح	الجنات
١	٢	٣
٧	١١	١٣
١٤	١٦	١٧
١٩	٢٠	٢٢
٢٣	٢٦	٢٨

هذا	لوح	الممات
٤	٥	٦
٨	٩	١٠
١٢	١٥	١٨
٢١	٢٤	٢٥
٢٧	٢٩	٣٠

19

في توحيد الصدوق رحمه الله باب تفسير قل هو الله احد قال الباقر عم الاحد الفرد المتفرد
والاحد والواحد بمعنى واحد وهو المتفرد الذي لا نظير له والتوحيد الاقرار بالوحدة وهو
الانفراد والواحد المتباين الذي لا ينبعث من شيء ولا يتحد بشيء ومن ثم قالوا ان
بناء العدد من الواحد وليس الواحد من العدد لان العدد لا يقع على الواحد بل يقع
على الاثنين ومعنى قوله الله احد اي المعبود الذي يأله الخلق عن ادراكه والاحاطة بكيفيته
فرد بالهيته متعال عن صفة خلقه الحديث اقول فيه دلالة على ان كون الواحد
ليس من العدد متفق عليه ومقطوع به وان الواحد في باب التوحيد يراد
منه ما يراد من الاحد مع ان المعروف من كلام العلماء خلاف ذلك فان منهم من
يقول الواحد اسم للصفة والاحد اسم الذات ومنهم من يقول ان اطلاق الواحد
يراد منه المتفرد في رتبة من مراتب التوحيد الاربع توحيد الذات وتوحيد
الصفات وتوحيد الافعال وتوحيد العبادة واذا اطلق الاحد يراد منه المتفرد فيها
جميعا ومنهم من يفرق بينهما باعتبار المفهوم لغة وعرفا وفي الاول مناقشة
وفي الثاني تفصيل وفي الثالث اجمال الحكم

[illegible]

اياك ان تكون كسلانا فان فيه هلاك من هلك من السلف

فائدة [illegible]
الانسان عالم صغير [illegible] العالم الكبير [illegible]
[illegible]

وقال الرضا عم [illegible]
قال ركبت بحرا [illegible]
تركب بسم الله مجريها ومرسيها [illegible]
[illegible] الامواج [illegible]
الى الموج [illegible]
ولا حول ولا قوة الا بالله [illegible]
[illegible]
عن ابي رافع عن ابي عبد الله [illegible]
[illegible] قال قال رسول الله [illegible]
[illegible]
قال من احب اهل البيت وحقق حبنا في قلبه [illegible]
[illegible]

كان عن غائب [illegible]
[illegible] النفس [illegible] الشمس [illegible]
[illegible]
فائدة اذا اردت السيف [illegible]
يكون احمر اللون [illegible]
[illegible]
اذا اردت السيف يقطع الحديد [illegible]
بماء النوشادر فانه مجرب والله اعلم
فائدة [illegible] جوهر السيف [illegible]
[illegible] على السيف [illegible]
يخرج له جوهرا عجيبا حسن اللون [illegible]

منهم [illegible] وفيه باسناده عن الحلبي عن ابي عبد الله ع
ان الله [illegible] قال ان الله تبارك وتعالى كفل ابراهيم و
سارة اطفال المؤمنين يغذوانهم من شجرة
في الجنة لها اخلاف كاخلاف البقر في قصور
[illegible] وفيه باسناده [illegible] فاذا كان يوم القيمة البسوا وطيبوا واهدوا الى آبائهم فهم مع آبائهم ملوك في الجنة
عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله ع اذا مات طفل من اطفال المؤمنين
نادى مناد في ملكوت السموات والارض الا ان فلان بن فلان قد مات
فان كان قد مات والداه او احدهما او بعض اهل بيته من المؤمنين دفع اليهم يغذوه
والا دفع الى فاطمة صلوات الله عليها فتغذوه حتى يقدم ابواه او احدهما او بعض اهل بيته من المؤمنين فتدفعه اليه ع

[illegible]

اعلم انه سئل عن المعصوم عليه السلام لم كان كعبة مربعة قال عم

لأن بيت المعمور مربع وقيل لم كان بيت المعمور مربعة قال عم لكون الكلمات

العرش مربعة وقيل لم كان العرش مربعة قال لكون الكلمات التي بني عليها

الأسلام اربعة وهي سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله اكبر اعلم ان الله تعـ لما خلق الأشياء بفعله خلق من

اربعة عناصر لأن الفعل عبارة عن الحركة الأيجادية من الحركة

خلق ومن تاثير الفعل في المفعول وربطه اليه خلق الرطوبة

ومن قبول المفعول تاثيره وربطه خلق اليبوسة ومن سكون المفعول

خلق البرودة ففي كل شيء مما سوى الله لابد فيه من هذه الأربعة

ولهذا كانت الأربعة اول الزوجات واشرفها واصلها ولأجل

هذا كان كل واحد من الكعبة والبيت المعمور والعرش

والكلمات التي بني عليها الأسلام والأنوار والفصول

والطبايع مربعة وكانت هي شكل رسول الله صلعم ولما كان

الواحد البسيط مخصوصا لله سبحانه وتعـ وكل شيء سواه

سبحانه كان ممكنا زوجا تركيبيا مفتقرا محتاجا اليه فلابد

فيه من ثلاثة جهات جهة من ربه وجهة من نفسه وجهة

مرتبطة بينهما ولأجل هذا كانت الثلثة اول الأفراد واصلها

واشرفها ولهذا كان شكل ابينا ادم عم وامير المؤمنين صلوات الله عليه

مثلثا واذا لاحظت الثلثة مع الأربعة فيكون حاصله اثناعشر

وكان هو افضل الأعداد واكملها واشرفها الجمعه بين الأولين

والأصلين والأشرفين ولأجل كونه افضل الأعداد واكملها واشرفها

كانت الأئمة عليهم السلام اثناعشر والشهور اثناعشر والبروج اثناعشر

والنقباء اثناعشر وبعبارة اخرى كما قلنا كل شيء لابد ان يكون مثلث

الكميات ومربع الكيفية واذا ضربت الثلثة على الأربعة يكون اثناعشر

وباعتبار اخر وقلنا اذا جمعت الثلثة مع الأربع يكون سبعة

وهو

وهو ايضا اكمل الأعداد لجمعه بين الأشرفين ولهذا كان اسمائهم

سبعة والأيام سبعة والكواكب السيارة سبعة واذا لاحظت

غيبها مع شهادتها يكون اربعة عشر ولهذا كان المعصومين عليهم السلام اربعة عشر صلوات الله عليهم اجمعين

معالجات دمل در ريخته نمودن و سر وا كردن دمل بوره ارمني و

سرگين كبوتر هر كدام يك مثقال با روغن زيتون خمير كرده بسر شته و ببندد

نوع ديگر ضمادي كه تحليل دمل و جميع ورمها دهد صفت آن سپوس

گندم سپوس خطمي كل بابونه آرد حلبه تخم كتان شبيت مساوي يكديگر زم

کرده
ویعد صاف کرده و موم را داخل کند و باقی دواها را کوفته نرم داخل
سلایه کنند اما باید داغ نباشد که دوا میسوزد مجرب است

دوای زخم مغزین
سوزنک

الفرعية
في نبذة من احكام التقليد يجب على العامي اخذ الاحكام الشرعية
تكليفية او وضعية في عبادة او معاملة مع قصد ترتيب آثار الشرعية عليها
واخذ موضوعاتها المخفية من الشرعية واللغوية والعرفية مفاهيمها او مصاديقها
مع الاشتباه من المجتهد المطلق الحي الجامع لشرائط الاجتهاد ما لم تكن من
الضروريات او القطعيات لمن كان اهلاً للقطع بها ويدخل في هذا الباب
سلوك طريق الاحتياط حيث يمكن وقطع الاعوام مع التقصير في المقدمات
لا عبرة به وليس مثل القطع ومع عدم التقصير فيه اشكال والاقوى اعتباره
ولا تصح العبادة من الجاهل جهلاً بسيطاً او مركباً بحكمها او بماهيتها او بجزئها
او بشرطها الداخل والخارج او بمانعها اجمالاً وتفصيلاً على اشكال في الاخيرين
واشده في الاخير منها ويكفي في العلم علمه بصحة عمله وان جهل تفاصيل الاحكام
المتعلقة به ولا يشترط التمييز بين الاجزاء والشروط وما يتوقف
عليه العمل وما لا يتوقف ولا التمييز بين الواجب بالاصالة والواجب بالتبع
ولا بين الواجب الداخلي والخارجي ولا التمييز بين الاجزاء الواجبة والمندوبة
ولا بين شروط الصحة وشروط الكمال ولا التمييز بين المانع وغيره ويكفي
في الجزء والشرط ان يعلم اجمالاً باجزائه وفي المانع ان يعلم اجمالاً بتجنبه ولا بد
التقليد في ذلك ولا يشترط العلم بما يتوقف الاحتياج عليه في الاثناء
كاحكام الخلل ولا تقدم العلم بما يحتاج اليه فيجزي التعويل على المسدد ولا يسقط
بذلك فرض التعلم ولذا نرى ان الاجتهاد والتقليد والاخذ بالحائطة على
الاشكال في الاخير شرائط وجودية لصحة العمل لا علمية فقط ولا وجودية
وعلمية معاً فلو تيقنها ولم تكن كذلك في الواقع فسد العمل سواء وافق

ولو طرا
الواقع ام لا ولو تيقن عدمها ثم عمل غافلاً او ناسياً فوافق عمله وجوداً صح ولو طرا
على المجتهد جنون او موت او غيرهما ولا يعلم به المقلد او عدل عن حكم ولا يعلم بعدوله
فالاقوى عدم لزوم الاعادة ونية التقليد ليست بشرط في صحة العمل والشاك في
اصل التقليد ليس بشرط قبل العمل يبني على عدمه ومتى شك فيه بعد العمل بنى على
الصحة فان كان في الاثناء العمل المرتبط بعضه ببعض فيه وجهان والاحوط الاعادة
والعالم بالتقليد والعمل والشاك في المتقدم منهما يبني على الصحة مع علم تاريخ
احدهما او عدمه وعلى كل حال فلا يجري عليه حكم التقليد في جميع الصور عدى
الاخيرة منها ويجب عليه استئنافه ولو علم انه قد مر عليه زمان تيقن فيه
التقليد في المسألة الخاصة ثم طرا فيه الشك على اليقين استأنف التقليد
بذلك الحكم او بنقيضه سواء نسي طريق يقينه السابق او ذكره او تردد فيه
او علم بعدم قابليته وفي صحة ما مضى من عمله في الصورة الاخيرة اشكال ولو تبدل
اجتهاد المجتهد بالاجتهاد صح ما مضى من عمل مقلديه ووجب عليهم العدول ولا
تنتقض به الآثار الماضية ولا الآثار المبنية على الدوام المرتبة على ما مضى
من الحكم وان زال بهذا ان كان اجتهاده السابق قد اصاب فيه على مقتضى
الاخذ من الادلة وان كان عن خطاء في الاخذ او في اصل المأخذ او في دلالة
الدليل وقد علموا بذلك لزمهم الاعادة على الاقوى وان تبدل اجتهاده بقطع
بالخلاف فان قطعوا بالخطيئة في الحكم او في المدرك مع احتمال الاصابة في الحكم
على اشكال فيه اعادوا والا فلا يختص الاعادة به والاحوط لهم الاعادة ولا يجب
على العامي الاجتهاد في مسائل الاجتهاد والتقليد ولا طريق مفرغ للذمة بيقين عمل الاحتياط
بالمتيقن من تقليد افضل الموجودين فقطع الاثنان بعدم شرائط الاجتهاد بطرو
القطع

التقليد
القطع عليه عمل الناس نعم حيث لا يتمكن من احرازه يرجع الى الاجتهاد في التقليد
ومسائل الاجتهاد والتقليد بعد احراز ما تقدم كلها فرعية على الاقوى ويجب
على المقلد مع الامكان تقليد المجتهد المطلق الفاضل الحي العدل الضابط
الثابتة فيه هذه الصفات بالطرق القطعية بلا واسطة او بواسطة قطعية
فلا يجوز تقليد المتجزي ولا المفضول ولا الميت ولا الاخذ بالطرق المثبتة
له الظنية الا عن اذنه ولا الرجوع الى كتابه او بواسطة الا عن اذنه او اذن
مجتهد آخر والاقوى عدم جواز تقليد المتجزي وجواز تقليد المفضول مع
عدم العلم بالخلاف بينه وبين الفاضل وعلمه بالخلاف بعد ذلك لا يسوغ
جواز العدول اليه والاحوط تقديم الفاضل سيما مع وحدة البلد وقضية
العلم مقدمة على فضيلة التقوى ومكارم الاخلاق ومع التساوي بين المجتهدين
او الاختلاف بالافضلية وعدم العلم بالخلاف يتخير ولا يحتاج الى التقليد في
التخيير في الاول دون الثاني ولا يجب معرفة الفاضل في غير مقام العلم بالخلاف
بينه وبين المفضول ويجب في مقام العلم بالخلاف من غير فرق بين احراز الافضل
فيها وعدم تشخيصه او عدم احرازه من الاصل على الاقوى والمراد بالفاضل
من كان اقوى ملكة لا اكثر اطلاعاً ولو قلد الفاضل في الرجوع الى المفضول
وكان من مذهب المفضول عدم جواز تقليده مع وجود الفاضل لم تقدح
ذلك في جواز تقليده سواء قلده بهذه المسألة ام لا وسواء سبق تقليده
بها على تقليده بباقي المسائل او لا على الاقوى ولا يجوز تقليد المجتهد الميت
ابتداء ويجب على من قلده في حياته ما لم يكن صبياً مميزاً بناء على شرعية
عباداته فانه يتخير في ذلك على اشكال فيه البقاء على تقليده وان كان
من مذهبه عدم جواز البقاء على التقليد سواء قلده في ذلك ايضاً او لا
ولا يجوز له العدول في المجتهد الحي وان كان افضل الا ان يكون مذهب هذا
المجتهد الذي قلده في حياته جواز العدول مطلقاً او الى الافضل مطلقاً او جوازه

الأقوى
نعم هذا المقام بخصوصه وقد قلده فيه في ذلك فانه يجوز له ذلك على
وكما يبقى مقلده على تقليده فيما بعد الموت يبقى نوابه في شغل ما كانوا فيه
الايتام ومتولي الاوقاف ونحوهما من المناصب الشرعية دون الوكلاء فانهم
ينعزلون بموته ولا يشترط في تحقق التقليد العمل بل يكفي الاخذ للعمل
عمل ولا او [illegible] فيه على اخذ الخصوصيات من اخذ الكتاب ونحوه من
المجتهد بنية العمل بما فيه ليس من التقليد الا ان يكون مذهب مجتهده ذلك
وقد قلده فيه واخذ الكتاب منه بهذه النية فانه يبقى على تقليده ولو
بعد موته جميع الكتاب على الاقوى ولو قلد مجتهدا في زمان حياته بان
التقليد الاخذ بالكتاب مثلا جاز ان يجري ذلك في حق تقليد المجتهد الحي
ويكون اخذه بكتابه تقليدا وان لم يكن ذلك من مذهب صاحب الكتاب
فهو من تقليد الحي بتقليد الميت المستند الى تقليد الحي ولو قلد حيا في حكم
ولم يعمل بفتواه وكان من مذهبه ان التقليد نفس العمل وقد قلده
فيه او لم يقلده ومذهب الحي الذي قلد الميت بتقليده انه الاخذ للعمل
فهل المدار في التقليد على [illegible] الميت وجهان والاقوى الاول الا
مع تقليده الميت في معنى التقليد ومع عدم العلم بمذهب الميت في التقليد
فان كان قد عمل مقلده بفتواه فلا كلام لانه تقليد عند الجميع والا فيبني
على مذهب الحي في معنى التقليد بالنسبة الى الجريان حكم التقليد عليه من لزوم
البقاء ونحوه ولا يلزم المقلد ان يعرف مذهب مجتهده في معنى التقليد
ولا يشترط ذلك في صحة تقليده بالحكم الخاص ومتابعة المجتهد في فعل مع
عدم العلم بالوجه وعدم نية التقليد ليس من التقليد ولا يجوز العدول
من تقليد مجتهد الى غيره فيما قلده فيه مطلقا ولو قلد المجتهد في احكام
ولم يعلمها بعينها واشتبهت في محصور فهل يجوز له العدول في جميعها
الى غيره

الى غيره اولا وجهان والاقوى الاول والاحوط الثاني اما اذا اشتبهت بغير المحصور
جاز قطعا ولو افتاه المجتهد بمطلق ففهم المقيد او بعام ففهم الخاص وقلده
فيه كان من التقليد بالمطلق والعام على الاقوى ولا يجوز له العدول في فرد اخر
الى غيره على الاقوى ولو انعكس الحال لم يكن من التقليد في شيء وجاز له العدول
ولو افتاه بالاخذ بالاحوط فان كان بطريق الوجوب وجب البقاء عليه وان كان
الندب لم يجب ومع الاطلاق يحمل على الندب ونسيان التقليد لا يقدح في
وجوب البقاء عليه مع التذكر ولو قلد مجتهدا فنسي وقلد اخر في نقيض
الحكم السابق فهل يلزمه البقاء على تقليد الثاني او يرجع الى الاول وجهان
والاصح الثاني وعلى تقديره فهل يلزمه الاعادة لما مضى من عمله اولا وجهان
والاحوط الاعادة ولو قلد مجتهدا في جملة من الاحكام ثم مات المجتهد فقلد
مجتهدا اخر لا يجوز له البقاء على التقليد في احكام مضادة لها ثم مات الثاني
ورجع الى ثالث يذهب الى البقاء فهل يرجعه الى التقليد الاول او يبقيه
على التقليد الثاني وجهان والاقوى الاول والاحوط الجمع بين التقليدين
والقول بالاعادة هنا لا وجه لها وعمل المقلد صحيح بالنسبة الى نفسه والى
ما ورائه في تقليد مجتهده والى غيره وان لم يجز له العمل به فيجوز لمقلد مجتهد
اخر الائتمام به ونحو ذلك وان اختل شرط وجودي عند مجتهده على اشكال و
علم واحدى المعنى في الثوب المشترك فيه ذلك ليس بالبعيد ولا تصح المعاملة
الشخصية بين المقلدين المختلفين في الحكم صحة وفسادا لرجوعها الى عمل احدهما
بغير فتوى مجتهده وبطلان العقد من طرف يستلزم بطلانه من الجانبين
واذا خالف تقليد الوكيل واجتهاده تقليد الموكل او اجتهاده لزمه العمل على
تقليد الموكل او اجتهاده او مع العلم بعلم الموكل بعلمه ومع جهل الوكيل
بتقليد الموكل واجتهاده يعمل الوكيل على تقليده او اجتهاده ولا يجب عليه
الاستفسار واما مع علمه بتقليد الموكل واجتهاده وعدم علمه بعلم الموكل
بعلمه وعدمه فاشكال والاحوط العمل على تقليد الموكل واجتهاده

واما الوصي فانه يعمل على تقليده او اجتهاده مطلقا على الاقوى وعلى اشتراط
وحدة المقلد فيتعدد المقلد والتقليد بتعدد الحكم المقلد به فلو قلد مجتهدا او مجتهدين
متوافقين في الحكم دفعة او تدريجا كان تقليدا للجميع ولا يجوز له العدول الى
غيرهم ولو عدل احدهم فهل يبقى مع الباقي او يعدل مع العادل او يتخير وجوه
اقواها الاول ولو قلد الفاضل والمفضول المتوافقين في الحكم بناء على عدم
جواز تقليد المفضول مع وجود الفاضل لغى في تقليد المفضول وصح في تقليد
الفاضل ولا يشترط معرفة المجتهد المقلد بعينه فلو نسيه وعلم بالتقليد جاز ولو
علم ان بعض المجتهدين الاحياء ذاهب الى حكم ولم يعين المجتهد جاز ويشترط تعيينه
وتعيين الحكم المقلد به فلا يجوز تقليد الاحد المردد بين اثنين متوافقين في
الحكم ولا يكفي في صحة العمل مجرد الموافقة لحكمهما مع العلم بالحكم اذ لا تقليد ومن احتاط
في تقليد مجتهدين او مجتهدين ان قلد احدهم واحتاط بتقليد الباقين فهو مقلد
لمن قلده بخصوصه والا كان مقلدا للجميع فلا يجوز له العدول الى غيرهم وان تخير بينهم
مع موافقة اقوالهم للاحتياط الاصلي والاخذ بها لذلك فليس من التقليد ولو نوى
انه تقليد للجميع بشرط المجموعية في المتفقين في الحكم لم يكن من التقليد ولو نوى
بتقليد الحي تقليد الحي فلو اخذه على انه تقليد للميت ابتداء او تقليد لهما كذلك ففيه
اشكال والاحوط الاعادة ولو قلده على انه زيد فبان انه عمرو فان كان المقصود
الاشارة والاسم بالتبع صح والا بطل ولا بأس بان يقلد متعددين في مسائل
متعددة مع عدم التنافي وجواز ذلك مقطوع به للسيرة فلا يحتاج الى تقليد
ولا يجوز للمقلد ان ياخذ الحكم من مجتهد والموضوع من مجتهد اخر ليس عنده ذلك
الموضوع موضوعا لذلك الحكم او يجري حكم مجتهد على فرد ليس عنده من افراد المحكوم
عليه بذلك الحكم ولا يكفي في التقليد علم المقلد بمجانسته لمدارك المجتهد بان
المجتهد لو افتى لافتى بذلك بل لا بد فيه من العلم بالاجتهاد والفتوى فيه بخصوصه او دخوله
تحت عموم او اطلاق شامل له او ثبوته فيه بطريق الاولوية او تنقيح المناط
او دلالة

ونحو ذلك ولا بد في التقليد اما الاخذ بطريق المشافهة او بواسطة العدل
الضابط متحدا او متعددا راويا لا مفتيا الا مع قيام القرينة ويقوى الالحاق
برواية المجتهد بدوران رواية الامام عن في تعديل وتضعيف وتحسين وتوثيق وارسال
وانجبار وقطع ووقف ونحو ذلك ولو حصل التعارض في النقل ولم يمكن الجمع
بالاطلاق والتقييد ونحوها اخذ بالترجيح من الاعرفية والاعدلية والاكثرية
والاضبطية ونحوها ويلزمه التقليد فيها ما لم تكن قطعية ومع التساوي من كل
وجه والتضاد فان اتحد الطريق بذلك ولزم معه الاخذ بالحكم تخير فيهما على
الاقوى والا طرحهما معا واخذ بغيرهما من الطرق الشرعية ومن جملة الطرق الشرعية
للتقليد الاخذ بكتاب المجتهد الموضوع للفتوى السالم من الغلط يقينا او بحسب
الظن على الاقوى مباشرة مع قابليته لفهمه او بالواسطة مع شروطها السابقة و
لو تعارض المشافه والكتاب على النقل الشفاه الظني قوة ولو اختلف كتب
المجتهد او اختلف شفاهيه وحصل الاختلاف بينهما اخذ بالمؤخر ومع جهل تاريخهما
او تاريخ احدهما يبطل التعويل عليهما معا وتكون المظنة في فهم الكتاب كما
تكون في فهم الخطاب ولو علم عدوله في بعض الاحكام بقي على تقليده السابق
مع عدم الحصر ومع الحصر يجب الاستخبار وان علم عدوله عن حكم بخصوصه الى
علمي او ظني عدل معه ويثبت الاجتهاد بالشياع بين جملة العلماء بين خبرة
الطعام وشهادة العدلين والممارسة لمن كان من اهلها وبحكم الحاكم المسلم
الاجتهاد ولو بخبر العدل الواحد مع افادته الظن على الاقوى ومن كان اجتهاده
محل نظر وكان عدلا بني قوله على الصحة وجاز الاعتماد عليه في الصلوة ونحوها
وفي الفتوى والقضاء ومع حصول المظنة بقوله اشكال ولو خالف القدرة
في دعواه فتاربه لم يخبر منه واذا انسد الطريق لغيبة المجتهد او منع التقية
عن الوصول اليه او عدم الكتاب او الواسطة او تعذر الوصول اليهما او كون المقلد
في فسحة الانتظار في التقليد الى غير ذلك كان للاحتياط طريق لا يشتبه [illegible]
وضيقا وجب الاخذ ومتى قصر قضى واعاد والا وجبت عليه الهجرة ان لم يستلزم
عسرا ومشقة ولو ببعد المكان والا اعتمد مع قابليته في الجملة على ترجيحه من الادلة

الاصحاب وان لم یمکن من اهل ذلک فلیس له الاجتهاد فی الاحکام التقلید کیف کان بل یلزمه الاخذ بقول المشهور ثم الاشهر فیما بینهم وهکذا ثم الی الموثوق به فی الضبط والاعتماد کارجوزة السید ورسالة الآقا ورسالة الوالد طاب ثراهم ونحوها وبعدها الی کتب الشهید الاول والمحقق ونحوهما مباشرة او بالواسطة فان فقد القابلیة لو الواسطة رجع الی بعض الثقات العارفین فیما یفهمونه منه الاعرف فالاعرف بالمرتبة اوبالواسطة فان تعذر ذلک کله رجع الی الظنون الحدسیة والاستقرائیة ولا یسقط التکلیف بحال والله تعالی اعلم بحقایق الاحکام

ادویه که بیهوشی آورد گوشت گوسفندی که او را بیبی نموده باشند شرحه شرحه نمایند ومیان شرحه را بزر البنج کوفته پر سازند ودر کوزه سفالی کرده در سرکین اسب دفن کنند تا کرم ازاو حاصل شود پس کرم را گرفته در شیشه کرده بگذارند تا خشک شود در هنگام استعمال دو جزو ازاو ویکجزو افیون سائیده در بینی شخصی که خواهند بدهند همان عمل بکنند طریق دیگر افیون بزر البنج پوست بیخ لفاح جوزماثل که او را تاتوله گویند تخم کاهو اجزا را جدا جدا مساوی یکدیگر نیم کوب کرده بجوشانند وصاف نمایند وگندم فراخور آن آب در دیگ کنند ودر ظرف کرده در جائی بگذارند که گرد در او ننشیند وغبار آلود نگردد تا خشک شود باز دیگر باز از آن دواها بجوشانند و بر بالای او ریزند تا چهار پنج نوبت این قسم نمایند وبعد از آن گندم خوب خشک سازند ودر شیشه ریخته نگاهدارند هرگاه احتیاج افتد بیزرگان دو دانگ و باطفال یک دانگ از آن صلایه کرده بدهند تا بیهوش شود بعد از آنی که خواهند باصلاح آیند وزود بهتر شود این دواها چند بیدستر فرفیون زنجبیل سیاه و یکدیگر صلایه نموده ریخته در بینی الشخص بدهند تا عطسه کرده بحال خود آید اگر خواهند که اثر زود بیهوشی آمدنش ظاهر شود بعد از آنی که این دواها در بینی الشخص پف کرده باشند دو سه قطره سرکه در ماسوره ریخته بدماغ الشخص بدهند و داده شود و همچنین کندش زنجبیل فرفیون وچند بیدستر وصعتر نرم صلایه کرده در سرکه تندی ریخته در شیشه سرفراخی ریخته را بر بینی او نگاهدارند تا چند عطسه کرده بهوش بیدار گردد طریق دیگر اگر خواهند که کسی زود مست شود

یعنی فی

جوز بوا را در میان شراب یا دوا المسک اغشته کرده بدهند زود مست شود
دواها از برای قوه باه زعفران دارچینی میخک جوز بوا تریاک قدری شکر داخل کنند و در شیره گاو بجوشانند ۲ تا قوام شود هر صبح بقدر ۲ ۲ ۳ ۲ ۱ وقت مغرب بخورند ایضا جوز بوا میل میخک هشتاد دم قند فوفل دارچینی آرد نخود هشتاد عدد ۵ مثقال ۳ مجموع را کوبیده نرم بموزن دواها شکر سفید برابر نصف مجموع روغن گوسفند یا گاو اول روغن را داغ کرده دواها را یکبار ریخته بهم بزنند بجوشانند تا قوام شود گلوله کرده بقدر گردوی بزرگ شب یکی بخورند وصبح یکی بخورند دواها از برای درد گلو گیر خناق اگر ماده قوی بوده باشد رگ بدن باید زد و حجامت باید کرد و زلو باید چسبانید و اگر ورم از طرف راست باشد از طرف راست فصد باید کرد و اگر از طرف چپ باشد از چپ فصد باید و اگر ماده و ورم در هر دو طرف باشد از هر دو طرف دست فصد باید کرد و حجامت باید نمود و از خوردن شیرینیها و چربیها و ادویه حاره و شرابهای حاره و میوه ها که زود صفرا شود و آنچه باعث زیادتی خون و آنچه صفرا زیاد کند اجتناب نماید سکوس جو و غرغره که مناسب باطلیه و ضمادات موافق عمل آورند صفت غرغره که در خناق حار مناسب است حلبه دو مثقال تخم کتان دو مثقال جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند ایضا تخم کتان دو مثقال خبازی ده مثقال و نیم کوب کرده بجوشانند و غرغره نمایند ایضا مغز خیار سبز نیم مثقال عدس سه مثقال
گل لاله

[illegible]

جوشانیده غرغره نمایند ایضا رب توت و گلاب غرغره نمایند اما از رفتن حمام در کوفت خناق اجتناب نمایند که بسیار بسیار مضر است و کشیدن تنباکو در کوفت خناق سم است اما در خوردن قهوه تقصیر نکنند که نفع عظیم دارد و اگر خناق قوی باشد و ایضا که بهترین دواها است و از مجربات است افعی را گرفته دندانهای او را بکشند و در گردن صاحب خناق ببندد بقدر نگاه دارند که افعی بمیرد ایضا صفت ضمادی که در رابع باب نافع است آرد جو آرد باقلا انجیر عنب الثعلب باهم کوفته بپزند و ضماد نمایند و ایضا که مجربات است کاغذ سوزن زده گشنیز سیاه را با نبات سوده کرم کرده در روی کاغذ سک سوده در جای خناق ببندند ایضا الو را کوبیده و در موضعی که ورم داشته باشد ببندند فصل از برای سوزنک که انفع اشیا است مغز الو بالو تخم کیلاس مغز هندوانه تخم خیار دم الاخوین صمغ عربی از هر یک کل ارمنی کوفته و بیخته با آب بشاف سازند که بیماری سوزن بوده باشد بعد از بول یکعدد از او در احلیل گذارند ایضا از برای حبس البول سیار مجرب است که بهترین دواها است اگر بول کسی مسدود شده باشد که بهیچ وجه نیاید باید که نفط سیاه را نیم گرم کرده دیگر مریض با دراج بدهند گشاده گردد نوع دیگر جدوار خطائی بسایند و بر عانه طلا نمایند و قطره در احلیل چکانند که مجرب است فصل حبتی که بجهت قولنج و درد معده نظیر ندارد و مکرر تجربه رسیده هرگاه بعد از طعام عددی تناول نمایند معاونت در هضم طعام کند یک حب بمجلس یاد و مجلس اطلاق نمایند جهت نفع

معده و امعاء بسیار نافع است هر گاه دو سه عدد تناول نمایند از هفت
و هشت درست زیاده اطلاق نمایند در این باب یکی نیز نفع عظیم
و منفعت بسیار دارد و ابن حبه السرار اطالت و بی حاجت
بی نظرات صفت آن سقمونیا ماسی هفت مثقال زنجبیل
مصطکی قرنفل بادمشک فلفل سنبل الطیب ابهر یک یک مثقال
و بلادر نبات سفید یا قند هفت مثقال ادویه را بسیار نازک
صلایه نمایند بعد رابوزن در آورند و مخلوط نمایند و با آب خمیر
کنند و حبها سازند میباید که حبها از نخود بزرگتر باشد پیش
از طعام و بعد از طعام بخورند نافع و مناسب خواهد بود

خبر ۳ بعون [illegible]

کبریت مجهول گوید ما بر الکحت را گوبید با نشادر مکرر سار در قلعی کدا خته
دریم سخت شود تجربه موقوف است عمل زرد المایرین زهره قمر روح
مشتری اول زهره و قمر را گداخته و روح مشتری را بر او بزنند و بر بزند بر آنجه تا
یکمنوو
سرد شود و بگیرد مشتری منقی از نی جید و روغن بعد ازانکه [illegible]

وجوه زنبق و سم الفار را بالسویه ۲ جزء ۳ سرخ مغز سحق بلیغ کنند و بعد ازان
انداک ترش الحاق نمایند فرار زنده کردد و با عدم انفعال قایم الفار شود الیض
کبریت را با ده وزن آن از آب انار ترش و هفت بار تقطیر کنند او را بلوده
رابع ۳ نوزد ۱۲ طریق [illegible] در اوقت مس را صفحه نازک میکنی در بالای
گکنه فرش لحافشی نمائی با کبریت بعد ازان پیچیده کردن بر [illegible] برکل
بگیر بگذار تا فوتنک شود بعد بینداز دشوز بسیار کرم هر گاه صفحه منعقده باشد
تا آن بعد دیگر فرش لحافشی میکنند با کبریت بعد تا آخر تمام نماید

باب [illegible] کو کرد و ده مثقال
علی قمری کو کرده [illegible] نیم ده مثقال [illegible] ده عرق [illegible]
عرقات آنقتابی دو مثقال نیم با هم صلایه [illegible] نیم بعد
طعام و دو مثقال تصعید [illegible] نماید تصعید [illegible] هفت مثقال
در میان او و کاسه سه مثقال [illegible] تصعید کرده فرش [illegible]
و بعد برداشته کرده بار [illegible] صلایه [illegible] صلایه کرده [illegible]
در میان انا با هم صلایه کرده [illegible]
از این ته [illegible] ازین مصعد بردارند [illegible] کلفت [illegible] شود و راوته [illegible]
کشته [illegible] دو دار [illegible] و دو سه [illegible] داده که [illegible] خواهد [illegible] البقصم
با آب تیزاب بار بوده [illegible] نموده و هر قدر [illegible]
شکفت مذکورد اخل موم قدری کرده طرح [illegible] کرده و [illegible]
[illegible]
البقصم ۸۲ [illegible] عقاب ۸۴ [illegible]
[illegible]

در [illegible] نموده
کا [illegible] مصعد نماید [illegible]
بدستور اول و بعد از هفت [illegible] و [illegible] وزده که
تا هفت [illegible] زیبق [illegible] مصعد [illegible]
بار دو وزن [illegible] صلایه کرده [illegible]
طلا ربع مثقال [illegible]
کرده [illegible]
طلای مذکور [illegible] ملغمه [illegible]
طلا [illegible] ملغمه [illegible]
شده و از این ملغمه [illegible] ۸۱ [illegible] ۸۲ [illegible]
[illegible]

التوقیع من القائم علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم الی الشیخ المفید
اما بعد سلام الله علیک ایها الولی المخلص في الدین المخصوص فینا بالیقین
فانا نحمد الیک الله الذی لا اله الا هو ونسئله الصلوة علی سیدنا و مولانا نبینا
محمد وآله الطاهرین و نعلمک ادام الله توفیقک لنصرة الحق واجزل مثوبتک علی نطقک
عنا الی موالینا قبلک اعزهم الله بطاعته وکفاهم المهم برعایته لهم
وحراسته فقف ایدک الله بعونه علی اعدائک المارقین من دینه علی
ما نذکره واعمل فی تأدیته الی من تسکن الیه بما نرسمه ان شاء الله نحن وان کنا
ثاوین بمکاننا النائی عن مساکن الظالمین حسب الذی اراناه الله لنا من الصلاح
ولشیعتنا المؤمنین فی ذلک ما دامت دولة الدنیا للفاسقین فانا نحیط
علما بانبائکم ولا یعزب عنا شیء من اخبارکم ومعرفتنا بالاذی الذی
اصابکم مذ جنح کثیر منکم الی ما کان السلف الصالح عنه شاسعا ونبذوا العهد
المأخوذ منهم وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون انا غیر مهملین لمراعاتکم
ولا ناسین لذکرکم ولولا ذلک لنزل بکم اللأواء واصطلمکم الاعداء فاتقوا الله
جل جلاله وظاهرونا علی انتیاشکم من فتنة قد انافت علیکم یهلک فیها من
حم اجله ویحمی عنها من ادرک امله وهی امارة لازوف حرکتنا ومباثتکم
بامرنا ونهینا والله متم نوره ولو کره المشرکون فاعتصموا بالتقیة من شب
نار الجاهلیة یحششها عصب امویة یهول بها فرقة مهدیة انا زعیم
بنجاة من لم یرم منکم فیها المواطن الخفیة وسلک فی الظعن منها السبل
المرضیة اذا حل جمادی الاولی من سنتکم هذه فاعتبروا بما یحدث فیه
واستیقظوا من رقدتکم لما یکون فی الذی یلیه [illegible]

ابة جليّة وفي الأرض مثلها بالسوية وبجه تنشى ارض المشرق مايحزن ويقلق
ويقلب من بعد على ارض العراق طوائف من الاسلام مرات تضييق بسوء
نعالهم على اهله الارزاق ثم تنفرج الغمة من بعد بعوار فاعوث من
الاشرار تنبير بهلاكه المتقون والاخيار ويتفق لمريدي الحاج من الافاق
ما يأملونه منه على توفير منهم واتفاق ولنا في تنبير مجيئهم على الاختيار
والوفاق شان يظهر على نظام والتساق فليعمل كل مرئي منكم بما يقرب
به من محبتنا ويجتنب ما يدانيه من كراهتنا وسخطنا فان امرنا
بغتة فجاءة حين لا تنفعه توبة ولا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة
والله يلهمكم الرشد ويلطف لكم التوفيق برحمته ونسخة التوقيع
باليد العليا على صاحبها الصلوة والسلام هذا كتابنا اليك ايها الاخ
الولي والمخلص في ودنا الصفي والناصر لنا الوفي حرسك الله بعينه
التي لا تنام فاحتفظ به ولا تظهر على خطنا الذي سطرناه بما له ضمناه
احدا واد ما فيه الى من تسكن اليه واوص جماعتهم بالعمل عليه ان شاء الله
تم وصلى الله على سيدنا محمد واله الطاهرين

در خواص فلزات و در
اعمال ان در تنقیه و تمیز بعضی از بعضی میت و دوره باعث سرعت ذوب ان و
بازداشتن باطن است و خالص مکلس او با اجزاء غالبه اکسیر جاجی و مبدل زهره و قمر و شمس
و بهترین اقسام تکلیس او ان است که براده با ورق او را در تیزاب فاروقی انداز
تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندک رطوبت تیزابی که با او باشد با شنگل او
انداز رطوبت باید و در بوته باتش ذوغال کنند و هر چند اتش را دوام بیشتر بهتر است تا
که تمام ذوب نشود پس بآب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص او است
که اگر زاج باشد جزو قمر مجلس باشد ملغم میشود و چون ملغم را بر زهره که گرم کرده باشند

طلا

حل کنند و باتش نرم گذارند تا رفع شود فرار و منعقد کنند و مجرب است و طلای غیر متطرق اوکه متطرق گردانند
لکن غلیواج و سایر طیور است که اثر آبا بوره غاذی کرده باشند پس غیر متطرق او را گداخته قدری براده بیاشند
سریع الذوب و بغایت نرم کنند و در حدید نیز موثر است و شمس را قریب برزن شمشی بسازند و یکی دو
تو تیا صد جزو قمر غیر متطرق را متطرق بسازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک از رفع سواد او است هرگاه
بران بیالند و در آب بجوشانند عطارد از خواص که یک جزو کبریت را زود رفع شود سادگی
با قبل رسانند و تبیض او بقدر جزو ثلث جزو و سابع را هم بتبه سادسی رسانند و توبیر تبیض است که سایلها
در کفچه اهنی با روغن شیر جیب بقدر که چهار انگشت بروی او ایستد بریزند و بجوشانند یا روغن یا بهما
رسد پس اتش را تند کرده و نهفته را با تمام بسوزانند و مانند خاکستر سیاه گردد پس بآب نمک
گرم بشویند و بعد از رفع دهنیت با التسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یکشبانه روز
در تنور یا در اتشی شبیه بان بگذارند پس بآب گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از ان باتش
خشک گرده بدستور با مثل او نمک بسایند و یکشبانه روز در اتش گذارند و بشویند و تکرار عمل
نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوزه گوزگری و یا اتش شبیه بان که تند باشد گذارد
در اتش مرتبه سفید میشود و از خواص مجربه او است که جزو از شش جزو اول را بر این رسانند
و تخمیر او با ماء الاحمر بدستوریست که عطارد مبیض را با ان هر دفعه بقدر مبیض تسقیه
بر روی اتش نرم کنند تا خشک شود پس بیالا در ظرف مزجج مطین یکشبانه روز قبل
اتش لون نشود بجا نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عبار تیره گردد علامت
کمال او است کبریت را با ده وزن ان اب انل تسقیه و هفت بار تقطیر کنند
اوکرا با ون رابع ساز بسل چهار یم در کرفتن بعضی ایتها و تدبیر اجزاء و تبیض و تحمیر
بعضی از ان صفت میاه از انجمله ابیست که رفع شعله کبریت کند و غایص گرداند
تکلس شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او یا ارض ها رب را عقد کند و منعقد
جاری سازد و تشمیع نماید و در کتاب تجربه نقل شده او و از مجربات دراشته اند بر گ ملاحظه
با هوس با التسویه تقطیر کنند و با ان تسقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی و نون دو در از اوست

در دیگر
سل

هریک جزو و در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و مورد تازه هریک ده جزو با سرکه مذکور
سابیده تقطیر کنند و با مقطر ان اجزاء ثلثه را که در الحمی ممزوج اعلاه تقطیر کنند تا چند
مرتبه در ارض ها رب و تشمیع و جریان با عملهای دانسته اند و دیگر طریق حل شنجرف
ضابطی است که بعد از سحق و تسویه او با نوشادر محلول در شیشه گردن بلند کرده سر
شیشه را با لته محکم در دیگ اب گرم گذارند که گردن شیشه قدری از سوراخ سر
پوش بیرون باشد و دهان شیشه در غایت سته وصل در اتش در زیر دیگ کنند تا
از جوشیدن اب محلول شود و هرگاه اب کم شود اب گرم اضافه نمایند و محلول را
باتش تشویه و منعقد ساخته اعاده عمل نمایند تا هفت بار قاعده عقد است که محلول را
در قرع با رقه از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد و اطراف ان بدستور با اهک
اب نزبیخ و نمک مکلس با التسویه که با سفیداب تخم مرغ سر شیشه باشند محکم کنند و در
دیگ خاکستر گرم گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و
اطراف ان بدستور و اتش زیر در تحت دیگ برافروزند که ملایم باشد و از حس
خاکستر بقدری باشد که در کلون قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق برطرف
شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته منعقد شبیه بسرب غلیظ ملاحظه
میگردد و چون در ظرف چینی گداخته بحجر یا زرنیخ بجوشانند و در افتاب بگذارند با برگ
نسیم محلول گردد اب دیگر مسمی بماء الاحمر است و در تحمیر اکاسیر مستعمل
است و قسم زاج زرد لاجورد ابرنرم سابیده با دوست در هم سکر بسیار تند در شیشه
یا در ظرف مطین مزجج کرده بر روی اتش بسیار نرم گذارند تا سرکه زنگاری شود
پس بجز علیقه صاف نموده با پنج درهم زنگار را پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب
یمانی و یک درهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در افتاب بسیار گرم با دو خاکستر گرم
یکروز

یکروز تمام گذارند پس بجز علیقه صاف و استعمال کنند نوع دیگر بدو اب را سوخته
و برگشته نحاس گرد و سی مثقال نشته خوب صلایه نموده و چهار مثقال هم سوخته
صلایه ممزوج هم نموده و استخوان گوسفند را نیز خوب صلایه کرده و در شیبوته بریزند
با انگشت خوب قایم بکنند و بعد از ان شیشه در الوقت زر ان صلایه کرده در
میان بوته بریزند بگذارند و هرگاه خور سته باشد که بسیار خوب شود که عمل تمام شده
عمل زر بوته و اس سه بار تکرار نموده ذوب نمایند زهره چلابک بوتکلیس البیض
و نمک را با التسویه سابیده سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر صفحه ان طلای غلیظ کرده
بعد از خشک ان در اتش بگذارند دفع سواد شود و حمرت ان بالکلیه رفع شود
چون شب یمانی و نمک اندارانی و نوشادر را با التسویه در پنج مثل ان سرکه کنند
حل کنند و زهره را تا چهار بار گداخته در ان ریزند با صفایح الزاج مکرر تا بیدمجور
ان خرد بریزند بجدبکه دیگر سرکه سیاه نشود کمال تنقیه او است و چون مقتر او کان
او را اگر بشد یا مقراض دگار کو بیجا بران بالند شفت او است ۱۲ مرخ و چون
بر صفایح رقیق او یا براده او بر هیج الفار یا علم یا مرقشیشا پاشیده بگذارند یا براده
او را با ملح القلی با زرنیخ سیمی یا برهیج سابند قریب الذوب مانند رصاص گردد و ما و چون
مکرر گداخته در چینی گذارند هلیله زرد و زبد البحر و سنت انار اضافه نموده روغن بید انجیر
با بقله الحمقا الطعام نمایند بغایت رزد گذارد و نرم گردد و بفارسی خرفه نامند و چون
زعفران را با زنگار و زرالوخت و شنجرف و مریخ در روغن تخم مرغ و زیت الشو نوشادر و حق
و التسعیه و تشویه نمایند مشمع گردد و چون زجاج و نوشادر را با التسویه با روغن زیتون او سرکه
در چینی و ذوب بکوزه دادند سواد شی با تمام زایل گردد و چون در سرکه نوشادر حل کنند

چند قطره ... بهمین ... پیشتر ... حقه
بهمین نسخ را که بلپیده در میان شیشه مثل ورش گذاشته دو دوا را
میان دو دوا را در میان او در روی او و دو دوای دیگر را در میان او بریزد
کرد نموده و لولا تا نصف شیشه روغن گل رنج سته قطره عروس بریزد و شیشه
میان او ریخته اطراف و دیگر بدهن او بگردانند و بگل حکمت گرفته بدمس برد
انها همین ریزد روغن اطط مح ب ... قطره به جدول الیضم
گل رنج سه قطره از هردو اجزا مقابل شب یمانی ربع و حب السلاطین را
بچکانند باید شیشه در مثقالی یکدانه بقدر جزو اول همه را که بلپیده تنکیس کند
که دو دوا را گذاشته شیشه گل حکمت گرفته

طریقه تنکیس

داخل میان شیشه کنار سکن را سوراخ نموده میان سکن زقال ریخته شیشه را
دیکیر شود گل حکمت گرفته بالای زقال گذاشته قدری زباله بالای
شیشه ریخته سر شیشه را از سوراخ سکن بیرون کند
ظرفی در تحت آن قرار بدهد بعد از آن آتش بزباله زند
روغن دواها در میان ظرف جمع شود بعد از آن بطرح برد

١٨٢

... وزیره ... دینار
... بغیر ... مکلس ... چرکین باشد
... میلی ... حبه ... بتصعید ... نیم ... تا ...
طلا ... جرگاه حبه ... زیبق ... میان ... زاج ... تا انیکه ...
مکلا آرد ... ترکیب ... نبات ... جلا ... ریزد ...
با غلاف ... آتش ... زاج ... زیبق ... مکلس ... اتش ...
حبه ... از ... زیبق ... زاج ... معلوم ... نقره ...
زاج ... زیبق ... آب ... نحلول ... معلوم ... زیبق ...
زیبقی ... آتش ... سده ... شود ... حبه ... ستاره ...
سبکتاره ... شود ... هر گاه ... شنجرف ... شود ... فالله
تا عیسی ... زنگ ... سفید ... شنجرف ... اگر قمر بود ... مکلس ... باشد
قلعی ... سنجور ... فالله ... مکلس ... قدری ... با عسل
بخور و ... کنند مکلس کند با غلاف ... اگر شنجرف ... بقمر طرح ... صلایه کرده با ... صاف شود
مفتاح از برای واکردن شنجرف ... بزنند ... و نوشادر بزنند کم کم
و یکی عروس باهم صلایه کرده مقطر کند ... کلوخ بکر چهار ... زاج لاری بازرد
کم کم تشمیع کند در ... و صلایه ... صفحه امتحان ... مقطر شنجرف کلوخ را
صبح داد تمام الت والا باز تشمیع کند و صلایه کند تا جاری شود
نسخه اخری بکر ... مقابل زاج عروس که ... زاج عروس ...
در میان همان ... کند طبخ بده و مقطر کن وآن مقطر را

بروی ارضیه ریخته باز تقطیر کند تا آب تمام شود باک ارضیه شنجرف
کلوخ را تشمیع کند تا جاری شود ان شاء الله
فایده طریقه تیزابی که طلا را حل کند نمک طعام شوره قلمی
شب سفید زاج لاری عقاب مجموع را کوبیده ... ٣٠ بزنم
با قرع وانبیق تقطیر کنند ...٥ ... شود
... ١٠ ... طرح کنی ...
... ٢ ٩ ٩ ٧ ٧ ١ ١ ٢ ...
... ٨ ... ٣ ١ ...
عروس ... نقره ... بعضی ...
لاحظ الرصاص سنگی جوشن
بولیت ... مثل رصاص ...
... بعد از آن ... شود ...
... زیبق ...
... صابر ...
ازرق ... الملح ...

مریخ حدید	مشتری قلع	زحل سرب	
قمر نقره	عطارد زیبق روح	زهره مس	شمس طلا
			عروس کبریت

نسخه کتاب ورد من الناحیة المقدسة حرسها الله ... على الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان ... في ايام بقيت من صفر سنة عشر واربعمائة ... ذكر موصله انه يحمله من ناحية متصلة بالحجاز ... للأخ السديد والولي الرشيد الشيخ المفيد ابي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان ادام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ على العباد
بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد سلام عليك ايها الولي المخلص في الدين المخصوص فينا باليقين فانا نحمد اليك الله الذي لا اله الا هو ونسأله الصلوة على سيدنا ومولانا نبينا محمد وآله الطاهرين ونعلمك ادام الله توفيقك لنصرة الحق واجزل مثوبتك على نطقك عنا بالصدق انه قد اذن لنا في تشريفك بالمكاتبة وتكليفك ما تؤديه عنا الى موالينا قبلك اعزهم الله بطاعته وكفاهم المهم برعايته لهم وحراسته
... نحن وان كنا ثاوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين حسب الذي اراناه الله تعالى لنا من الصلاح ولشيعتنا المؤمنين في ذلك ما دامت دولة الدنيا للفاسقين فانا نحيط علما بانبائكم ولا يعزب عنا شيء من اخباركم ومعرفتنا بالذل الذي اصابكم مذ جنح كثير منكم الى ما كان السلف الصالح عنه شاسعا ونبذوا العهد المأخوذ منهم وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون انا غير مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم ولولا ذلك لنزل بكم اللأواء واصطلمكم الاعداء فاتقوا الله جل جلاله

وظاهرونا على انتياشكم من فتنة قد انافت عليكم يهلك فيها من حم اجله ويحمى عنها من ادرك امله وهي امارة لازوف حركتنا ومباثتكم بامرنا ونهينا والله متم نوره ولو كره المشركون فاعتصموا بالتقية من شب نار الجاهلية تحششها عصب اموية يهول بها فرقة مهدية انا زعيم بنجاة من لم يرم فيها المواطن الخفية وسلك في الطعن منها السبل المرضية اذا حل جمادى الاولى من سنتكم هذه فاعتبروا بما يحدث فيه واستيقظوا من رقدتكم لما يكون في الذي يليه ستظهر لكم من السماء آية جلية ومن الارض مثلها بالسوية ويحدث في ارض المشرق ما يحزن ويقلق ويغلب من بعد على العراق طوائف عن الاسلام مراق تضيق بسوء فعالهم على اهله الارزاق ثم تنفرج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الاشرار ثم يستر بهلاكه المتقون الاخيار ويتفق لمريدي الحج من الآفاق ما يأملونه منه على توفير عليه منهم واتفاق ولنا في تيسير حجهم على الاختيار منهم والوفاق شأن يظهر على نظام واتساق فليعمل كل امرئ منكم بما يقربه من محبتنا ويتجنب ما يدنيه من كراهتنا وسخطنا فان امرنا بغتة فجاءة حين لا تنفعه توبة ولا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة والله يلهمكم الرشد ويلطف لكم في التوفيق برحمته هذا كتابنا اليك ايها الاخ الولي والمخلص في ودنا الصفي والناصر لنا الوفي حرسك الله بعينه التي لا تنام فاحتفظ به ولا تظهر على خطنا الذي سطرناه بما له ضمناه احدا وأد ما فيه الى من تسكن اليه واوص جماعتهم بالعمل عليه ان شاء الله تم هذا

ورايت في بعض [illegible] عليه [illegible] التصريف على [illegible] الاستدلال [illegible] اسم المطلوب [illegible] ثم اجمع [illegible] بالفاضل [illegible] الطالب [illegible]

قال الامام ابو محمد الحسن العسكري عليه السلام ان للسخاء مقدارا فان زاد عليه فهو سرف وللحزم مقدار فان زاد عليه فهو جبن [illegible] فهو تهور

فائدة

[illegible]

عن الصادق عليه السلام العارف شخصه مع الخلق وقلبه مع الله لو سها قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقا اليه والعارف امين ودائع الله وكنز اسراره ومعدن نوره ودليل رحمته على خلقه ومطية علومه وميزان فضله وعدله قد غني عن الخلق والمراد والدنيا فلا مونس له سوى الله ولا نطق ولا اشارة ولا نفس الا بالله ولله ومن الله ومع الله فهو في رياض قدسه متردد ومن لطائف فضله اليه متزود والمعرفة اصل فرعه الايمان جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ما راس العلم قال معرفة الله حق معرفته قال وما حق معرفته قال ان تعرفه بلا مثال ولا شبه وتعرفه الها واحدا خالقا قادرا اولا وآخرا وظاهرا وباطنا لا كفو له ولا مثل له فذلك معرفة الله حق معرفته (بحار الانوار)

وقد كان لكل للعجائب مظهرا [illegible]
عجائبات العقل [illegible] كشف الله الغطاء فشاهدوا الغيب عين الشهادة
فمنها علوم الغيب عن كل ما مضى [illegible] فكان الغيب [illegible]
ومن كلها ما ياتي بكل [illegible] الغيوب [illegible]
فافرطوا في الاوفاق [illegible] على عقولهم [illegible]
فقيدوا على الخلق في عقد [illegible] قدرة الرب [illegible]
عن البيت [illegible] كلا ما يليق بحاله [illegible] طبيعة حتى حافظ [illegible] للتحريف [illegible] ترى العين [illegible] الناس من [illegible]
يجاوزون [illegible] النبي [illegible] مثقال ذرة [illegible] جميعا [illegible] المخلوق [illegible]
[illegible] افلاك [illegible] العقل [illegible]
[illegible]

عن كميل بن زياد قال سألت مولانا امير المؤمنين عليه السلام فقلت اريد ان تعرفني نفسي قال يا كميل واي الانفس تريد ان اعرفك قلت يا مولاي هل هي الا نفس واحدة فقال يا كميل انما هي اربعة النامية النباتية والحسية الحيوانية والناطقة القدسية والكلية الالهية ولكل واحدة من هذه خمس قوى وخاصيتان فالنامية النباتية لها خمس قوى ماسكة وجاذبة وهاضمة ودافعة ومربية ولها خاصيتان الزيادة والنقصان وانبعاثها من الكبد والحسية الحيوانية لها خمس قوى سمع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصيتان الرضا والغضب وانبعاثها من القلب والناطقة القدسية لها خمس قوى فكر وذكر وعلم وحلم ونباهة وليس لها انبعاث وهي اشبه الاشياء بالنفوس الملكية ولها خاصيتان النزاهة والحكمة والكلية الالهية لها خمس قوى بقاء في فناء ونعيم في شقاء وعز في ذل وفقر في غناء وصبر في بلاء ولها خاصيتان الرضا والتسليم وهذه التي مبدؤها من الله واليه تعود قال الله تعالى ونفخت فيه من روحي وقال تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية والعقل وسط الكل

روي ان اعرابيا سأل امير المؤمنين عليه السلام عن النفس فقال له عن اي نفس تسأل فقال يا مولاي هل النفس انفس عديدة فقال نعم نفس نامية نباتية ونفس حسية حيوانية ونفس ناطقة قدسية ونفس الهية ملكوتية كلية قال يا مولاي ما النامية النباتية قال قوة اصلها الطبائع الاربع بدو ايجادها عند مسقط النطفة مقرها الكبد مادتها من لطائف الاغذية فعلها النمو والزيادة وسبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الى ما منه بدأت عود ممازجة لا عود مجاورة فقال يا مولاي وما النفس الحيوانية قال قوة فلكية وحرارة غريزية اصلها الافلاك

عند ابو الولادة الجسمانية فعلها الحيوة والحركة والظلم والغشم والغلبة واكتساب الاموال والشهوات الدنيوية منبعها القلب سبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الى ما منه بدئت عود ممازجة لا عود مجاورة فتعدم صورتها ويبطل فعلها ووجودها ويضمحل تركيبها فقال
يا مولاي وما النفس الناطقة القدسية قال قوة لاهوتية بدو ايجادها عند الولادة الدنيوية مقرها العلوم الحقيقية الدينية موادها التاييدات العقلية فعلها المعارف الربانية سبب فراقها تحلل الالات الجسمانية فاذا فارقت عادت الى ما منه بدئت عود مجاورة لا عود ممازجة فقال يا مولاي وما النفس اللاهوتية الملكوتية الكلية فقال قوة لاهوتية وجوهرة بسيطة حية بالذات اصلها العقل منه بدئت وعنه وعت واليه دلت واشارت وعودها اليه اذا كملت وشابهته ومنه بدئت الموجودات واليها تعود بالكمال فهي ذات الله العليا وشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوى من عرفها لم يشق ومن جهلها ضل سعيه وغوى فقال السائل يا مولاي وما العقل قال العقل جوهر دراك محيط
تمت

[illegible]

	٤	٤	
	٥		
٢	٣	٤	

[illegible]

طريق [illegible] شنجرف [illegible]
[illegible]

طريق عمل شنجرف امتياز پس
طريق عمل شنجرف اينست که
[illegible]

طريق عمل شنجرف امپارس
طريق عمل شنجرف که بکيلک اوبا جيده
و [illegible] زرنيش [illegible] عنده نموده بعد از صاف [illegible]
ميکوبند آب اورا کرفته در علقه ريخته مي جوشانند تا [illegible]
آب بجان آب با [illegible] شيشه ريخته با و علقه صاف نموده
ريا [illegible] رنگ [illegible] و بعد [illegible] نموده و [illegible]
زهره [illegible] خوب نموده و [illegible]
نمی آب [illegible] خوب شود [illegible]
کوبيده ميان شيشه ريخته سر شيشه را محکم نموده
با اهک و سفيده تخم [illegible] روز و در زباله [illegible]
به تعفين کذاشته بعد از [illegible] صاف نموده
اورده آب [illegible] ميان آب [illegible]
زهره را با عدد مذکور [illegible] کرده ميان [illegible]
ريخته [illegible] شود و هرکاه [illegible] شده
بهار روييده می شود [illegible]
اورا [illegible] نموده ميکوبند [illegible]
کذاشته آب اورا صاف نموده [illegible] ريخته
[illegible] نموده [illegible]
قرمز خالص شود

علمل شنجرف [illegible]
[illegible]

١٨٨

در بصائر المصطفى باسناد طويل از ائمه معصومين عليهم السلام منقولست که روزی رسول صلی الله عليه واله وسلم شاد و خندان بخانه امير المؤمنين ع آمده گفت آمده ام که بشارت دهم ترا اسلام که درين ساعت جبرئيل امين اين پيغام از رب العالمين آورد که حق سبحانه ميفرمايد ای محمد بشارت ده علی را که دوستان تو مطيع و عاصی از اهل بهشتند بعد از استماع اين مژده امير المؤمنين ع بسجود شوقی تمام سجده شکر بجا آورده گفت خداوندا گواه باش که نيمه نيکوئيهای خود بمحبان خويش بخشيدم امامين همامين حسنين عليهما السلام گفتند ما نيز نيمه نيکوئيهای خود را بدوستان اين بخشيديم و آنگاه پيغمبر صلی الله عليه واله وسلم فرمود که شما از من کريمتر نيستيد من نيز نيمه نيکوئيهای خود را بدوستان علی بخشيدم پس جبرئيل آمد گفت يا محمد حق تعالی نيز بتو و اهل بيت تو سلام ميرساند و ميگويد شما از من کريمتر نيستيد بدرستيکه امرزيدم و بخشيدم جميع گناهان دوستان علی را و ايشانرا روزی گردانيدم بهشت و نعمتهای او با ديدار خود
تم

در قرب الاسناد از حضرت صادق ع روایت کرده است از برای حضرت رسول صلی الله علیه واله از خدیجه رضی الله عنها متولد شد طاهر وقاسم وفاطمه وام کلثوم ورقیه وزینب پس فاطمه علیها السلام را با امیرالمومنین ع تزویج نمود وزینب را با ابی العاص ابن ربیع که بنی امیه بود وبعثمان علیه اللعنة والنیران ام کلثوم را پیش ازانکه بخانه آن ملعون برود برحمت الهی واصل شد وبعد از او رقیه را باو تزویج نمود پس از برای حضرت رسول صلی الله علیه واله در مدینه ابراهیم متولد شد از ماریه قبطیه که بهدیه فرستاده بود با استر اشهبی با دیگر هدایا از اسکندریه یا حبشه با بعضی هدایا

در فتوحات القدس از ابن عباس منقولست که روزی یا مون مرا طلبیده گفت می خواهم قصه عفاریت از تو بشنوم گفتم از محمد بن عبد الله شنیدم که او روایت میکند از ام سلمه گفت که روزی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عزم صحرا نموده بمن فرموده که چون برادرم علی بیاید بگو مشک کوچک پر آب کرده در میان دو کوه پیش من آرد چون امیرالمومنین آمد پیغام رسول خدا صلی الله علیه واله رسانیدم فی الحال ذوالفقار حمایل کرده و مشک پر آب نموده در عقب او رفتم از امیرالمومنین مرویست که چون میان دو کوه رسیدم پیری دیدم که شناخت میکرد گفتم ای پیر میدانی رسول خدا کجا رفت گفت رسول خدا کیست گفتم محمد بن عبد الله پیر گفت من خدا و رسول نمیدانم سنگی بر سرش زدم چنانچه بشکست او فریاد کرد آن قدر سواره و پیاده در میان دو کوه جمع شد که بحساب نیاید وجمله حمله بر من کردند من تیغ ذوالفقار بر آورده بی ترس و دغدغه از چپ و راست میکشتم تا انکه هزیمت خورده گریختند پیش رفته زنی دیدم سیاه تر از شب تار و نیشها مثل منار و از چشمها مثل آتش بیرون می آمد و از سوراخ بینیش دود مرا دیده در تیغ زمین زده بصفت عفریت پیدا شد بر من حمله کردند من بلند حمله کردم یک عفریت را دو پاره ساختم پس آن زن

آه بر آورده گفت کرم شکست عفریت دیگر را بکشتم باقی گریختند آن زن بر من حمله کرد او را نیز دو نیم ساختم آنگاه دود و غبار تاریکی عجب در میان آن دو کوه پیدا شد بنماز ایستادم تا آن دود برطرف شد بعد ازان پیش رسول رفته مشک آب گذاشتم سخت تشنه بود آب خورده میان دو ابروی من بوسه داد گفت ای برادر چرا دیر کردی صورت واقعه معروض داشتم فرمود آن پیر شیطان ابلیس ملعون بود و خیل خود را جمع کرد و آن زن یغوث بود که اهل جاهلیت چون طواف خانه کردندی یاری از او خواستندی بدرستیکه از کشتن او را ملائکه آسمان و کروبیان در تعجب ماندند واهل بهشت مسرور شده گفتند سبحان الله نعمتی امروز بما عطا کردی که تا حال بمثل آن نرسیده بودیم ازانکه وی تو آن زن را کشت و بهشت گفت مرا این شرف بس که مسکن علی ابن ابیطالبم پس رسول صلی الله علیه واله وسلم دست بر دوش من زده فرمود اگر تو هم آنا نبودی که جماعتی از امت من آن گویند در حق تو که نصاری در حق عیسی گفتند چیزی درباره تو گفتمی که خاک پای ترا توتیای دیده میساختند بعضی از ارباب نفاق چون این سخن شنیدند گفتند این همه فضایل

که در حق ابن عم خود میگوید بس نیست که اکنون او را بعیسی مشابهه میکند پس حق تعالی در تکذیب ایشان این آیه فرستاد ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومك منه یصدون روایتست از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرمود که آدم در بهشت کوشکی دید که بنای وی خشتی از زر بود و خشتی از نقره و کنگره وی از زمرد و بر آن قصر تختی از یاقوت سرخ نهاده و بر آن تخت قبه از نور زده در آن قبه صورتی دید در غایت خوبی بر سرش تاجی از نور و در گردنش قلاده از نور و در گوشش دو گوشواره از لؤلؤ آدم متعجب فرو ماند و گفت یا رب ما هذه الصورة قال یا آدم هذه فاطمة بنت محمد قال یا رب ما هذه التاج علی راسها قال بوها وفخرها قال یا رب ما هذه القلادة قال بعلها علی ابن ابی طالب قال ما هذه القرطین قال ولدها الحسن والحسین و آدم بر بالای قبه پنج نور دید و بر بالای یکی نوشته که انا المحمود وهذا محمد و بر بالای دیگر نوشته که انا العلی الاعلی وهذا علی بن ابیطالب و بر بالای دیگر نوشته وانا المحسن وهذا حسن و بر بالای دیگر

نوشته ومنّی الاحسان وهذا الحدیث المنقول انکه جبرئیل گفت
ای آدم این نامها را یادگیر باشد که روزی بکار تو آید
آدم علیه السلام یاد گرفت پس چون آدم را از زمین فرستادند
از رستی که کرد سیصد سال میگریست جبرئیل بوی آمد
وگفت ای آدم مگر آن نامها را فراموش کردی آدم سر آورد
و آن پنج نور را دید و آن نامها را بدید و در زمان بسجده
افتاد و گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
الا تب علی فتاب حق تعالی ببرکت آن نامها توبه او را قبول
کرد اینست این کلمات که حق تعالی در کلام مجید یاد
یاد کرده است که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه
هو التواب الرحیم تمت این آیه مذکوره در ذیل بجهت
عقد اللسان مجربست این را بر پوست آهو نویسد بگلاب
و زعفران و نام آنکس که خواهند و نام مادر او نویسد
چون آنکس این را با خود دارد نزد حکام و اهل ظلم رود
زبان ایشان بسته شود و نتوانند که با او سخن ناخوش
گویند آیه اینست در سوره مائده قال رجلان
من الذین یخافون الی قوله و علی الله
فتوکلوا ان کنتم مؤمنین تم

تبرک

لعقد اللسان

فی سوره طه وخشعت الاصوات للرحمن
فلا تسمع الا همسا این آیت را بر پوست آهو نویسند
و در ما سوره مسین نهند و در گردن کودکی بندند
که بسیار میگرید گریه او برطرف شود و اگر انرا تعویذ
و بر بازوی خود بندد زبان دشمنان در حق او بسته
شود

و دفع بوی پلید و بیمار
از بیمار کند

حتی که بوی پلید و بیمار و شراب ... [illegible]

[illegible]

و در بعضی از تصنیف حجة الاسلام غزالی مذکور است که در قرآن
عظیم چهار آیه است در چهار سوره متفرقه که در هر یک
از آن ده قاف مذکور است اول آیه در سوره بقره
الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل الی قوله تم والله
علیم بالظالمین دوم در سوره آل عمران وهو قوله تعالی
لقد سمع الله قول الذین الی قوله تم ونقول
ذوقوا عذاب الحریق سیم در سوره النساء اینست
الم تر الی الذین قیل لهم الی قوله و لا تظلمون
فتیلا چهارم در سوره مائده اینست واتل
علیهم نباء ابنی آدم بالحق الی قوله انما
یتقبل الله من المتقین اگر این چهار آیه را
بر علمی نویسند که این علم در آن لشکر باشند منهزم
نشوند و نصرت مر ایشان را باشد و اگر بر ورق آهو
نویسند و در طاقیه یا عمامه نگاه دارند ارباب جاه
و امرا او را حرمت دارند و از سخن او تجاوز نکنند
و در نظر ایشان با هیبت نماید تمت

خواص سوره رعد قوله تعالی المر تلک آیات
الکتاب والذی انزل الی قوله تعالی لآیات
لقوم یتفکرون این آیه را بر چهار برگ درخت
زیتون نویسد و دفن کند در چهار رکن خانه یا چهار
رکن بستان یا در چهار رکن دکان خیر و برکت بسیار
بظهور آید و آن مکان بغایت معمور و آبادان گردد
قوله تعالی الله یعلم ما تحمل کل انثی الی قوله تعالی
الکبیر المتعال چون کسی خواهد که خبر یابد که در بطن حامله
پسر است یا دختر یا موضع دفین معلوم کند یا بداند
که مریض بهتر میشود یا نه و امثال این اول طهارت کند
و بوی خوش بکار دارد و روزه دارد و روز دوشنبه
و شب بر طهارت در خواب رود و در صباح سه شنبه
پیش از طلوع آفتاب این آیات بر خرقه سبز نو
نویسد بگلاب و زعفران و آن را بعود و عنبر بخور
کنند پس آن خرقه را در حقه نهد و بپوشد چنانکه
آفتاب و ماهتاب نه بیند پس در شب چهارشنبه
بعد از نماز خفتن بخوابگاه آید و بگوید یا عالما

بخفیات وهو علی کل شیء قدیر بعد ازان ذکر
میکوید تا در خواب رود پس لابد مطلوب بود دران شب
بخواب ببیند واکر دران شب مطلوب حاصل نشود روز
پنجشنبه روزه دارد و شب جمعه همان دستور عمل کند البته
مطلوب خود را در خواب قوله تعالی انزل من السماء
ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل
زبدا رابیا الی قوله سه وبالسنوا لمهاد هر کس خواهد
که در تعلیم وتعلم علم کیمیا شروع کند این آیات را در چهل
شبانه و روز در هر روز صبح و شبی هشتاد بار بخواند
و در وقت خواب بکوید یا مظهر العجائب و معلم
الانسان ما لم یعلم و مغنی البائس
الفقیر و مکمل الخائب عن عتبته
وهو علی کل شیء قدیر اطلعنی علی ما
عمی علیه الضمیر البته در خواب ببیند
طریق تعلم آن یا در بیداری کسی را ببیند که اورا تعلیم کند
واکر بیماری باشد که از اطبا از معالجه او عاجز باشند
بکیرد عسل که آتش ندیده باشد نیم رطل و آب انار شیرین
نیم رطل و رب العنب نیم رطل و عصاره برک کرفس

نیم رطل پس این آیات را در طشت مسین نویسد و بآب باران
بشوید وآنرا با این داروها مخلوط سازد پس مریض را بیرون
برد بموضعی که سبز وخرم بود در وقت سحر وازین آب بدو
دهد سه روز و بدن او را بآن آب آلوده کند چون آفتاب
برآید اورا بشوید از آب چاهی که آفتاب به نبیند مرض زایل
شود وقوله تعالی والذین لم یستجیبوا له لو ان
لهم ما فی الارض جمیعا ومثله الی قوله تعالی لهم
اللعنة ولهم سوء الدار این آیات بجهة هلاک شدن
دشمن که مسلمان نباشد یا ظالم وفاسق بود مجرب است اول روز
پنجشنبه ماه روزه دارد واکر آن روز شنبه بود بهتر بود
و بزبان جو افطار کند ونیم شب برخیزد و در صحرائی رود
که کس نباشد بعد ازان بکندر وسندروس بخور کند واین
دو آیت را هفت بار بخواند و هر بار بکوید اللهم علیک
بفلان بن فلان اللهم اعکس علیه امره
واخذل نصره ولا تثبت اقدامه وذلله
بما ذللت علی کل جبار عنید چون چنین کند آن
دشمن متفرق الحال کردد

روی فی کتاب کنز الانوار قال جابر انصاری فدخل امیر المؤمنین ع
فاخذ والنبی م فتعانقا حتی انهما صارا شخصا واحدا ففقدنا امیر المؤمنین
فلم نجده شیئا ولا اثرا فردنا تعجبا وقلنا ما الذی جری لابن عمک لما
تعانقتما وما نریک الا وحدک فتبسم النبی وقال یا قوم اما سمعتم النبی منی
انا وعلی من نور واحد لما تعانقنا انا واتاه وهو اشتاق الی المنزل
الاول من نور فامتزج نوره بنوری حتی بقینا شخصا واحدا الحاضرون قال
فلما سمعنا ما قال النبی رعبت قلوبنا واصفرت وجوهنا والناس علی
شاهد والنبی وقد طال غیبة امیر المؤمنین فقالوا یا رسول الله بحق من ارسلک
بالحق الا ما اخبرتنا کیف صار علی م فاحضره الینا حتی یزول الشک
من قلوبنا وطال العجب بنا فقال علی منی وانا من علی فقد حلیه
العرق فرکینا من جبهته فقد ظهر مصباح من نور حتی ظننا انا کلنا نحترق
واهل الارض کلهم یحترقون من نور فالک المصباح فلما شاهد النبی حالنا
صرخ صرخته وقال این الاملاک این مدبر الافلاک این مسبدر الکائنات
این حقیقة الموجودات این عالم الغیب والمکاشفات این حافظ
المستقر ویعضه بعذاب الیم این اسد الله الغالب این الذی روحه
ولحمه لحمی ورو حه روحی این امام الهمام امیر المؤمنین الاوصوت
علی قد ظهر وینادی لبیک لبیک یا سید البشر فلما سمعنا صوته
نظر طولا این یظهر علی ابن طالب نحن ننظر الی النبی واذا
لعلی قد ظهر من الجنب لا من النبی وهو یقول لبیک لبیک
قال جابر لما اختفی علی یا النبی وخرج منه سئلته کیف وصوله بک
وخروجه منک فقال یا جابر ان طینة علی کانت امر العلیم الله
وهواه التصق حدره بصدری وامتزج لحمه بلحمی ودمه بدمی ونوره بنوری
کما کان فی موطن الاول قبل ذرة الدنیا کل حی ضم نا صقتا
واحدا هذه اوان الحق علی والحق حق علی براه هدایت
انزل اهل ایران یا علی غنی

قیوم

من

1257

حرره علی اصغر ٤ شهر ذی حجه الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] عشرو [illegible]

[illegible] والحيا [illegible]

[illegible]

عظيم لا يجد [illegible] فاذا اردت [illegible]

وعلقها في رقبته [illegible]

والباكين [illegible]

ماء ماء [illegible]

الهارب [illegible]

الغايب او كان [illegible]

ناحية البلاد والذي [illegible]

صلح بين المراة وزوجها [illegible] الطبق [illegible] الناس [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و بصره الذی یبصر به ...

و یده التی یبطش بها ... و ان سئلنی اعطیته و ان استعاذنی لاعیذنه ...

الحدیث فاذا تقرب العبد ... قال الصادق ع لیس العلم بکثرة التعلیم ...

نور یقذفه الله فی قلب من یرید ...

[illegible]

منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله هر که یک هفته
هر روز بگوید این اسما مداومت نماید به هر حاجت که داشته
باشد انشاء الله روا گردد در روز شنبه یا قاضی الحاجات هزار بار
روز یکشنبه یا مسبب الاسباب هزار بار روز دوشنبه یا
یا مفتح الابواب هزار بار روز سه شنبه یا حی یا قیوم
برحمتک هزار بار روز چهارشنبه یا بدیع السموات
والارض هزار بار روز پنجشنبه یا ذا الجلال و
الاکرام هزار بار روز جمعه لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین هزار بار بروایت که هر که
این کلمات را سه هفته ملازمت نماید البته بمراد رسد و از
بلاها ایمن شود و زبان خصمان بسته شود و بدان و بدگویان
همه بسته شود روز شنبه یا رب العالمین روز یکشنبه
یا ذو الجلال والاکرام روز دوشنبه یا قاضی
الحاجات روز سه شنبه یا ارحم الراحمین

روز ~~دوشنبه یا قاضی الحاجات~~ چهارشنبه یا حی یا قیوم
روز پنجشنبه لا اله الا الله الملک الحق المبین
روز جمعه اللهم صل علی محمد و آل محمد اوراد دیگر هفته
مرویست از حضرت رسول صلی الله که هر هفته
بگوید هرگز محتاج نشود و چون بمیرد از عذاب
قبر ایمن باشد روز شنبه لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین روز یکشنبه لا اله الا الله
الملک الحق المبین روز دوشنبه لا اله الا الله عزیزا
جلیلا یا عزیز یا جلیل روز سه شنبه اللهم صل
علی النبی محمد و آل محمد و سلم تسلیما کثیرا روز
چهارشنبه لا اله الا الله خالصا مخلصا
روز پنجشنبه لا اله الا الله خالق کل شیء و هو

علی

علی کل شیء قدیر روز جمعه سبحان الله والحمد
لله و لا اله الا الله والله اکبر و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم ورد دیگر ورد
هفته بسیار مجربست روز شنبه یا حی یا قیوم
هزار بار روز یکشنبه ایاک نعبد و ایاک
نستعین هزار بار بخواند روز دوشنبه سبحان
الله والحمد لله روز سه شنبه یا الله
یا رحمن هزار بار روز چهارشنبه حسبی الله
و نعم الوکیل هزار بار روز پنجشنبه یا غفور
یا رحیم هزار بار روز جمعه صلوات بر محمد
و آل محمد هزار بار مطلب حاصل گردد

قد تم هذا الدعاء فی یوم احد فی ید حقیر الفقیر [redacted]
[redacted] شهر ربیع الثانی
۱۲۱۹

از بیاری کار ملاء یعقوب در مجربات خلاش ور رجبات نوشته علاالجبا با هرچند حال مقال غیبت لکن مالا یدرک کله لایترک کله این
عمل بدیع طریق است که آیه وعنده مفاتح الغیب در سوره انعام الی اسرع الحاسبین جمیع عدد این آیه را با عدد نام
خود و نام مادر خود گرفته جمع نموده از جمیع عدد ۳۲ طرح نموده باقی را ربع نماید و انرا در خانه اول مربع
وضع نموده با ضافه و راحد رفتار تمام نموده و آیه مذکور در اطراف مربع بنویسید و نام خود و نام مادر خود
در پشت مربع بنویسید و هر عدد مربع ترتیب نماید یکی را نقش نمایند بالای خرقه کتان تازه و یکی در کاغذ
بنویسند و اولی را در زیر سر بگذارانند و دوم را در بازو ربست ببندند و انگر آیه را بخوانند و اگر ایام
باشند بهتر است بعد از اتمام این اعمال مذکوره در شب ۴ شنبه با بدن طاهر و لباس طاهره با فرش طاهر
و نیت خالص و عزم ثاقب کتابی که نوشته شده است در زیر سر گذاشته و مربع کاغذ را بازو بسته بفراش و حدت
در آمده و آیه مذکور را هفت مرتبه بخوانند و سوره و الشمس و سوره و اللیل هر یک هفت مرتبه بخوانند عامداً
مستقیماً مسلماً مصدقاً ثواب مؤمنین که نوم القرقا باشد تشریف ببرند

١۶			
٨	١١	١۴	١
١٣	٢	٧	١٢
٣		٩	۶
١٠	٥	۴	١٥

١۶			
٩	١١	١۴	١
١٣	٢	٧	١٢
٣		٩	۶
١٠	٥	۴	١٥

اگر بعد از رفتن ربع ربع تمام شود فیها و الا اخیه اضافه علاوه طریق پر کردن مربع چنان است که عدد را از هر چه
خواهد جمع نماید و بعد از انهم ۳۲ عدد طرح نماید و بعد از وضع ۳۲ باقی را چهار حصه نماید قسمی بخانه اول
نوشته بر رفتار پر کنند اگر کسر باشد اگر یکی باشد بخانه ۱۳ اضافه نماید و اگر دو باشد بخانه نه بگذارد
و اگر سه باشد بخانه پنج اضافه نماید والله

فان الناس قد ذهبوا الاعلى من عنده ذهب
و من لا عنده ذهب فعنه الناس قد ذهبوا و ان الناس قد مالوا الی من عنده مال
و من لا عنده مال فعنه الناس قد مالوا

قال علی ع الناس ثلثة اقسام قوم یدرکون و یدرکون
انهم یدرکون فهم اعلی الناس و قوم لایدرکون و یدرکون
انهم لایدرکون فهم اوسط الناس فاطاعوهما و قوم لایدرکون
و لایدرکون انهم لایدرکون فهم احمق الناس فاجتنبوهم

آنکس که بداند و بداند که بداند
اسب خرد از گنبد گردون بجهاند
آنکس که نداند و بداند که نداند
لنگان خرک خویش بمنزل برساند
آنکس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابد الدهر بماند

المعجب من الاطفال

عن ابی حمزه عن ابی جعفر ع جمع الخیر کله فی ثلاث خصال السکوت و النظر و الکلام فکل نظر لیس فیه اعتبار فهو سهو و کل سکوت
لیس فیه فکرة فهو غفلة و کل کلام لیس فیه ذکر فهو لغو فطوبی لمن کان نظره عبرا و سکوته فکرا و کلامه ذکرا و بکی علی خطیئته
و امن الناس شره عن ابی عبد الله ع قال امتحنوا شیعتنا عند ثلث عند مواقیت الصلوة کیف محافظتهم علیها
و عند اسرارهم کیف حفظهم لها من عدونا و الی اموالهم کیف مواساتهم لاخوانهم عن ابی عبد الله ع
اکثر عبادة ابی ذر رحمه الله التفکر و الاعتبار قال امیر المؤمنین ع الا ان اخوف ما اخاف علیکم خصلتین اتباع الهوی
و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و طول الامل ینسی الاخرة عن ابی عبد الله ع قال قال امیر المؤمنین
ع فی وصیته لابنه محمد بن الحنفیة و اعلم ان مروة المرء المسلم مروتان مروة فی حضر و مروة فی سفر فاما مروة
الحضر فقراءة القرآن و مجالسة العلماء و النظر فی الفقه و المحافظة علی الصلوة فی الجماعات
و اما مروة السفر فبذل الزاد و قلة الخلاف علی من صحبک و کثرة ذکر الله عز و جل فی کل مصعد و مهبط
و نزول و قیام و قعود و قال رسول الله ص صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی قیل
یا رسول الله و من هما قال الفقهاء و الامراء عن ابی عبد الله عن ابیه قال اوحی الله تبارک و تعالی الی موسی علیه السلام
لا تفرح بکثرة المال و لا تدع ذکری علی کل حال فان کثرة المال تنسی الذنوب و ترک ذکری تقسی القلوب
قال الراوی سمعت ابا عبد الله ع یقول ثلثة لاعذر لاحد فیها اداء الامانة الی البر و الفاجر و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر
و بر الوالدین برین کانا او فاجرین عن علی بن ابی طالب ع عن النبی ص و آله انه قال فی وصیته له یا علی ثلث من
لقی الله بهن فهو من افضل الناس من اتی الله بما افترض علیه فهو من اعبد الناس و من ورع عن محارم الله فهو
من اورع الناس و من قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس یا علی ثلث لا تطیقها هذه الامة المواساة
للاخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه و ذکر الله علی کل حال و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر و لکن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله عز و جل عنده و ترکه عن علی بن ابی طالب علیه السلام
عن النبی ص ثلث من لم تکن فیه فلیس منی و لا من الله عز و جل قیل یا رسول الله و ما هن قال حلم یرد به جهل
الجاهل و حسن خلق یعیش به فی الناس و ورع یحجزه عن معاصی الله عز و جل عن الاصبغ بن نباته
قال قال امیر المؤمنین ع قال الله تعالی لموسی ع یا موسی احفظ وصیتی لک باربعة اشیاء اولهن ما دمت
لا تری ذنوبک تغفر فلا تشغل بعیوب غیرک و الثانیة ما دمت لا تری زوال ملکی فلا ترج احدا
غیری و الثالثة ما دمت لا تری کنوزی قد نفدت فلا تغتم بسبب رزقک و الرابعة ما دمت لا تری
الشیطان میتا فلا تأمن مکره عن کمیل قال خرج علی بن ابی طالب ع فاخذ بیدی و اخرجنی الی
الجبان فلما اصحر تنفس ثم قال یا کمیل احفظ ما اقول لک الناس ثلثة عالم ربانی
و متعلم علی سبیل النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجؤوا الی
رکن وثیق

٢٠٥

قال الحكيم [illegible] ان لكل كوكب [illegible] شرف وهبوط [illegible]
[illegible] ان شرف القمر في ثلث درجات من برج الثور [illegible] وهبوطه في [illegible] من برج العقرب [illegible]
وشرف المريخ في ثمان وعشرين درجة من برج الجدي [illegible] وهبوطه فيها من برج السرطان [illegible]
[illegible] وشرف الشمس في درجة التاسعة عشر من برج الحمل [illegible] وهبوطها فيها من برج الميزان [illegible]
وشرف الزهرة في [illegible] من برج الحوت [illegible] وهبوطها فيها من السنبلة [illegible]
وشرف عطارد في [illegible] عشر درجة من برج السنبلة [illegible]
[illegible] شرف الرأس [illegible] وشرف الذنب [illegible]
[illegible] الرأس [illegible] النبي [illegible] ٢٣٠ [illegible]
[illegible] ١٢ [illegible]

[illegible]

فائدة

[illegible]

انا ما نسميها [illegible] وبعض [illegible]
[illegible] قال [illegible] الرب [illegible]
[illegible] من الحروف التي [illegible] المقابل [illegible]
كما قال [illegible]
الست بربكم قالوا بلى [illegible]
[illegible] صورة [illegible]
[illegible] المشية والارادة [illegible]
والقدر [illegible] القضا [illegible]

الحديث فذكر في الحديث الاول انهما من طينة واحدة وفي الثاني انهم
خلقوا معا لان المراد بكونهم ع معا من طينة واحدة في وقت واحد من
السرمد وما دل على تاخيرهم ع عنه ص فالمراد به ترتيبهم عليه ولا ريب انهم
متأخرون عنه رتبة لا وقتا مغايرا بل هم ع معه ص في سرمد واحد وان كا
اول حتى انه مقدر عندهم بثمانين الف سنة وهو وقت الحرف الذي
فضل عليا من العلم وبه كان افضل منه روى جابر بن عبد الله في تفسير
قوله تعالى كنتم خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف قال قال
رسول الله ص اول ما خلق الله نوري ابتدعه من نوره واشتقه من
جلال عظمته فاقبل يطوف بالقدرة حتى وصل الى جلال العظمة في
ثمانين الف سنة ثم سجد لله تعظيما ففتق منه نور علي ع فكان نوري
محيطا بالعظمة ونور علي محيطا بالقدرة ثم خلق العرش واللوح والشمس
وضوء النهار والابصار والعقل والمعرفة وابصار العباد واسماعهم
وقلوبهم من نوري ونوري مشتق من نوره فنحن الاولون ونحن الاخرون
ونحن السابقون ونحن المسبحون ونحن الشافعون ونحن كلمة الله ونحن
خاصة الله ونحن احباء الله ونحن وجه الله ونحن جنب الله ونحن عين الله
الحديث عن تاويل الآيات والبحار عن مصباح الانوار للشيخ الطوسي
باسناده عن انس عن النبي ص قال ان الله خلقني وخلق عليا وفاطمة
والحسن والحسين عليهم السلام قبل ان يخلق ادم حين لا سماء مبنية ولا
ارض مدحية ولا ظلمة ولا نور ولا شمس ولا قمر ولا جنة ولا نار فقال
العباس كيف كان بدو خلقكم يا رسول الله فقال ص يا عم لما اراد الله ان يخلقنا
تكلم بكلمة خلق منها نورا ثم تكلم بكلمة اخرى فخلق منها روحا ثم خلط النور بالروح
فخلقني وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين فكنا نسبحه حين لا تسبيح ونقدسه
حين لا تقديس فلما اراد الله ان ينشئ خلقه فتق نوري فخلق منه
العرش فالعرش من نوري ونوري من نور الله ونوري افضل من نور العرش

ثم فتق نور اخي علي فخلق منه الملائكة فالملائكة من نور علي ع و نور
علي من نور الله فعلي افضل من الملائكة ثم فتق نور ابنتي فاطمة
فخلق منه السموات والارض فالسموات والارض من نور ابنتي ونور
ابنتي فاطمة من نور الله فابنتي افضل من السموات والارض ثم فتق
نور ولدي الحسن ع وخلق منه الشمس والقمر فالشمس والقمر من نور ولدي الحسن
ونور الحسن من نور الله فالحسن افضل من الشمس والقمر ثم فتق نور
ولدي الحسين فخلق منه الجنة والحور العين فالجنة والحور العين
من نور ولدي الحسين ونور ولدي الحسين من نور الله فولدي الحسين افضل
من الجنة والحور العين هـ وفي احاديث خلق انوارهم ما يغني عن الكلام
كما في الحديث ان الله سبحانه خلقهم قبل خلق الخلق بمائة الف دهر
وكل دهر مائة الف عام وكل عام مائة الف شهر وكل شهر مائة الف اسبوع
وكل اسبوع مائة الف يوم وكل يوم مائة الف ساعة وكل ساعة مائة
كالف سنة مما تعدون وفي رواية الف دهر كما سبق في رواية محمد
سنان عن ابي جعفر عليه السلام وفي رواية اربعة عشر الف دهر وفي رواية
اربعة عشر عام كما تقدم في رواية جابر عن ابي جعفر ع ثم خلق الخلق
كلهم بعد خلق انوارهم بتلك المدة في انه لم يجمع القرآن كله الا الائمة ع
وانهم يعلمون علمه كله وفي الكافي عن جابر قال سمعت ابا جعفر عليه السلام
يقول ما ادعى احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب وما
جمعه وحفظه كما نزله الله عز وجل الا علي بن ابي طالب والائمة من
بعده وفي بعض الاخبار ما معناه انه ع اذا تولد من امه خر ساجدا
وقرء التوراة والانجيل والزبور والفرقان اقول لا يخفى على الفطن
العارف من قرء كتب المنزلة بعد تولده البتة يكون عالما بحقايقها ودقايقها
واسرارها وظاهرها وباطنها وفيه ايضا عن جابر عن ابي جعفر ع

انه

خواب بر هفت قسم است خواب غفلت و خواب شقاوت و خواب
بدبختی و خواب لعنت و خواب عقوبت و خواب راحت
و خواب رخصت و خواب حسرت و اما خواب غفلت آنست
که در مجلس ذکر حق تعالی کرده شود کسی بخواب رود و خواب شقاوت
آنست که کسی در وقت نماز بخواب رود و خواب لعنت آنست
که در وقت صبح بخوابد و خواب عقوبت آنست که بعد از نماز
صبح بخواب رود و خواب راحت آنست خواب قیلوله است
یعنی خوابی که در میان روز باشد و خواب رخصت آنست که بعد از
نماز خفتن باشد و خواب حسرت آنست که در شب جمعه بخوابد

وخطب ابوطالب رضي الله عنه لما تزوج النبي صلى الله عليه وآله بخديجة بنت خويلد بعد ان خطبها الى ابيها ومن الناس من يقول الى عمها
فاخذ بعضادتي الباب ومن شاهده من قريش حضور فقال الحمد لله الذي جعلنا من زرع ابراهيم وذرية اسماعيل وجعل لنا بيتا محجوجا وحرما
يجبى اليه ثمرات كل شيء وجعلنا الحكام على الناس في بلدنا الذي نحن فيه ثم ان ابن اخي محمد بن عبد الله بن عبد المطلب لا يوزن برجل
من قريش الا رجح ولا يقاس باحد منهم الا عظم عنه وان كان في المال قل فان المال رزق حائل وظل زائل وله في خديجة رغبة
ولها فيه رغبة والصداق ما سألتم عاجله وآجله من مالي وله خطر عظيم وشأن رفيع ولسان شافع جسيم فزوجه ودخل بها من الغد ولما
تزوج الرضا عليه السلام ابنة المأمون لنفسه فقال الحمد لله متمم النعم برحمته والهادي الى شكره بمنه وصلى الله على محمد خير خلقه
الذي جمع فيه من الفضل ما فرقه في الرسل قبله وجعل تراثه الى من خصه بخلافته وسلم تسليما وهذا امير المؤمنين زوجني ابنته على ما
فرض الله عز وجل للمسلمات على المؤمنين من امساك بمعروف او تسريح باحسان وبذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله صلى الله عليه وآله
لازواجه وهي اثنتا عشرة اوقية ونش على تمام الخمسمائة وقد نحلتها من مالي مائة الف درهم زوجتني يا امير المؤمنين قال بلى قال
قبلت ورضيت الخطبة التي قرأها علي بن موسى الرضا عليه التحية والثناء عند تزويجه لنفسه بنت المأمون ويستحب لمن يخطب بخطبة
الرضا عليه السلام تبركا لانها جامعة في معناها وهو الحمد لله الذي حمد في الكتاب نفسه وافتتح بالحمد كتابه وجعل الحمد اول محل نعمته وآخر
جزاء اهل طاعته وصلى على محمد خير البرية وآله ائمة الرحمة ومعادن الحكمة والحمد لله الذي كان في نبائه الصادق وكتابه الناطق ان من
احق الاسباب بالصلة واولى الامور بالتقدمة سببا اوجب نسبا وامرا اعقب غنى فقال جل ثناؤه وهو الذي خلق من الماء
بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا وقال وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من
فضله والله واسع عليم ولو لم يكن في المناكحة والمصاهرة آية منزلة ولا سنة متبعة لكان ما جعل الله فيه من بر القريب وتألف البعيد
ما رغب فيه العاقل اللبيب وسارع اليه الموفق المصيب فاولى الناس بالله من اتبع امره وانفذ حكمه وامضى قضاءه ورجا جزاءه ونحن
نسأل الله تعالى ان يعزم لنا ولكم على اوفق الامور ثم ان فلان بن فلان قد عرفتم مروته وعقله وصلاحه ونيته وفضله وقد احب
شرككم وخطب كريمتكم فلانة وبذل لها من الصداق كذا فشفعوا شافعكم وانكحوا خاطبكم في يسر غير عسر اقول قولي هذا واستغفر الله
لي ولكم خطبة محمد التقي عليه السلام عند تزويجه ام الفضل بنت المأمون الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانيته
وصلى الله على محمد سيد بريته والاصفياء من عترته اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال
سبحانه وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم ثم ان محمد بن علي بن
موسى يخطب ام الفضل بنت عبد الله المأمون وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلوات الله عليهما وآلهما وهو خمسمائة
درهم جيادا فهل زوجته يا امير المؤمنين بها على هذا الصداق المذكور قال المأمون نعم قد زوجتك يا ابا جعفر ام الفضل ابنتي على الصداق
المذكور فهل قبلت النكاح قال ابو جعفر نعم قبلت النكاح ورضيت وقال امير المؤمنين عليه السلام ان احق الشروط ان
يوفى بها ما استحللتم به الفروج والسنة المحمدية في الصداق خمسمائة درهم فمن زاد على السنة رد الى السنة فان اعطاها من الخمسمائة
درهم درهما واحدا او اكثر من ذلك ثم دخل بها فلا شيء لها بعد ذلك انما لها ما اخذت منه قبل ان يدخل بها وكل ما جعلته المرأة من صداقها دينا

على الرجل فهو واجب لها عليه في حياته وبعد موته او موتها والاولى ان لا يطالب الورثة ما لم تطالب المرأة في حياتها ثم جعله
دينا على زوجها وكل ما دفعه اليها ورضيت بعوض صداقها قبل الدخول بها حسب من صداقها وانما صار مهر السنة خمسمائة درهم لان الله
عز وجل اوجب على نفسه ان لا يكبره مؤمن مائة تكبيرة ولا يسبحه مائة تسبيحة ولا يهلله مائة تهليلة ولا يحمده مائة تحميدة ولا يصلي
على محمد وآله مائة مرة ثم يقول اللهم زوجني من الحور العين الا زوجه الله حوراء من الجنة وجعل ذلك مهرها فاذا تزوج الرجل ابنة
فليس له ان يأكل صداقها من امالي السيد ابي طالب الى عن زين العابدين عليه السلام قال خطب صلى الله عليه وآله
حين تزوج فاطمة من علي عليهما السلام فقال الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب اليه فيما عنده
الى آخره ثم ان الله عز وجل امرني ان ازوج فاطمة من علي فقد زوجته على اربعمائة مثقال فضة ان
رضي بذلك علي ثم دعا بطبق بسر فقال انتهبوا فقد انتهبت اذ دخل علي فقال النبي صلى الله عليه وآله يا علي اعلمت
ان الله امرني ان ازوجك فاطمة فقد زوجتكها على اربعمائة مثقال فضة ان رضيت بذلك فقال علي عليه السلام رضيت بذلك
عن الله وعن رسوله فقال النبي صلى الله عليه وآله جمع الله شملكما واسعد جدكما واخرج منكما ولدا كثيرا طيبا قال رسول الله
صلى الله عليه وآله انكحت زيد بن حارثة زينب بنت جحش وانكحت المقداد ضباعة بنت الزبير بن عبد المطلب
لتعلموا ان اشرف الشرف الاسلام عن جابر الانصاري قال لما زوج رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة من علي عليهما السلام
اتاه اناس من قريش فقالوا انك زوجت عليا بمهر خسيس فقال ما انا زوجت عليا ولكن الله زوجه ليلة اسري بي عند
سدرة المنتهى اوحى الله عز وجل الى السدرة ان انثري فنثرت الدر والجوهر على الحور العين فهن يتهادينه ويتفاخرن
به ويقلن هذا من نثار فاطمة بنت محمد فلما كانت ليلة الزفاف اتي النبي صلى الله عليه وآله ببغلته الشهباء وثنى عليها قطيفة
وقال لفاطمة عليها السلام اركبي وامر سلمان رحمه الله ان يقودها والنبي صلى الله عليه وآله يسوقها فبينا هو في بعض الطريق
اذ سمع النبي صلى الله عليه وآله وجبة فاذا هو بجبرئيل عليه السلام في سبعين الفا وميكائيل في سبعين الفا فقال النبي صلى الله عليه
وآله ما اهبطكم الى الارض قالوا جئنا نزف فاطمة الى زوجها وكبر جبرئيل وكبر ميكائيل وكبرت الملائكة وكبر محمد
صلى الله عليه وآله فوضع التكبير على العرائس من تلك الليلة صح صح

٢٠٥

انه قال ما يستطيع احد ان يدعي ان عنده جميع القرآن كله ظاهره وباطنه غير الأوصياء وفيه عن عبد الأعلى عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول والله اني لأعلم كتاب الله تعالى من اوله الى آخره كانه في كفي فيه خبر السماء وخبر الأرض وخبر ما كان قال الله عز وجل فيه تبيان كل شيء وفيه عن عبد الرحمن بن كثير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الذي عنده علم من الكتاب انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك ففرج ابو عبد الله عليه السلام بين اصابعه فوضعها في صدره ثم قال وعندنا والله علم الكتاب كله وفيه ايضا عن بريد بن معاوية قال قلت لأبي جعفر عليه السلام قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب قال ايانا عنى وعلي عليه السلام اولنا وافضلنا وخيرنا بعد النبي صلى الله عليه وآله

٢٠٦

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا

مردمان جمله از فساد عقبی همه گویا بخفتگان هایند
هر ضرر و غفلتی که میورزند چون بمیرند انگهی دانند

مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ

هر که مقدار خویشتن بشناخت از همه حادثات ایمن گشت
از مضیق غرور بیرون جست در مقام سرور ساکن گشت

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ

قیمت تو در آن قدر علم است که تن خود بدان بیارایی
خلق در قیمتت بیفزایند چون تو در علم خود بیفزایی

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

بر وجود خدای عز و جل هست نفس تو حجت قاطع
تو یقین نفس خویش را میدان کو بود مصنوع وایزد صانع

المرء مخبوء تحت لسانه

مرد پنهان بود در زیر زبان   چون بگوید سخن بداندش
خوب گوید لیک گویندش   زشت گوید سفیه خوانندش

من عذب لسانه کثر اخوانه

گر زبانت خوش است جمله خلق   در مودت ز دوران تو اند
ور زبانت بد است در همه جا   خصم جان تو بیکران تو اند

بالبر یستعبد الحر

گر تو خواهی که پیش تو باشند   سروران جهان سر افکنده
مردمی کن که مردمی کردن   مرد ازاد را کنی بنده

بشر مال البخیل بحادث او وارث

هر کرا مال هست خوردن نیست   او از ان مال بهره کی بیند
یا بتاراج حادثات رود   یا بمیراث خواره بگذارد

لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال

ننگر قایل و خصلت او   در سخن نگر که هیچ [illegible]

ابله است انکه فعل او است لجاج   عاقلی را کجا صلاح بود
تا توانی لجاج پیشه مکن   کافت دوستی لجاج بود

لا سود مع الانتقام

صولت انتقام از خود دور   دولت مهتری کند باطل
از ره انتقام یکسو شو   تا نمانی ز مهتری عاطل

لا زیارة مع زعارة بدخوئی

چون زیارت کنی عزیزی را   روی خوش دار و خوی از ان خوشتر
چه اگر بد خوئی کنی انجا   آن زیارت شود هبا و هدر

لا صواب مع ترک المشورة

مشورت را صواب آمد   در همه کار مشورت باید
کار هر کس که مشورت نکند   نادره باشد ار صواب آید

لا مروة للکذوب

هر که باشد دروغ زن دزدی   از مروت کجا فروغ بود

گر کند عهدی ان خطا بود   ور دهد وعده دروغ بود

لا کرم اعز من التقی

گر کریمی براه تقوی رو   زانکه تقوی سر همه کرم است
ناگرفتن درم ز وجه حرام   بهتر از بذل کردن درم است

لا شرف اعلی من الاسلام

ای که در ذل کفر ماندستی   عز اسلام داده از کف
گر شرف بایدت مسلمان شو   به از اسلام نیست هیچ شرف

لا معقل احسن من الورع

ای که در دفع لشکر افات   حاجتی و ترا سپاهی نیست
در پناه ورع گریز از انکه   از ورع خوبتر پناهی نیست

لا شفیع انجح من التوبة

ای که بحد گناه کردستی   می‌ترسی از ان فعال شنیع
توبه کن تا رضای حق یابی   که به از توبه نیست هیچ شفیع

لا لباس اجمل من السلامة

مرد را گر ز عقل بهره بود   هیچ کسوت به از سلامت نیست
بسلامت اگر نباشد شاد   کسوت او را بجز ندامت نیست

لا داء اعیی من الجهل

علم دریست نیک با قیمت   جهل دردیست سخت بی درمان
نیست از جهل جز شقاوت نفس   کسوت او را بجز ندامت نیست

لا مرض اضنی من قلة العقل

ای که روز و شب از طریق علاج   در فزودن جسم و جان خودی
یاره در خرد فزای که نیست   هیچ بیماری چو کم خردی

لسانک یقتضیک ما عودته

بر نکو خوی کن زبانت را   کان رود بر زبان که خوی کنند
گر به بد خو کنی زبانت را   قدم از حد خود برون بنهد

اعادة الاعتذار تذکیر للذنب

دیگر باره عذر خواهی میکنی   یاد دادن بود مر گناه را
عذر بیکبار خواه از گنهی   کرد و بار امت نقض جاه ترا
بهر عذر باز رفتن تو   تازه کردن گناه ترا

النصح بین الملاء تقریع

گر نصیحت کنی بخلوت کن   که جز این شیوه نصیحت نیست
هر نصیحت که بر ملا باشد   آن نصیحت کم از فضیحت نیست

اذا تم العقل نقص الکلام

هر کرا اندکست مایه عقل   بیهوده گفتنش بود بسیار
مرد را عقل چون بیفزاید   در مجامع بکاهدش گفتار

الشفیع جناح الطالب

ای که هستی تو طالب حاجات   بیخ نومیدی از دلت بر کن
تا بمطلوب خود رسی زودتر   دست در دامن شفیعی زن

نفاق المرء ذله

ای که داری نفاق اندر دل   خار باشد خلیده اندر حلق

انکه

آنکه سازد نفاق پیشه خویش   خار گردد به نزد خالق و خلق

الجزع اتعب من الصبر

در حوادث بصبر کوش که صبر   با رضای خدا مقرونست
تن مده در جزع که رنج جزع   صد ره از رنج صبر افزونست

المسئول حر حتی یعد

مرد مسئول چون دهد وعده   خویش را در بند بندگی فکند
هست حر گر ز وفا سیر د   نیست حر گر ز خلاف زند

نعمة الجاهل کروضة فی مزبلة

ای که داری هنر نداری مال   مکن از کردگار خود گله
نعمت و جهل را مخواه که هست   روضه در میان مزبله

اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة

بدترین دشمن تو از دادان   که بظاهر نماید ... یار
حذر از دشمن جهر ... نیست   ... حذر ز دشمن سر

من طلب ما لا یعنیه فاته ما یعنیه

آنچه ناید بکار مردم را   گر بجستنش دل همی باید
فوت گردد ز دست او بیگمان   آنچه او را همی بکار آید

السامع للغیبة احد المغتابین

تا توانی مکن تو غیبت کس   که چه بد و زشت کار غیبت
هر که او غیبت کسی شنود   هست همچون کننده غیبت

الذل مع الطمع

هر که دارد طمع بمال کسان   تنش در رنج و جانش در خواریست
تا توانی مکن طمع زیرا   هر چه خواریست جمله در طمع است

الراحة مع الیأس

تا تو دل بر امید بستستی   هر چه رنجست جمله در دل تست
چون بریدی ز مردمان امید   هر چه آن راحتست حاصل تست

الحرمان مع الحرص

ای

آنکه از حرص مانده شب و روز   باش مستمند و با دل ریش
از ره حرص دور باش از آنکه   هر کرا حرص بیش حرمان بیش

من کثر مزاحه حقد علیه و استخف به

هر که سازد مزاح پیشه خود   گر امیرست پاسبان گردد
در همه دیدها سبک باشد   بر همه سینها گران گردد

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

هر که او بنده گشت شهوت را   هست نفسش خسیس و طبع لئیم
بنده شهوتست در خواری   کمتر از بنده خریده بسیم

الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له

هست مرد حسود خشم آلود   بر کسی کو نکرد هیچ گناه
نعمت خلق دیده نتواند   رنجه باشد ز اصطناع اله

کفی بالظفر شفیعا للمذنب

بر گنه کار چون شدی قادر   عفو کن زانکه به ز کین کس نیست

در مراد ورا شفیع کس نبود   ظفر تو شفیع او بس هست

رب ساع فیما یضره

ای بسا کس که طالب کاریست   که در آن کار باشدش خذلان
ناصح او شود از آن غمگین   حاسد او شود از آن شادان

لا تتکل علی المنی فانها بضائع النوکی

تکیه بر آرزو مکن که نه هر چه   آرزو باشدت بیابی حق
هر که بر آرزو کند تکیه   نزد هر عاقلی بود احمق

الیاس حر والرجاء عبد

چون بریدی ز مردمان تو امید   یافتی آزادی و بدل شادی
ور بدیشان امید در بستی   دادی از دست عز آزادی

ظن العاقل کهانة

هر اشارت که مرد عاقل کرد   بر اشارات او مزید مجوی
ظن عاقل بود بهر کاری   در اصابت چو حکم اخترگوی

من نظر

من نظر اعتبر

مرد در کارها چو کرد نظر   بهره اعتبار ازو برداشت
هر چه او سودمند بود گرفت   وانچه ناسودمند بود گذاشت

العداوة شغل من اشغال الدنیا

هر که پیشه کند عداوت خلق   از همه خیرها جدا گردد
که دلش تشنه غمها باشد   که تنش خسته بلا گردد

القلب اذا اکره عمی

بستم دل بسوی علم مبند   کان بستم آتش دل افروزد
زانکه خاطر اگر چه تیز بود   بستم هیچ علم ناموزد

الادب صورة العقل

با ادب باش در همه احوال   که ادب نام نیک را سببست
عاقل آنست کو ادب دارد   نیست عاقل کسی که بی ادبست

لا حیاء للحریص

هر که باشد حریص بر چیزی   ناید او را ز جستن او شرم
برود از نهاد او خجلت   بشود از سرشت او آزرم

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هر که باشد ضعیف اتباعش   در کف اقویا شود مقهور
نشود بی متابعان هرگز   هیچکس بر منازعان منصور

من اتی فی عجانه قل حیاؤه و بذی لسانه

هر کرا وقت کودکی بودست   پیشه در زیر مردمان خفتن
شرم او رفته باشد و هرگز   ناید از لفظ او نکو گفتن

السعید من وعظ بغیره

نیک بخت آنکسی بود که دلش   آنچه نیکست در دلت بپذیرد
دیگران را چو پند داده شود   او از آن پند بهره برگیرد

الحکمة ضالة المؤمن

هر که چیز نفیس او کم شد   بسته دارد بجستنش همت

جان

جان آنکس که مومن پاکست   هم بدان سان طلب کند حکمت

الشر مساوی العیوب

تا توانی مگرد گرد بدی   که ترا هست طینت طاهر
گر بدی فضل تو شود پنهان   ور بدی عیب تو شود ظاهر

کثرة الوفاق نفاق وکثرة الخلاف شقاق

در وفاق کسان غلو مکنید   که از آن تهمت ریا زاید
ور خلاف عوام دور شوید   که از آن دشمنی بیفزاید

رب امل خائب

ز چه آن کو امید خیری کرد   کسب دیگر نباشدش آرمان
بس امیدی که هست عاقبتش   محنت و یاس و آفت حرمان

رب ارباح تودی الی الخسران

ای بسا مرد سود جوینده   که قدم در ره مخوف نهاد
عاقبت چون بدیدش آمد سود   رو از آن سود در زیان افتاد

رب طمع کاذب

در طمع دان اینکه بیش از بیش تن / کر طمع بیشتر دروغ بود

آتشی کان ز طمع بر فروزد / کم ز خاکسترش فروغ بود

فی کل جرعة شرقة ومع کل اکلة غصة

نیک و بد بیش و کم صلاح و فساد / در یکدیگر اند هست آنچه در این عالم

هیچ گنجی ندید کس بی رنج / هیچ شادی ندید کس بی غم

من کثر فکره فی العواقب لم یتشجع

هر که در عاقبت تبعی بکرد / تنگ دل باشد و تنگ زهره

نه بیابد ز غزو حصه / نه بگیرد ز کام دل بهره

البغی سائق الی الحین

بغی شوم است گرد بغی مگرد / زانکه بیخ حیات بر افکند

مرد را از صف بقا ببرد / تا کهش در کف فنا افکند

اذا حلت التقادیر ضلت المقادیر

چون قضای خدای عز و جل / بر رسیده شود بنازل

همه تدبیر او شود گمراه / همه تدبیر او شود باطل

اذا حل القدر بطل الحذر

چون قضای خدای عز و جل ز عرش / تو ز تسلیم و صبر ساز پناه

نتوان کرد دفع او بجهد / نتوان بست راه او بسپاه

الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب

سروری بالفضل و هنر است / نه باصل و نسب

فضل جوی و ادب که نیست بحق / شرف مرد جز بفضل و ادب

مرد بی فضل و ادب خورد است / گرچه دارد بزرگ اصل و نسب

الاحسان یقطع اللسان

هر که کردی بجای او احسان / مال دادی و مدح بخریدی

هم ضمیرش بمهر پیوستی / هم زبانش ز هجو ببریدی

اکرم الادب حسن الخلق

مرد بدخوی در همه عالم / بی سبب سال و ماه در غضب است

نیک خوئی گزین که از مرد / نیک خوئی شریفتر ادب است

اکرم النسب حسن الادب

ای که مغرور مانده شب و روز / به بزرگی و عز و اصل و نسب

روی بحسن ادب گرای که نیست / نسبی بهتر از حسن ادب

افقر الفقر الحمق

گر فقیری و نیستی احمق / تو از آن فقر هیچ نندیشی

شکر کن ایزد آن معلم که نیست / بدتر از حمق هیچ درویشی

اوحش الوحشة العجب

گر ترا هست خویشتن بینی است / مردمان از تو عار بردارند

مر ترا در مضایق وحشت / بی انیس و جلیس بگذارند

اغنی الغنی العقل

ای که خواهی توانگری بی فوت / تا از آن ره بری بمهتری

از خرد جوی مهتری زیرا که / نیست همچون خرد توانگری

الطامع فی وثاق الذل

تا توانی مگرد گرد طمع / اگر از عقل بهره داری

زانکه پیوسته مردم طامع / بسته باشد برشته خواری

احذروا عن نفار النعم فما کل شارد بمردود

ایکه با نعمتی در دولت / نعمت خویش از خود مرمان

که نه هر چیز ان رمیده ز کسی / باز آوردنش نبود آسان

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

آفت عقل مردم از طمع است / تا توانی سوی طمع مگرای

چون طمع دست برد بنماید / عقل مردم در افتد از پای

من عرض صفحته عن الحق هلک

هر که بر حق بود دو بهره دو جهان / حاصل آرد بهمه کی اغراض

باز در ورطه هلاک افتد / آنکه از راه حق کند اعراض

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة

هیچ چیزی مدان تو چون صدقه هست ازان مال و جاه بیشی
او رساند بناز و استغنا دور ماند ز رنج درویشی

من لان عوده کثرت اغصانه

هر که با کهتران کند نرمی ماند اندر بلیت ایشان

قلب الاحمق فی فمه

هر که او هست با حماقت جفت جایگاه دلش دهان ویست
هر چه دارد ز نیک و بد در دل آن همه بر سر زبان ویست

لسان العاقل فی قلبه

هر که او هست با کمال خرد هست پنهان زبان او در دل
نشود هیچ سر او پیدا نبود هیچ گفت او باطل

من جری فی عنان امله عثر باجله

در همه کارها نگفت هوا هر که بدهد عنان بدست امل
بیم باشد که آن امل ناگاه اندر اندازدش بچاه اجل

اذا وصلت الیکم اطراف النعم
فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر

چون بیابی تو نعمتی هر چند خورد باشد چو نقطه موهوم
شکر آن یافته فرو مگذار که ز نایافته نشوی محروم

اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو
عنه شکرا للقدرة علیه

چون شدی بر عدو خود قادر عفو را شکر قدرت خود ساز
رحم کن رحم کن که هر چه کنی در جهان خرجهان بیابد باز

ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی
فلتات لسانه و صفحات وجهه

هر که چیزی نهفت اندر دل باید آنکه جهت [illegible]

گاه اندر میان گفتارش گاه اندر کناره رویش

البخیل یستعجل الفقر یعیش فی
الدنیا عیش الفقرا
ویحاسب فی العقبی حساب الاغنیا

هست مرد بخیل ره داده فقر را سوی خویشتن بشتاب
زین جهان همچو مفلسانش معاش وان جهان چون توانگران حساب

لسان العاقل وراء قلبه

مرد عاقل گر سخن گفتن دل خود را دهد زبان دارد
تا حدیثی بدل نیندیشد بر زبان آن حدیث نگذارد

قلب الاحمق وراء لسانه

مرد احمق که سخن گفتن دل خود تابع زبان دارد
هر چه باید بگوید آنگاه دل بر آن قول گفته بگمارد

اللهم اغفر رمزات الالحاظ

بار خدایا بیامرز اشارتهای چشمها را

وسقطات الالفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان
ورزش بر افتادن گفتارها را وشهوتهای دلها را وزلتهای زبانها را

این گناهان که ما خواهیم کرد یا رب از فضل خویش درگذران
زدن چشم و زشتی گفتار راندن شهوت و خطای زبان

اللهم اغفر ما عرفت من الحاظنا و
الفاظنا من الذنوب واستر ما
رایت فی افئدتنا والسنتنا من
العیوب یا غافر الذنوب
وستار العیوب

[illegible] ١٢١٤ [illegible]

بتاریخ شر دکت کربلائی عباس کلو دبیر

۲۱۷ برگ

از جمعه
گوسفت گوشت
سه شنبه
اعلا

از ... تا ... ۲۲ جمادی الاول از کربلا
اعلی

وفات ... از کربلائی عباس

از کربلائی نعمت

۲۷ ... زان

بتاریخ برای خانه بانچه
محمد یوسف ۱۰ ماه ...
مدت ... ۱۳۰۳
... ۲۰۷ ... جمادی الاول

محمد رضا

که که که محمد

محمد علی

۲۱۷ برگ